



سوء ازدواج

— یا داستان —

# وصلت اجباری

— تألیف —

آقا میرزا محمد خان — جودی

حق طبع و ترجمه این کتاب محفوظ است

اول اسفند ۱۳۰۵

قیمت ۶ قران

از انتشارات نمره (۴۰) کتابخانه اقبال جلوخان شمس العماره

طهران

~~~~~  
مطبعه سعادت



سوء ازدواج

یا داستان

(وصلت اجباری) \*  
NATIONAL MUSLIM UNIVERSITY  
Book Depot  
DELHI - نگارش

آقا میرزا محمد خان - جو دی

از نشریات کتابخانه اقبال

ناشر - حسین اقبال

NATIONAL  
MUSLIM  
UNIVERSITY

\* حق طبع و ترجمه این کتاب محفوظ است \*

طهران - ۱۳۰۵

محل فروش کتابخانه اقبال

مطبعة (سعادت) طهران

## تذکر

### سوء ازدواج (یا) داستان وصلت اجباری

بقلم فاضل دانشمند آقامیرزا محمدخان جوادی رئیس محترم پست لنگرود  
است که مقام او مستغنی از توصیف میباشد — این رساله حقایق (سوء  
ازدواج) و مراتب تشکیل خانوادگی و مسائل مهمه بلکه مهمترین  
اطلاعات اجتماعی را با بهترین طرزی در طی فصول و حکایات شیرین و  
بیانات عالی شرح داده است نویسنده محترم دارای احساسات پاک و صمیمی  
و از تمام آثار قلمی ایشان يك ذوق ادبی و يك حس پاک ابرایت تراوش  
مینماید — این داستان و سرگذشت رقت آور در حدود سال (۱۳۲۸)  
هجری در گیلان واقع و از نقطه نظر اجتماعی و سوء تشکیل خانوادگی  
برشته تحریر کشیده شد —

بلی آنچه ما را از سعادت حسن تشکیلات خانوادگی باز داشته  
بالاخره درهای امید و نیک بختی را بروی ما بسته و ما را در پی  
برده سوء اخلاق دچار بدبختیهای گوناگون نموده است همانا عدم رعایت  
دستورهای عالیله صاحب شریعت نبوی (ص) و تعلیمات مقدسه سهل و سار  
دینان حق اسلامی است

که در نتیجه گرفتار بجرانهای مالی و وضعیات سوء اقتصادی  
و باز تنبیه نمی شویم — در خاتمه قرائت این رساله نفیس را بعموم قار  
توصیه و مطالعه این کتاب عالی را تأکید مینمایم

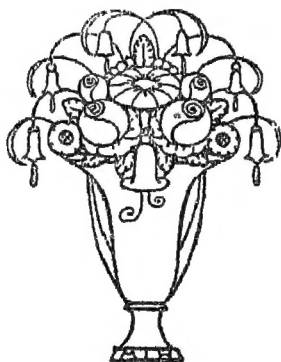
— سید حسین رمزی —

## مقدمه

سخن را به سپاس و ستایش کردگار داننده آغاز کرده و عرض مینماید: یکی از مصائب اجتماعی و دردهای بی پایان عمومی که بدبختانه با ما دست بگربان است سوء جریان ناهل و تزویج میباشد. بر خلاف عقل و خرد و معمول ممالک متمدنه عالم که حقاً میبایستی در اطراف این امر مهم اساسی مطالعات عمیقہ بعمل آید ما آن را مانند سایر قضایای عادی و سطحی به بی قیدی و سهل انگاری گرفته و بآلت ملعبه و بازیچه هوسات خود قرار داده، اظهارات اقوام و عشیره و تمجیدات فامیل و آشنا را از طرز و ترتیب وصلت بر عقل و احساسات خود ترجیح و غلبه داده و در نتیجه بدون آنکه طرفین یعنی زوج و زوجه حقیقی شخصاً از عادات و اخلاق و احساسات یکدیگر کمترین اطلاع و کوچکترین سابقه داشته باشند مانند دوسگانه که وحدت هیچ گونه عواطف در آنها وجود ندارد در تحت عنوان زن و شوهر قرار میگیرند.

هزار و مفاسد این قبیل زناشوئی بقدری در مملکت ماحسوس است که محتاج به اقامه هیچ گونه شاهد و برهانی نیستیم. — کثرت اختلافات و منازعات خانکی که بالاخره منجر بفصل و فسخ و وصلت و طلاق میگردد بقدری است که نظر آن در هیچ یک از ممالک متمدنه دنیا،

ادبی و شاهکارهای رمان نویسی در این کتاب رعایت گردد. امیدواریم که هموطنان عزیز ما در سایه علم و دانش عواقب و خیمه این قبیل وصلت‌های ناهنجار را در نظر گرفته و فرزندان عزیز خود را به امر مهمی که حسن تشکیلات اجتماعی باید در روی آن طرح و بنا شود مجبور نسازند و اختیارات آنان را سلب ننمایند ما از بسط و تطویل مقدمه کتاب خود صرف نظر کرده باصل مطلب میپردازیم



## ✽ وصلت اجبارے ✽

### فصل اول

اطلاع از وصلت و امتناع - اندرز و نصیحت

در حدود سال ۱۳۲۸ هجری حاجی محمد مهدی تاجر تصمیم گرفت کہ صبیہ یکی از تجار ممول مقیم رشت را کہ در ثروت و مکنت شخصی برابر او بود بر ای حسین آقا یعنی اولین فرزند هنرمند خویش ترویج نماید - همینکہ این خبر بسمع حسین آقا می‌رسید بااطلاعات صحیحہ و سوابق کاملی کہ از وضعیات فامیل دختر و طرز اخلاق و حالات و عادات آن عائلہ داشت دانست کہ این وصلت بکلی مغایر و مخالف انتظار یک نفر جوان متجددی مانند اوست - او بخوبی حس کرده بود این سیستم زنا شوئی کہ ارکان حقیقی یعنی زن و شوهر از اخلاق و عادات یکدیگر بیگانه و بعلاوہ دلہای آنان فرسنگها از یکدیگر دور است چه مفاسدی را در بر خواهد داشت . بنا بر این حسین آقا محض جلوگیری و منصرف ساختن پدر از این تصمیم بوسیله یکی از دوستان خویش عدم رغبت و رضایت خود را بمفہوم ذیل، خطا: ۱۰۰ - ۱۰۰ - ۱۰۰



از اینکه موقعیت امروزه من باید صرف تکمیل تحصیل شود هیچوجه مقتضی برای قبول ترویج و تاهل نیست خصوصاً با اطلاعاتی که در دقایق زندگانی و عادات این خانواده دارم قطعاً از اظهار میل و علاقه نسبت باین وصلت خود داری نموده و چنانچه تصمیم آن پدر عزیز جدا به تاهل این بنده قرار گرفته بهتر آنست يك نقطه دیگری را که رغبت من نیز دخالت داشته باشد اختیار فرمائید و الا بدانید که « وصلت اجباری » عواقب وخیمی را تولید کرده و درست مخالف آن چیزهائی واقع خواهد شد که شما بحساب خود تصور نموده اید

حاجی بعد از وصول این پیغام، بفاصله يك روز پسر را بخانه احضار کرده در يك اطاق کوچکی که فرش آن عبارت از چند تخته حصیر و يك قالیچه مندرس بود جلوس نموده محض احتیاط درب اطاق را نیز از طرف داخلی بسته بعد از چند دقیقه تأمل رای اختیار لهجه و سیمای مخصوصی آنکاه سر بلند کرده بایک چهره عیوس و جبهه خشمکین اولین کلمات صحبت خود را بایسر متجددی که در همه چیز حتی از وضع و فرم لباس نیز با او مخالف است باین طریق شروع به نصیحت نمود:

— حسین آقا! آیا بعد از چندین سال بقول خودت تحصیل و بعقیده من عطالت این نکته را احساس کرده که هیچ پدری ممکن نیست راضی به خسارت و ضرر و صدمه و زوال فرزند خود بشود بانه؟

— بلی ابن حقیقت را حتی قبل از شروع به تحصیل و مدتها قبل از آن که در مدرسه قدم بگذارم بخوئی دانسته و فهمیده بودم مقصود

از این فرمایش چیست ؟

- هیچ ، مقصودی نداشتم جز اینکه بنویسم که من هرگز بصدقه و ضرر تو راضی نبوده و نیستم و همچنین در وصلتی که نیت دارم کاملاً رعایت صرفه و صلاح تو شده و بطور خلاصه این ازدواج موجب سعادت مندی و کامکاری خواهد شد - تو بواسطه احساسات کودگانه یا حس خرقاتی که دوستان و رفقای لامذهب تو بتوالقاء کرده اند در مقام استنباط و امتناع از وقوع این وصلت برآمده و بی میلی و عدم رغبت، خود را بوسیله یک پیغام خاطر نشان ساخته آیا اکنون فهمیدی که تو دستخوش احساسات جاهلانۀ خود شده و این پیغام تو حاکی از بیسغزی و ابله‌ی تو بوده ؟

- پدر عزیزم اولاً نمیفهمم چه دقایق و نکاتی در اطراف این وصلت وجود دارد که موجب سعادت و خوش بختی من خواهد شد بهتر آن بود تصریح میفرمودید. ثانیاً من تسلیم عوالمف جاهلانۀ یا صابای درستم نشده بلکه عقل و خرد یعنی این بهترین موهب الهی که برای تشخیص نفع و ضرر در وجود انسان بود یه گذارده شده بمن حکم میکند که حقاً باید از این وصلت کناره گیری کرده و نگذارم که زندگانی آتی من قرین بدبختی گردد.

- عجب ! چه بجهت بی هوشی هستی که از اشارات بهتر از تصریح چیزی منتقل نمی شوی مگر نمدانی ثروت و مکننت طرف تو چندین مقابل بیشتر از تمول من است و تنها اولاد منحصراً بقدر او منحصراً بهمین یک دست است که چند سالی طول نخواهد کشید او و من بواسطه کهرات و کبریه

بسرای دیگر شتافته و تمام مکنت بی پایان او متعلق به زوجه تو خواهد شد در این صورت تو صاحب همه چیز هستی و چه سعادت می توانی بهتر از این تحصیل کنی ؟

- پدر جان - من مرائب عقل و خردمندی شما را بیشتر از این تصور میکنم که برای این قبیل خیالات نفسانی و آسایش شیطانی اقدام بیک چنین امر مهمی فرموده و سعادت آتیه مرا قرین مخاطره و تهدید قرار دهید. آیا شما مرا برای مکنت و ثروت او تجزیه و ترغیب به قبول این زناشوئی میکنید آیا شما نفهمیدید که گردش روزگار ممکن است در حیات شما بکلی مخالف آنچه را که پیش بینی کرده اید واقع سازد ؟

آیا ممکن نیست که من در زمان حیات شما مرده و آن دختر بیچاره آسوده شود یا آن دختر در زمان حیات پدر و داع نماید با دست روزگار حوادث مخصوصی ایجاد کند که دیناری از ثروت و ثمول پدر او بجا واصل نشود ؟ آیا شما سعادت و امکان و ثروت و کثرت مال و منال دانسته اید افسوس که حقایق بکلی غیر آنست که جنابعالی پیش گوئی میفرمائید ؟ حاجی که از این حاضر جوابی و شدت امتناع حسین آقا واقعاً خشمگین

شده بود در جواب این فراز گفت : من میخواهم بیشتر از این در مباحث علمی و اجتماعی با تو سخنوری نکرده باشم همینقدر میگویم سعادت در دنیای کنونی مربوط بپول و ثروت است . یک آدم بی چیز و فقیر هرگز روی سعادت و اقبال نخواهد دید لیکن راجع بسایر مذاکراتی که کردی تجربه بمن ثابت کرده و در مدت هفتاد سال زندگی که سرد و گرم روزگار را

چشیده ام میدانم در هر صورت این وصلت مسایهٔ سعادت تو است .  
 — فرمایشات حکیمانه و مطالب فیلسوفانه پدر عزیز را برای يك شخصيكه  
 در مسلك و طریق زندگانش باشما موافق و هم عقیده و طرز رفتارش ب  
 جنابهائی توافق داشته باشد كاملاً تصدیق مینمایم — لكن در بارهٔ خود  
 كوچكترین فایده و كمترین نتیجه را تحصیل نكرده بلکه ذره در قلب من اثر و حسن  
 تأثیر نبخشیده است

لزوماً عرض میکنم كه زناشویی ایند امری بوطیهٔ ثروت و مكنت طرفین نیست بلكه  
 وحدت اخلاق و احساسات و توافق عادات و عشق و محبت قلبی و حقیقی  
 شرط مهم حسن اشتراك زندگانی است من بخوبی از وضعیات این خانواده  
 واقف و از جزئیات اخلاق و افكار این دختر كه برای من میخواهد  
 نامزد نمائید آگاهم باید تصدیق كنید كه برای من و او ممكن نیست يك  
 عمری را بخرمی و خوشی پایان آورده و گرفتار كدورت و دلتنگی نباشیم —  
 من بشما وضوحاً میگویم و محتاج نیستم كه مخفی بدارم این دختر بد بخت  
 بواسطهٔ اهمال و عدم مواظبت اولیاء خودش از تمام معلومات و محفوظات  
 علمی و ادبی محروم است — تمام معلومات او منحصر بخواندن يك كتاب  
 موش و گربه و دورهٔ درس او چندین سال قبل در مكتب خانه قدیم  
 ملا باجی همسایهٔ بیابان آمده . او از همه چیز دنیا بی اطلاعت و بار سوم  
 و آداب امروزی جوانان دنیا و متمددین آشنا نیست برای من يك نفر  
 زوجهٔ شایسته است كه اقلایك رشته از معلومات مقدماتی را در حافظهٔ  
 خود سپرده و بترتیب شوهر داری امروزه آگاه و آشنا باشد .

— این چه من خرفانی است که آرمیگوئی يك دختر مسلمان همینکه دارای حیا و عفت شد جامع تمام محسنات است، توجه کار به معلومات او داری معلومات دینی چه محفوظان چه چیز است؟ آیا معلومات و محفوظان همینهاست که نو حفظ کرده و همان کفش و لباسی است که او پوشیده — تو چه مزیتی بر او داری — چه محسناتی در خود مشاهده میکنی که این دختر فایده آنست آیا همین که تو يك زنار بسته و مانند بوزینه گردن خود را قلابه انداخته و يك کفش را در کفش دیگر با سم پوتین و کالوش پوشیده و موی سر خود را مانند فرنگی ها ماشین کرده از آداب شرع پیغمبر خارج شده کافی است که مردم تصدیق کنند که تو امتیازاتی را دارا هستی که لباس قدیمی و بلند آن دختر محجوب ندارد این حرفها قباحست و وقاحت دارد!

— بدرجان خیلی افسوس میخورم که نمیتوانم چیزی را بجنابعالی بفهمانم همینقدر میگویم يك نفر دختر بازن امروزی باید چیزهایی بداند که غیر از قصه موش و گربه باشد یعنی خیاطی — طباطبی — خانه داری — یکدوره تاریخ — يك رشته ادبیات — باضافه سواد کامل و سایر چیزهایی که من از ذکر آن ترده امثال جنابعالی حذر میکنم و این دختر هیچ يك از اینها را دارا نیست.

— حاجی نکافی نخورداده گفت: بشو گفتم که در این چند سالی که بر خلاف میل و رضای من بمدارس جدیدی که جز نشر موهومات امثال گردش کره و اینکه آب بخار شده و بالاخره بشکل باران و برف نزول

می نماید و فتنه و خرافات و مهملات دیگر که تمامش مخالف شریعت است شنیده و مخصوصاً القآت برخی فرنگی مآبها را در سینه خود سپرده ای تو فعلاً بیک نفر محوس و نصرانی بیشتر نزدیک و شبیهی تا بیک نفر مسلمان و شیعه اثناعشری اینست که تصایح پدران و پندهای گرانمای مرا که در صورت دقت و قبول هر يك كلبه بیشتر از صد ها هزار تومان برای تو ارزش دارد بمقت و رایگان از چنگ میدهی و در مقابل تصایح و اندرز من چهل مرکب شده و ابداً حاضر برای قبول فرمایشات چون من پدر جهان دیده و پیر تجربه آموخته که بجز سعادت و خوش بختی تو قصد دیگری ندارد نیستی خداوند امثال شما پسران ناخلف را که موجب زحمت ابوبن هستید هدایت کند.

- پدر عزیزم مباحثه من و شما نزدیک است بمشاجره و مبارزه تبدیل شود و من میل ندارم بطول این صحبتها و مذاکرات کسل و ملول شوم و همینقدر بالعراجه عرض میکنم که من ابداً برای پذیرائی این فرمایشات خشن که دل هر جوان دانشمندی را چرخه دار میسازد حاضر نیستم و در يك جمله مختصر توضیح میدهم که اگر این (وصلت اجباری) صورت انجام پذیرد يك عاقبت بسیار وخیمی در بر خواهد داشت که شما ابداً منتظر آن نیستید!

-- چه میکنی؟! ملاپمت من بقدری ترا چسب و ساخت که نسبت بمن اعتراض و اطاله لسان مینمائی اگر من يك پدر دیگری بودم بمو میفهمانیدم وظیفه يك پسر ابله و بی شعور بکلی غیر از این است که تو نسبت بیدرت مجرا میداری

آوی لحن ملایمی که من در صحبت خود اختیار کردم را نسبت بمن گستاخسته و من هم بتو میگویم که قطع نظر از اینهمه گفت و شنود تو ملا و مجبوری که باین وصلت رضایت بدهی و السلام این گفته و عیبای خود که بزمین افتاده بود مجدداً بر دوش افکنده و بی نظمی عمامه را اصلاح نمود از در بیرون رفت.

## فصل دوم

### اندیشه و فکر

حسین آقا بعد از خارج شدن حاجی مدتی در دریای مهیت و حیرتالمنصور گریه از بدبختی خود متأثر و بر ساجت پدر متأسف بود - دانست دلایل منطقی او در برابر اصرار پدر ذره احراز تأثیر نکرده و خواهی نخواهی ملزم است که این زنا شوئی را قبول کند از طرفی دیگر همیشه با اخلاق و عادات (مهر آمیز) و وضعیات فامیل نامزد خود متوجه و آدا و رسوم آنها را در نظر میگرفت کمترین رغبتی در خود احساس نمینم بلکه چون میدانست اساس سعادت حسن تشکیل خانواده مربوط بحس جریان وصلت و زنا شوئی است و چون طرف مقابل هیچگونه صلاحی برای شرکت بازندگانی او ندارد از همین دقیقه مراتب بی پایان بدبختی که نصیب او و هوالید او خواهند گردید نصب العین نموده و نفرت مخصوص را در خود احساس مینماید. بیشتر از یک ساعت این جوان بدبخت که منتظر بود از عمر و لذت زندگانی برخوردار گردد در اندیشه رد و قبول این نروم

بود عقل و هوش امتناع و تسلیم در کله این جوان بیچاره در کشمکش و قطرات عرق از پیشانی او جاری شده و از گونه هایش عبور کرده و فرو میریخت بعد از یکساعت توقف در آن اطاق محقر و فضای تنگ و تاریک با هستکی از جیب خود دستمالی بیرون آورده عرق جبین را پاک کرده بایک التهاب و آشفتگی مخصوصی که خبر از اتخاذ یک تصمیم قطعی و عزم نزال ناپذیرش میداد این کلمات را بر زبان جاری ساخت :

«نه من حاضر نیستم عمر خود را بایک دختر وحشی و بی هنر بپایان»  
 «آرم من نمیخواهم يك بیکانه فاقد اصلاح فربك زندگی و حیوة من بشود»  
 «من در اطراف این وصلت خیلی دقت کردم و تمام دقائق آن را بجهونی»  
 «تحت نظر و مطالعه قرار دادم و رای قطعی از محكمه عقل من اینطور»  
 «صادر شد که این وصلت بکلي برخلاف مصالح من است . اگر چه در»  
 «نظر گرفته بودم عجالتاً تا چند سال دیگر یعنی تا پایان تحصیلات و فراغت»  
 «از مدرسه از قبول تاهل جدا خودداری کنم اکنون بنا بر مقتضیات موقع»  
 «این تصمیم را تغییر داده حاضرم خود را بتاکید پدرم تسلیم نمایم اما»  
 «این زناشویی و تاهل باید بطوری صورت گیرد که علاقه و نظرات من»  
 «کاملاً دخالت داشته باشد و در هر صورت چون از تاریخیچه زندگانی»  
 «يك فامیلی که از آن میان (مهرآمیز) را برای من انتخاب کرده اند»  
 «اطلاعات کامل دارم رضایت نخواهم داد - من مقاومت خواهم کرد که»  
 «این وصلت انجام پذیر نگردد - لیکن اگر من مغلوب و مقهور شدم»  
 «و نتوانستم رای و عقیده صخيفة پدر و کسان خود را بر عایت این نکات»



«اساسي متوجه و بفسخ ~~ال~~ نیت معطوف دارم آنوقت بیک اقدام  
 «هولناکی متشبث خواهم شد یا خود را معدوم یا طرف را هلاک خواهم  
 «ساخت این آخرین تصمیم قطعی من است و بهیچوجه تغییر پذیر نخواهد»  
 «بود آری یا من باید معدوم شوم یا او و شق ثالثی نیست که اختیار کنم  
 «و در اولین فرصت همین تصمیم خود را صریحاً به پدر و مادر و سایر  
 «کسان خود ابلاغ خواهم نمود که این معامله برای شما خیلی گران تمام  
 «خواهد شد در عوض سودی که منتظرید از این سودا یک زیان»  
 «میدهش و خسارات جبران ناپذیری عاید شما خواهد گردید من بآنها  
 «خواهم گفت که آزاد خلق شده‌ام و باید آزادانه بمیرم هیچ کس حق ندارد  
 «در صورتیکه من مراعات آزادی دیگران را کرده باشم آسایش و آزادی  
 «مرا از من سلب نماید من چرا باید خود را فدای احساسات و هوسات  
 «نفع پرستانه آنها قرار دهم. پدرم میخواهد با این وصلت واقعاً  
 «تجارت کرده و مبالغ هنگفتی بر سرمایه اقتصادی خود بیفزاید اما من  
 «که منتظر دیناری منافع مادی نیستم چرا باید یک عمر دراز در موز و گداز  
 «بوده خود و سعادت زندگانی آتی خود را در ورطه هولناکی رت نمایم که  
 «نجات از آن مقدور و میسر نباشد»

آنکاه بقدر دو دقیقه سکوت کرده از اطاق بیرون آمده  
 بهمارت اندرونی که حیات علیحده بین آن را با منزل کنونی فاصله نداشت  
 روانه شد. توضیحاً میگوئیم که عمارت اندرونی که مشتمل بر چندین  
 اطاق فوقانی و تحتانی است کاملاً اختصاص بحسین آقا دارد که هر یک از

اطاق‌های آنرا بر طبق ذوق و سلیقه خود اختصاص بکاری داده است که از آنجمله اطاق خواب توالی اطاق تحریر - اطاق انتظار و پذیرائی .

معرض دخول در حیاط دیگر مشاهده کرد که اخوان کوچک سه چهار ساله ، آن کودکان ملوس مشغول بازی هستند همینکه برادر بزرگ خود را دیدند دست از بازی کشیده بسوی او رفتند حسین آقاییز با هر يك اظهار ملاطفتي کرده و برخلاف سابق که بقدر يك ساعت از اوقات عصر خود را به نوازش اخوان کوچک خود مشغول میداشت چندان مکشی در آنجا ننموده اطفال را مرخص کرده بطرف طبقات فوق عمارت روانه شد در حالتی که آرزو میکرد کاش مانند این دو کودک سرگرم بازی بوده و سنش اقتضا نمیداشت که باره نا ملائمت و مشاهدات ناگوار را ملاحظه نماید یا آقلا باقتضای صغر سن پدرش اصراری در این وصلت نمیداشت در پایان این اندیشه خود را رو بروی اطاق خواب دید در حاتی که مشغول گشودن درب بود احساس کرد که بواسطه سنگینی و فشار خیال دورانی در سرش عارض شده و محتاج است ساعتی چند استراحت کنند این بود که خود را به تخت خواب افکنده بعد از نیم ساعت بنحو خواب رفت .



## فصل سوم

### توطئه و تشبیه

در این ساعت اول عرب آفتاب بود که حاجی محمد مهدی درپ حجره را بسته و اجزاء دارالتجاره خود را مرخص نموده بخانه میآمد امروز برخلاف عادت سابق خیلی ملول بنظر میرسید معلوم بود که از محاوره با پسر خوشنود نیست بهمین جهت تمام اوقات عصر را در حجره بخیال و اندیشه گذرانیده بود . حاجی وارد منزل شد و به اطاق خود رفت در حالتیکه همان لحظه شاگرد حجره چربکه و دفاتر حساب را نیز بمشار الیه تحویل داد . حاجی شال کمر را باز کرده و عمامه را بر فراز طاقچه نهاده عبا را در گوشه اطاق گذارده چربکه را در دست گرفته و خود در اندیشه فرو رفت هنوز خاتمه بخیالات نداده بود که ورود مادر حسین آقا یا عدال حاجی ناگهان مالیخولیای او را قطع و بطرف خود متوجه ساخت .

هنوز زن حاجی از خستگی و نفس کشیدن بیابنی راحت نشده و مشغول بیرون کردن جواهر و تزیینات خود بود که حاجی فریاد کرد چرا دیر کردی ؟

— آخر زن حاجی نبود .

— کجا رفته بود آخر ملاقات کردی یا نه

— بلی حمام بود بعد از مدتی بخانه آمدند .

— خوب آخر چه شد ؟

— دیروز من گفتم که حاضرند و معطلی ندارند امروز من محض اطمینان خاطر شما رفتم لیکن شما بفهمائید که آیا سفارش شیرینی کرده‌اید و کی حاضر میشود.

— بله همانطور که گفته بودی دیروز صبح دستور دادم و قناد میگوید تا روز پنجشنبه (چهار روز دیگر حاضر میشود) آیا زن حاجی از شما خوب پذیرائی کرد؟

— بله بطوریکه من ابدأ منتظر اینهمه احترامات و تکریمات نبودم — بقرار معلوم خیلی مایلند که این وصلت زودتر انجام گیرد آنها حاضرند که امشب عمل ختم شود ده مرتبه مرا دعوت کردند تا امروز رفتم.

— از طلاآلات و جواهراتی که فرستاده بودم اظهار خورسندی نموده‌اند و رضایت داشتند؟

— بله خیلی هم اظهار امتنان نمودند.  
— هیچ فهمیده یا بنظر خودت تخمین کرده که عروس ما چقدر جهیزیه خواهد آورد؟

— آنطوری که بنظر من میآید هشت نه هزار تومان!  
— حاجی در اینجا از کثرت شعف و شادی چشمانش برق زده بر-  
خاسته بدو ژانو نشست در حالتیکه رشته صحبت را مجدداً از اینجا ادامه داد: مستقالات و مزرعه چطور؟

— عجب است! شما از من میپرسید در حالتیکه خودتان بار سال

من فرمودند که حاجی گفته بیست باب دکان بهجتیه و ۱۴ جریب مزرعه مرغوب علی آباد را باین دختر بخشیده است .

— آه ! راست گفتی فراموش کرده بودم بلبه بلبه خود حاجی مخصوصاً

من گفته بود اما با وجود این همه ثروت و مکنّت این پسره احق را بین چقدر بی شعور و بی مدرک است ؟

— کدام پسره را میفرمائید .

— حسین آقا را میگویم مگر از مذاکرات امروزی ما مطلع نیستی ؟

— نه چه مذاکراتی باکی من از بعد از ظهر بیرون رفته بودم والا

می آیم .

— به من بعقیده خودم خواستم باو بشارت و مژده بدهم که خداوند

چه نعمتی را باو عطا فرموده و بهمین سبب طرف عصر او را بخانه احضار

همینکه این صحبت را بمیان نهادم باز دادم همان مزخرفاتی را که برای من

پیغام کرده بود تجدید نمود لیکن این دفعه با کمال شدت علاوه کرد که جدا

راضی نخواهد شد . لحن پیغام دپروژه او بسیار ملایمت از جواب امروزی

او بود هر چند نصیحتش کردم تو بیخ و ملامتش نمودم همه را با فلسفه

بافی و مزخرفات جواب گفت واقعاً بین این فیکلی ها چقدر اخلاق این

طفل را فاسد کرده اند مثلاً در نظر حسین آقا در این شهر هیچکس عاقل تر

از او پیدا نمیشود مقصودم آنست هر چه خواستم رضایت او را بدست بیاورم

امتناع نمود چون دادم نصیحت و ملایمت اثر نمیکند بکمال خشونت باو

گفتم که او مجبور است این وصلت را قبول کند .

- خوب نکردي که سخت گیری و تهدیدش نمودی .
- آخر چه بکنم دیدم پند و نصیحت بخرج این بی شهور نمی رود خواستم او را تنبیه سازم اندکی تندي وتشدد کردم بی خیال باش اهمیت ندارد!
- خوب با آخره چه شد ؟
- گفتم که ' راضی نشد !
- عجب مطلب تازه ؟! پس خود شما امروز با او مذاکره اید ؟
- بله چه کنم دیدم از پیغام فایده مترب نیست جز آنکه اشخاص اسرار ما را بفهمند و بی بکار ما برده از وضعیات ما مطلع بشوند این بود که خودم صریحا با او اظهار کردم .
- اگر من در منزل بودم شما را از تلاقی با او ممانعت میکردم چکارش داشتید - بعلاوه تغیر شما بی موقع و خنک بود و البته میدانید که رضایت حسین آقا شرط اول صحت تزویج است اگر او راضی نباشد این وصلت انجام گیرد آنوقت این مسئله ورد زبان خاص و عام شده مایه قیض خواهدیم شد .
- خوب حالا چه باید کرد ؟
- حالا شما لازم است که با او بکمال مهربانی رفتار کنید و بلکه رنجش خاطر او را برطرف سازید و ابتدا در اینخصوص با او صحبت نکنید تا من خودم از او ملاقاتی کرده و با وسایل و تدابیری که خودم در نظر دارم موجبات استرضای خاطر او را فراهم کرده و اسباب رغبت او را باین زنا شوئی ایجاد نمایم مخصوصا بشما عرض میکنم که شما خود را برای پرداختن ترتیبات

خارجی حاضر کنید و ابتدا در امور داخلی این قضیه که باید بحرف من  
انجام بگیرد مداخله نفرمائید.

— بسیار خوب چه وقت با او صحبت خواهی کرد.

نهمین امشب

— آبا امیدوار هستی که او راضی میشود یا خیر

— عجب سؤال غریبی! خوب واضح است با چهار کلمه حرف

حسانی و دلایل زنانگی براه میآید منتها شما نمیدانید که بایه صحبت را  
باید از چه بنا کنید اینطور پیش میآید یا اینحال علاج کار در دست من  
است و شما ابتدا تشویش نداشته باشید — واقعاً در این ادعا حاجیه خانم  
هیچ گونه اشکالی را مشاهده نمیکرد و ابتدا تصور نمی نمود که امتناع و نمرود  
حسین آقا از این بابت علل خارجی یا بایه و اساسی داشته باشد بلکه  
عقیده اش بر این بود که حسین آقا بواسطه خشونت و سخت گوئی پدر  
مجبور شده است که علی الظاهر امتناع کند و همینکه این کدورت از قلب  
او مرتفع شود هیچ گونه اشکالی برای وقوع وصلت وجود نخواهد داشت .  
— بسیار خوب پس من فردا منتظر نتیجه خواهم بود .

— هیچ فردا لازم نکرده من هم اکنون تا يك ساعت دیگر نتیجه  
رضایت بخشی تحصیل کرده و خبر خواهم داد که شما بکلی راحت و خیالتان  
آسوده باشد این جوابهایی که شما گفته و موجب ملالت شما را  
فراهم کرده فقط بواسطه غرور جوانی و طرز رفتار و کردار بعضی از  
رفقای خود تعلیم گرفته و بعضی از قطعات آراهم از کتب ضاله و باطل

که با اصطلاح خودش (رمان) میگویند و تمام اوقات شب بخواندن و مطالعه آنها صرف میکند اقتباس کرده و بشما پس داده است — البته جوان است و شتما نباید از طرز صحبت او دلتنگ و ملول شده باشید — بله با همین فکلی ها و آزاد بخوانان و بقول خودش متجددین این پسر را خراب و بالاخره از راه بیرون کرده و این گونه مزخرفات بکله و مغزش فرو برده اند

خوب حالا حسین آقا کجا است ؟

— باید در آن خانه باشد

— حاجیه خانم از جا برخاسته و گفت هرچه زودتر بهتر است من حالا نزد او میروم و باخوشنودی کامل مراجعت خواهم کرد این گفته و از اطاق بیرون آمده راه حیاط دیگر پیش گرفت .

محض مزید بصیرت خوانندگان ما چند سطر از کتاب خود را به معرفی زن حاجی یا مادر حسین آقا اختصاص میدهیم : مشار الیها اگرچه يك زن چهل و پنجساله بود لیکن چشمان براق و گیرنده و گونه های سرخ فام و گلگوش بیادکار دوره حسن و وجاهت در چهره اش هویدا بود هنوز از خوشکلی های زمان شباب او حکایت کرده و نماینده طراوت دیرینه او بوده — این زن که به حاجیه خانم موسوم است یکی از نسوانیست که بکلی فنانیک و از موهوم پرستان صرف بشمار میآید . همانقدر که حاجی محمد مهدی از مشاهده وضعیات جوانان و دنیای امروزی متنفر بود حاجیه خانم نیز از حیث حفظ رسوم و قواعد فرسوده و بوسیده



از وضع و فرم لباس و علاقه مندی بجزئیات آداب قدیمه از شوهر خود عقب نمیاند. وحدت اخلاق و احساسات این زن و شوهر واقعاً جای تعجب بود که پیوسته متفقاً حسین آقای جوان را که بتازگی بر خلاف میل و مسلک آنها در صدد تحصیل علم برآمده و پس از اطلاع و آگاهی بر طرز زندگی کمونی درست نقطه مخالف پدر و مادر واقع گردیده ملامت و توبیخش مینمودند. مخصوصاً حاجیه خانم کرا آگوش دفرزند خود نموده بود که از قرائت و مراجعه کتب ضاله که بواسطه فرنگیها تحریر و تدوین شده اجتناب کرده و از آداب و سلیقه معموله آنها اکیدا پرهیز نموده و حتی وضع لباس خود را نیز تغییر دهد او معتقد باین بود که مهر مادری او فقط تاجیدی محکم است که حسین آقا ز فرمایشات و نصایح خردمندانه پدر که بمنزله احکام آسمانی است ترم و سر پیچی نکند و الا او را کان لم یکن پنداشته و هرگز مایل نخواهد بود که حسین آقا را فرزند خویش خطاب نماید.

بدبخت حسین آقا که بدست پدر و مادر گرفتار و دچار يك بدبختی شده و نمیتواند آنها را با هر گونه دلایلی بصحت اقوال و اظهارات خود اقناع کند. زیرا این عقاید سخیفه و آراء فاسده از يك قرن قبل در کله پدر و مادر او جای گیر شده و باین آسانی ممکن نیست از مغز آنها خارج گردد:

## فصل چهارم

محاورهٔ مادر و پسر - دلایل قطعی در علل امتناع

بصدای کو بیدن درب اطاق حسین آقا از خواب بیدار گردید کیست؟

- منم، مادرت در را باز کن

- حسین آقا مجبور شد که از بستر خواب بر خواسته همینکه

درب را باز کرد مادر بانك بروی زد که چرا تاکنون مراد ر عقب درب  
منمظر گذاشته! و جواب نگفتی!

- به بخشید در خواب بودم.

- خواب برای چه اکنون که موقع خوابیدن نیست!

- چه کم درد سری عارض شد مجبور شدم استراحت کنم.

- البته زکام کرده بودی

- خیر عارضه زکام دخالتی نداشته ولیکن علت آنرا نمیدانم.

- بلی بلی تصرف هوا بوده کراراً بتو سفارش کردم که هرگز سر-

برهنه مخواب و همیشه در موقع خواب شب کلاهی بسرت بگذار گوش

نکردید نتیجه نگذاشتن کلاه در موقع خواب بسر اینست که زکام میکینید

آخر این قدیمی های بیچاره و این عقلائی که دنیا برای خاطر عقل و دانش

آنها برقرار مانده برای هر قاعده و قانونی که وضع کرده اند فوایدی هم تصور

نموده اند مثلاً یکی همین شب کلاهست!

- بله ممکن است اینطور باشد!

- اکنون حالت چطور است ؟
- الحمد لله بد نیست و تا اندازه راحتی اما چه شده که سرکار  
علیه در این موقع باطابق من تشریف آوردید زیرا تاکنون کمتر دیده‌ام که  
مرا سرافراز فرمائید ؟
- من آمدم تا ترا نصیحت کرده و متنبه سازم از حرکات امروزی شما
- چه حرکتی بوده بفرمائید .
- از طرز مصاحبه و گفتگوی امروزی تو با پدرت .
- من چیزی بر خلاف ادب بایشان عرض نکردم .
- چگونه بی ادبی نکرده که حاجی آقا با آن همه مهر و محبتی که  
بتو دارد از طرز مصاحبه تو خشمگین و متغیر شده است .
- اگر هم تغییری کرده اند بی اساس بوده و در هر صورت مطمئن  
باشید که از طرف بنده نسبت بمقام ایشان اسائه ادبی نشده و نخواهد شد
- چه اسائه ادبی بالاتر از اینست که از امر و حکم پدر تخلف  
و امتناع نمایی و نسبت باو اطاله لسان بکنی .
- این نکته را در هر موردی نمیتوان اطلاق کرد مثلاً اگر پدرم  
کار را رجوع یا امری صادر کند که موجب خسران من و ضرر او باشد  
با اگر در اشتباه باشد آبا وظیفه من نیست که او را بر غفلت خود آگاه  
ساخته به خبط و خطای عقیده او متوجه دارم و آبا این مسئله در حکم  
بی ادبی است ؟
- در این موارد خیر ولی میدانی که پدرت با آن همه عقل و دانش

هر گز چنین حکمی را نسبت بتو نخواهد فرمود .

- بد بختانه امروز اینطور شد !

- مگر بتو چه تکلیف کرد ؟

- من گفتم که رضایت خود را از وصلتی که در نظر گرفته یا

نیت و تصمیم کرده اند اظهار بدارم من چون دیدم این معامله سراسر زیان  
است با دلایل علمی و عقلی این پیشنهاد را رد کردم .

- چگونه رد کردی و بچه دلیل امتناع نمودی در صورتیکه استنکاف

تو يك خطاي غير قابل عفو بود . تو عمداً پشت پا بسعادتي و نيکبختی  
که خود بخود در آغوش میاید میزدی .

- چه نيک بختی ، چه سعادتى که جز بد بختی چیزی در آن نمی بینم

- بنظر تو اینطور می آید زیرا تو هنوز کودکی چیزی نمی فهمی تو

قادر تشخیص نفع و ضرر خود نیستی .

- من تا هر اندازه که محتاج بدانستن و فهمیدن بسیاری چیزها

بوده ام موفق شده ام مخصوصاً در این مسئله بد و نيک و خير شر خود را

بخوبی از هم تمیز و تشخیص داده ام .

- من بتو ثابت میکنم که دروغ گفته

- بفرمائید اگر نقصانی داشته باشم بتوسط شما تکمیل خواهم کرد

- آیا دانسته که ثروت تو چقدر است ؟

- بلی فهمیده ام .

- آیا فهمیده چه مردمان نجیب و متمولی هستند ؟

— تمول دلیل بر نجات نیست .

— آيا دانسته که اولاد منحصر بفرد حاجي مصطفى منحصر بهمين دختر است .

— بله اينها را بخوبي دانسته ام

— پس آيا ناشی از جهالت و بيخردی تو نیست که از استقبال اين وصلت خود داری کرده ؟

— مادر عزيزم ، با تصديق كامل ببيك قسمت از فرمايشات سرکار عليه عرض ميکنم که امر زنا شوئی بک نکته بسيار باريک و مهمی است که حتما بايد در اطراف آن دقتهاي لازمه بعمل آيد بنده بيشتر ميل دارم و ترجيح ميدهم بک دختر بی چيز و فقير اما عالمه و خوش اخلاق را قبول کنم تا اين بدبختي که از همه معلومات و محفوظات عاری و بيسوادی خود را در پس پرده هاي ضخيم ثروت و مکننت مستور کرده است . — همين جواب را در ضمن مصاحبه دبروزی بحاجي آقا عرض کردم هيچ سعادتني در امر تشکيل خانواده بالاتر و بهتر از اين نيست که طرفين وحدت اخلاقی داشته از تمايلات و احساسات و عقايد همدیگر كاملا مسبوق و مستعصم باشند .

وقتی که شما در خريد دو ذرع پارچه دقتهاي لازمه کرده و با اينکه يقين داريد که همين پارچه نفيس بعد از چندی فرسوده و متدثر خواهد شد و برای شما ممکن است که يك پارچه بهتری را تهيه کنيد مع هذا بخود حق ميدهيد که يك مغازه جنس فروشی را برای انتخاب دو ذرع پارچه

زیر و رو کرده و نفیس ترین آنهارا بایک قیمت مناسب قبول کنید شما چگونه این حق را از من سلب میکنید که من در انتخاب يك همسری که باید زندگانی خود را با او بپایان آورم و او را شريك همه چیز خود قرار دهم از روی هوا و هوس اقدام کرده احساسات کس و کار را بر منافع حقیقی خود ترجیح دهم.

شما چگونه بمن تکلیف میفرمائید که هستی و دارائی حتی روح و قلب خود را تسلیم کسی کنم که ابد او را نمی شناسم — یا میدانم لایق و قابل آن نیست این بهترین عطیه مرا محترم داشته و قدر دانی کند.

بشما بگویم: من مایل نیستم که يك زن خوشگل یا يك دختر و جیه قشنگی را فقط آلت لذت و شهوت رانیهای خود قرار دهم، خیر این افکار و احساسات پست در محاق بعضی جوانان هرزه امروزی و قدیمیهای دیروزی یافت میشود بلکه من میخواهم همسر خود را شريك زندگانی خود ساخته و از احساسات و عواطف و نظریاتش بهره برده در مواقع مشکله بتواند برای تسهیلات جریان زندگی خود و من تا باندازه که قادر است از روی عقل و دانش کمک و مساعدت نموده و وظایف سنگین اجتماعی را که حقوق خانوادگی بر ما تحمیل نموده با اتفاق من بانجام برساند، و این دختری که شما نام می برید فاقد اینگونه صفات و خصایل و از کوچکترین وظایف و آداب امروزی زنان متمدنه دنیا نصیبی ندارد.

— فرزند جان من از این عبارات چیزی نمیفهمم و دوست ندارم با تو مباحثه کنم ولی عزیزم میدانی که تجربیات من و پدرت بیشتر از تو است،

تو از سنین عمرت زیاده از بیست و دو سال نمیگذرد درحالتی که ما هفتاد  
مراحل زندگی را طی نموده گرم و سرد روزگار چشیده و مرارت و زحمت  
دنیا را کشیده تا توانسته ایم زندگی خود را باینجا امتداد دهیم — بابا  
بدانی که در طرز زندگی و زنا شوئی ما این اظهارات تو مدخلیت نداشته  
خوب است اقرار کنی که پدر و مادر خرده‌مند و تجربه‌آموخته‌تو بجز  
سعادت و خوشبختی تو مقصودی ندارند.

در چندین سال قبل همینکه خواستی بمدارس جدیدی که برخلاف  
آداب قدیمه در روی شالوده تمدن دنیای امروزه بنا شده قدم بگذاری  
معایب مدارس کنونی و مقایسه تدریسات آنها را مکرر بتو خاطر نشان  
کردیم بدبختانه تو گوش به‌یند و نصایح گران‌بهای مانداده و اوقات عزیز خود  
را صرف تحصیل السنه خارجه و خواندن رمان و قصص و حکایات بی‌مزه  
کرده در تحت تعلیمات معلمین احساسات و عقاید تو خراب و فاسد شده  
اینست که در این موضوع نیز عیناً القاءات و محفوظات خود را بهم آمیخته و جواب  
میدهی درحالتی که غرور و اقتضای سن تو نیز این افکار باطله را تقویت می‌نماید  
اما همینکه نایل به ناهل شدی و قدمی از دایره جهالت و غرور فراتر  
نهادی و سالی چند در سنین عمرت افزود آنوقت منافع این نصایح و حبه  
اندیشی‌های مرا حس خواهی کرد.

پسر جان معلومات و محفوظات ابداً بحال دختر سودمند نیستند  
قدم او عقلاً ناکید کرده اند که حتی يك دختر مسلمان ابدان باید قادر بخواند  
و نوشتن چیزی باشد زیرا سواد کامل برای دختر مورت مخاطراتی است که

حق عصمت و عفت اورا تهدید میکند !

بسر جان يك دختر مسلمان كه بخانه شوهر وارد ميشود بايد كور از دیدن نامحرم كز از شنیدن مزخرفات گنگ از گفتن و خواندن لاطائلات و لنگ از رقتن بیرون باشد. برای دختر بهترین هدیه كه باید بخانه شوهر خود ببرد همان حیا و عفت است و ابدأً بچیز دیگر محتاج نیست در این صورت بیا و دست از غرور و احساسات جاهلانه خود كشیده و بنصایح من گوش ده و عمل كن كه در دنیا و آخرت رستگار خواهی شد.

مادر جان خیلی موجب تاسف است كه عرض میکنم كاسه ضمیر شما از عقاید تغییر ناپذیر قدیمه و افكار فنانیزمی مبتلی و این نصایح آبدار فقط از نقطه نظر خودتان سودمند است لیكن با تطبیق بوضعیات امروزی گیتی و طرز زناشویی ممالك متمدنه كاملاً ثابت خواهد شد كه قبول و اجرای این فرمایشات يك خسران و ضرر جبران ناپذیری را درپیش دارد. باید بدانید كه این قبیل افكار فقط در دماغ و قلب های كهنه و پوسیده وجود دارد و دانشمندان قرن بیستم وقعی بآنها نمیگذارند زیرا مضار و مفاسد این تعلیمات فرسوده و قدیمی را حس کرده و مجبور شده اند در این مسئله بكلی تقلید را از كف داده تنها عقل و خرد را راهنمای طریق سعادت زندگانی خود قرار دهند و در يك جمله جامع من در این قضیه بكلی باخیالات و افكار سركار علیه مخالفم و دلیل ...

— مخالفت تو تا زكي نداشته و از چندین سال قبل جدیت غریبی



مصروف داشته که باتمام نظریات و پیشنهادات خیر خواهانه من و پدرت  
ضدیت کنی !

- اجازه بدهید عرایض خود را بپایان آورده آنکاه اگر حقاً اعتراض  
دارید برای استماع آن حاضرم عرض کردم اما دلیلی مخالفت با این پیشنهادات  
که ناشی از يك قلب بی اطلاع است بخوبی محسوس و اگر بیطرفانه حکمیت  
فرمائید بقدری قاطع است که دیگر مجال برای سفسطه و اعتراض غیر  
منطقی باقی نمیگذارد آری این افکار و احساسات در قرون و ادواری  
حکمرما بوده که مردان آن زمان مقام نسوان را در عالم اجتماع بکلی  
منکر شده و کمترین اهمیتی بطایفه زنان و دختران نمیداده سهل است کلمات  
« ناقص عقل » دست پا شکسته - ضعیف النفس - و سایر مهملات دیگر  
را که بدبختانه هنوز در مملکت ما رواج دارد تنها بزنان آن دوره نسبت  
میدادند و بهمین مناسبت از ترقی و تعالی نسوان جداً جلوگیری کرده و  
برای فرزندان خود که شماها هستید بیادکار گذارند که زن در صحنه  
حیات اجتماعی دارای هیچ گونه رتبه و مقامی نیست ، لیکن سخافت و فساد  
این عقیده بزودی کشف شده و فرزندان قرن نوزدهم و بیستم اروپا حس  
کردند که پیشنیان بغلط گرفته و راه خطائی پیموده اند و دانستند که نسوان  
بچه مقام ارجمندی را در دنیای امروزه دارا هستند که ایرانیان بواسطه  
ضعف عقل و یا تقلید يك اشتباه عمومی از این مخلوق نفیس توانسته اند  
استفاده نمایند .

آنها فهمیدند که تمدن باید از پستان مادران سر ایزر شده و ازدادمان

و آغوش تعلیمات آنها جاری گردد — آنها حس کردند که بدون مساعدت و معاضدت نسوان نمیتوانند به تنهایی وظایف سنگین بشریت را عهده دار شوند این بود که در صدد جبران مافات برآمده دست از عادات و احساسات نکوهیده خود کشیده نسوان را در امور اجتماعی و فردی شریک خود قرار داده و آزادی مطلق در طرز زندگی خانوادگی و خصوصی بانها اعطاء نمودند رفته رفته بواسطه حسن لیاقت این جنس لطیف بخطایای گذشته خود واقف گردیده هستی و دارائی روح و قلب خود را نیز با کمال اطمینان باین جنس نفیس تسلیم نمودند نمیخواهم در حدود ارتقاء نسوان زیاده از این طول کلام داده همینقدر بالا بحال عرض میکنم که مقام نسوان در جامعه بشریت بقدری بلند و ارجمند شد که امروز در صف مقدم جای گرفته اند. شما چون خودتان از سرزمین مملکت ایران و این کشور باستانی خارج نشده یا اقلاً کتب و رسایل جدید را ملاحظه نفرموده اید بکلی از این حقایق بیاطلاعید ولی من و سایر مطلعین و بسیاری از ایرانیان که بارها مسافرت نموده اند میدانند که نظر به تکمیل ناموس ارتقاء اولین شرط زناشویی در تمام ممالك متعده عالم رضایت و میل طرفین آنهاست از نقطه نظر و مدت اخلاقی صورت گرفته و میگیرد. ابداً ممکن نیست وصلت صورت و قوع پیدا کند که ذره فی میلی و عدم رغبت طرفین در آن دخالت داشته باشد هیچ نمیتوان تصور کرد که ترویجی واقع گردد مگر آنکه زوج و زوجة حقیقی چندین سال متفقاً در مواقع و مواضع مختلفه از قبیل مدرسه ها — هتل ها — کافه ها — تماشاخانه های عمومی مسافرها

با يك ديگر زندگي و معاشرت كرده و كاملاً از عادات و اخلاق يكدیگر با خبر باشند اگر مذهب مقدس اسلام ما را بواسطه امر حجاب از معاشرت و مخالطت با زنان اجنبی ممنوع داشته انداً تصریح و حکم نفرموده كه از تحقیق و استقصای حالات طرفین خودداری نمائیم . مع هذا من تحقیقات عمیق نموده و كاملاً مطلع شده ام كه این دختر بیچاره از همه معلومات و محفوظات علمی و ادبی عاری است من نمیگویم این دختر باید رقص و بازی و موسیقی را به علاوه معلومات مقدماتی و السنه خارجها را كاملاً بداند و را نظر رعایت قانون مقدس شریعت نبوی و علوم انتظام مدارس نسوان دختران و دوشیزكان ابراب نباید یا نمی تواند این معلومات را فرا گیرند ولی شك نیست كه باید اقل يك دوره كامل معلومات فارسی را بخوبی دانست مثلاً نوشتن و خواندن را بداند كه اگر يك مسافرتی برای من پیش آید بتواند بدون آنكه رهن منت دیگران بشود از حالات خود بمن خبر بدهد یا مراسلات را بتواند بدون مساعدت اجنبی قرائت كند باید خانه داری را با معلومات متعلقه آن بطوری حاضر نموده باشد كه در مدت غیبت من امور زندگی و خانه داری را كاملاً عهده نماید . بتواند يك رشته محاسبه دخل و خرج را پیوسته حاضر داشته باشد باید در خیاطی جدید بقدری مهارت داشته باشد كه من محتاج بشوم حتی البسه جزئی از قبیل پیراهن و زیرجامه خود را بخياط سپرده یا برای اتو كشیدن لباس خود محتاج بدیگران شوم . باید يك دوره مختصر از توارینج متفرقه و معلومات مختلفه را مانند قصه های شیرین ادبی و شاهكارهای اخلاقی در حفظ داشته

باشد که در مواقع غم و تنهایی خود و من بتواند به تذکار آنها از پریشانی افکار ما جلوگیری کند.

مادر جان فواید معلوماتی که موضوع بحث من و شما بود اینها است که به نحو اجمال عرض کردم و شما نمیتوانید منکر محسنات آنها بشوید آن دختری که بعقیده شما کور و کر لنگ و گنگ باید قدم بخانه شوهر بگذارد جز مزید دلتنی و غم و تیری نخواهد داشت در عرض يك چنین زنی بهتر است که گیاهی سبز شده یا درختی روئیده یا دیواری بنا کنند که از منازل و رنك و بویش مسرتی طلبیده و بعلاوه یقین کنند که مضرتی ایجاد نخواهد نمود. با همه این توضیحات بنام مهر مادری و فرزندى از سرکار علیه ثنا میکنم که مرا از قبول این تزویج معذور داشته و سر بسرم بگذارید که ابداً مایل و حاضر برای قبول تزویج نیستم چه باکر فرضاً رأی قطعی شماها به حصول امروصلت قرار گرفته يك نقطه دیگری را در نظر بگیرید که اندکی میل و رغبت من نیز دخالت داشته باشد.

- پسر جان از بیانات و مطالب تو که یک ساعت وقت مرا مشغول داشته

ابدأ بهره و نتیجه نبردم زیرا بر فرض صحت تمام این رسوم و آداب ناشوئی که ذکر کردید همانطوری که میگوئید راجع بارو یا است اروپائی غیر از مسلمان است ما را با مردمان مسیحی و دخالت با تقلید از قواعد و آداب آنها کاری نیست تو که يك نفر مسلمان و مسلمان زاده ابدأ نباید پیرامون ترتیبات خارجیها بگردی من اگر چه از عجائب و غرائبی که گفتی بیخبرم و بعلاوه مایل نیستم در صدد تحقیق صدق و کذب آن برآیم ولی همینقدر

بتو میگویم تو باید قطعاً تصدیق کنی که قواعد و قوانین اجانب برای آنها خوب است نه برای مملکت ایران چه که برای ترویج در اروپا بقول خودت معلومات طرف را مقیاس قابلیت او قرار میدهند و اگر او را نپذیرند فوراً دیگری را که لایق تر از او باشد انتخاب و اختیار خواهند کرد. و این مزاحمتی برای کسان داماد نخواهد داشت

لیکن در کشور ایران که بتنازی این قبیل افکار تجدید آمیز بسایقه فرنگی ها ظهور کرده چگونه ممکن است يك چنان همسری را برای تو تحصیل نمائیم بر فرض هم اگر این نقطه را جواب کوئیم درب خانه چه کسی را بگوئیم که يك دختر عالمه را حاضر داشته و تسلیم تو کند پسر جان تو چرا تعقیب میکنی يك شیئی را که بدست آوردن آن محال است اکنون يك ~~فرنگی~~ را بتو پیشنهاد میکنم که سهل تر از همه آنهاست و آن این است که که همین دختره نجیبه را اختیار کرده چون فقط بدست سال بیش ندارد و هر طور که میل داری در طی چند سالی تربیتش خواهی نمود آنوقت بعینه مانند يك زن اروپائی برای خود تهیه نموده ؟

— عجب ! یعنی میفرمائید معلمی کنم و از حروف ابجد او را بیاموزم . به به !

— خوب پس چاره چیست در صورتیکه میدانی يك چنان دختری با آنهمه اوصاف که برایم ذکر کردی در شهر ما وجود ندارد .  
— چاره همان است که عرض کردم آزار واذیت فرموده اصراری در این خصوص نداشته باشید .

— فرزندجان اگر من و پدرت يك پدر و مادر و چهار ساله بودیم چندان اصراري نداشتیم ولي تو می بینی که مالب گور نشسته و هر دقیقه منتظر حضرت عزرائیل هستیم از کجا میدانم که زندگانی و حیات من و پدرت يك سال دیگر امتداد خواهد داشت در اینصورت تا کید و اصرار ما بجا است و محل هیچگونه اعتراض نیست و میدانی که بزرگترین آمال و آرزوی پدرت اینست شب جشن و عروسی پسر را زنده بوده و بواسطه همان يك شب از عمر و حیات خود لذت ببرد و ما را غیر از تو که پسر ارشدی و دو برادر خورد سالت وارثی نیست ما می میریم در حالی که شما سالهای متعددي زندگي خواهید کرد حال بیا و عزیزم برای یکدفعه در مدت عمر حرف مادر را بپذیر و به تسلیم و رضایت خود پدر و مادر را خوشحال کن **بپذیر** —

— از قبول این يك خواهش سرکار علیه خیلی معذورم زیرا با اینهمه توضیحاتی که در علل امتناع از قبول این امر برای شما اقامه کردم سرکار هم نباید بی انصافی کرده مرا مجبور فرمائید اما آرزوی پدر و مادر و ملاحظات دیگری که جهة تسریع امر تر و بیج گوشزد فرمودید این مطلب بجای خود قابل تصدیق است و بنده محض آنکه اساساً منکر تاهل نشوم شق ثالثی را اختیار کرده و بشما پیشنهاد میکنم و آن اینست که خود من باتفاق پدرم بطهران رفته يك دختر بقال داده باشم و صنوف دیگر حتی عمله و جمال و غیره که فقط مدرسه دیده و دارای سواد فارسی و بکرشته معلومات خانوادگی و بالاخره حسن اخلاق که بزرگترین

صفات لازمه انسانی است انتخاب نموده مراسم عقد و نکاه را فوری  
مجری بدارم

— این پیشنها قابل قبول نیست هیچکس از ساکنین گیلان  
اینکار را نکرده تا ما بدون سابقه اقدام کنیم هزارها نفر مردمان محترم  
از هر طبقه برای پسران خود عروسی نموده و عیال گرفته‌اند و ابداً این  
اصول شاقه که تو تکلیف میکنی در کار نبوده ما نمیتوانیم برای رضایت  
خاطر تو که ناشی از جهالت است خود را دچار سرزنش و گرفتار ملامت  
مردم کرده و باجرای میل و هوس تو مفتضح و رسوا شویم

تو خیلی لجوجی از همین نکته درجه لجاجت خود را خواهی  
فهمید. تو راضی میشوی که يك دختر طهرانی ولو اینکه از ادنی تر بن  
دختران پایتخت باشد با تمام آن صفاتی را که نقله کردی برای توان انتخاب  
واختیار کنیم

اما بدبخت بچه از خویشاوندی بایک فامیل نجیب که خودت هم  
نیتوانی منکر اصالت و نجات آنها بشوی احتراز مینمائی  
— پسر جان اینها علامت حق و بلاهت تو است بهتر اینست که از  
نجدید این مذاکرات در جای دیگر خودداری کنی که مردم بهر هفاهت و  
و کم شعوری تو خنده خواهند گردبعلاوه تو باید حس کرده باشی که دیگر  
موقع برای این مذاکرات باقی نمانده و تصریحاً بتو میگویم که رضایت یا  
عدم رضایت تو مانع از اقدام بانجام و صلت نخواهد گردید و تو بهتر اینست  
که از موقع استفاده کرده برای جلب ملاطفت پدر و مادر از اظهار رضایت

و خوشنودی نسبت باین وصلت تاخیر نکنی .

— مادر جان این بدبختی منست که با اقامه هر گونه دلیل و برهان نتوانستم شما را با خود در این باب هم عقیده نمایم بعد از آنکه احساسات و تمایلات مرا سنجیدید و اطلاعات لازمه را از من کسب کردید در آخر بنا نهایت بی مزه کی میگوئید اعم از رضایت یا مخالفت من ( این وصلت اجباری ) انجام خواهد یافت در این صورت برای چه از من استمراج میگردید ؟

— من مقصودی از استمراج نداشتم بلکه آمده بودم که بتوانم با نصایح و اندرز — پند و ملامت تو را برای قبول این وصلت حاضر و مستعد سازم اکنون که راضی نشدی تصمیم ما تغییر پذیر نیست .

— بسیار خوب شما هر چه میخواهید بکنید ولی فراموش نفرمائید که این معامله خیلی برای شما گران تمام میشود و در عوض سودی که منتظرید يك زمان جبران ناپذیری خواهید برد ۱۱

— هر چه باشد چون تو مصالح خود را تشخیص نمیدهی و بنحیر و شر خود واقف و آشنا نیستی وظیفه ابوبن تو است که طوعاً یا کرهاً اسباب خوشبختی تو را فراهم کنند . در این کلمه حاجیه خانم از جا برخاست در حالتیکه علاوه کرد : من اکنون مراجعت میکنم و البته این طرز مکالمات و مصاحبات من و تو را جرئت ندارم به پدرت اظهار نمایم فقط تردید خود را خاطر نشان او کرده و هرگاه بتوانم از طرف تو هم امیدوارش خواهم کرد — بر تو لازم است که پس از رفتن من در این قضیه کاملاً فکر کرده و در اطراف مصالح خودت مطالعات کامل بعمل آورده جواب قطعی



رضایت بخش یعنی اطاعت و میل صمیمی خود را تا قبل از ظهر فردا بن اطلاع دهی والا در هر حال بطوریکه گفتم فردا عصر مذاکرات مقدماتی در خانه عروس بعمل خواهد آمد میل یا نفرت تو کمترین دخالتی در انجام این امر مشروع ندارد عجالتاً خدا حافظ و از در بیرون آمد.

حسین آقا چند دقیقه مانند اشخاص بهت زده چشمها را بدر دوخته و نگاه میکرد بعد از اطمینان از رفتن مادر از جا برخاسته درب اتاق را بسته و کلاه خود را از سر برداشته گردش کنان پاره قطعات مجمله از زبان جاری میساخت که مفهوم نمیشد. در این دقیقه به مقابل میز توالت خود رسیده و مشتی از روی قوت بروی میز زده پنجه را در هم فرو برده گفت :

« من دیگر محتاج بفکر نیستم - تصمیم قطعی من همان بود که دیروز اختیار کردم باز هم میگویم یا او زنده خواهد ماند یا من . من مسئولیتی در این اقدام خطرناک ندارم . همه را شاهد میدانم - اکنون نیز در این منزل خلوت خدا را که در همه جا حاضر و ناظر است گواهی میکنم . آه ای مادری رحم توهم دلت بحال من نسوخت توهم نخواستی که زانگی خود را بازادی بیایان آرم - توهم نخواستی که من ایامی چند از محنت آسوده باشم ؟ آه چقدر بدبختم من . آری بدبخت ! چرا باید مجبور بشوم که موجودی را معدوم سازم . قطعاً میگویم چنانکه گفتم یا خود را خواهم کشت یا او را .

## فصل پنجم

اول یأس - سپس امید

ما حسین آقا را در اینحال گذاشته بشرح تعقیب زن حاجی که هم اکنون از پله های بالاخانه بطرف حیات اندرون روانه شد میپردازیم زن حاجی باتهایت عجله داخل اطاق حاجی آقا شده و ملاحظه کرد که حاجی مانند سپید بر آتش نشسته و در انتظار مراجعت او میباشد و چشمهاریا به در دوخته . محض ورود حاجیه خانم فوراً مورد خطاب حاجی آقا واقع گردید : چرا اینهمه دیر کردی الان دو ساعت بیشتر است که رفته ؟

- آخر مشغول مذاکره بودم و میخواستم به ادله و براهین قطعی آنطوریکه عقلم میرسید این پسر احمق جاهل را حاضر کنم .

- حاجی بابک بر افروخته کی خصوصی که از شدت انتظارش حکایت میکرد گفت : خوب یقین کار بروفق دلخواه است - اینطور نیست زود جواب بده - معطل نشو حوصله ام سر رفت !

در ادای این کلمات چشمهای حاجی بیش از حد طبیعی باز شده و چهره حاجیه خانم را در تحت نظر دقت قرار داده متأسفانه بر خلاف انتظار مشاهده کرد که سیاهی عبوس و قیافه افسرده حاجیه خانم از لباس و عدم نتیجه حکایت نمکند در همین حال حاجیه خانم با کمال اکره جواب داد : - خیر پسرت حاضر نمیشود .

- چطور؟ چه گفتی؟ من نمیفهمم - چطور حاضر نمیشود - مگر تو نگفتی که او را ...

- حاجیه کلمات حاجی را بریده جواب داد آری من گفتم قول داده و مطمئن هم بودم که نتیجه صحیح بدست خواهد آمد اما اینقدر از اجاجت و عناد پسرت با اطلاع نبودم:

- مگر چه میگوید و چه میخواهد؟

- چیزی نمیگوید مگر انکار تاهل عیناً همان مذاکراتی که با شما کرده بمن جواب میدهد منتها در جواب اظهارات من باره دلایل و فلسفه بقول خودش که از احساسات متجددین امروزی است و من و شما نمی-توانیم دلایلی بر رد و تکذیب آنها اقامه کنیم ذکر میناید و صریحاً میگوید که حاضر برای قبول و اختیار این تزویج نیست.

- چه دلایلی دارد؟ مثلاً گفته هایش از چه قبیل است؟

- خوب معلوم است، مثلاً او مجرد را بر تاهل ترجیح میدهد یا میگوید که همسر من باید علوم اولین و آخرین و فضایل مادی و معنوی را که با اخلاق امروزه ما بی مصلک ها موافقت داشته باشد دارا باشد - اینکه جواب خوبی نبود تو برایم آوردی بآن انتظارش ارزش نداشت حالا چه باید کرد آیا باین حرفها گوش بدهیم و از این وصلت دست بکشیم عقیده تو چیست زودتر اظهار کن من خفه شدم.

- چرا بی حوصله کی میفرمائید شتاب مورث ندامت و پریشانی است عقلاً گفته اند که ...

— خوب است تو دیگر حالا داخل گفته های عقلانثوی جواب  
مرا بگو!

— بلی عقیده من هم درست مطابق با نظریات جنابعالی است باید هر-  
چه زود تر اینکار را انجام داد

— بله بله باید همینطور هم باشد بنظر من بعد از انجام وصلت و  
همینکه دوسه روزی سرش با خانه داری ولذت تاهل گرم شد این خیالات  
جاهلانه بالطبع از سرش بیرون خواهد رفت اینطور نیست؟

— بله صحیح است من هم کاملاً با شما موافقت دارم ولی ...

— دیگر چه خدشه در کار است زود بگو

— آیا میدانید رضایت او هم شرط است؟

— وقتی که با اینهمه اصرار و ابرام — سلامت من و توبیخ تو  
راضی نشود دیگر چه بکنم — بجهنم که راضی نمیشود

— درست است این از نقطه نظر خودمان است لیکن اوله اینست  
که من و شما را تهدید کرده؟

— چه تهدیدی آیا تو هم گول خورده و تسلیم من خرافات او  
شده ای؟!؟

— خیر من میدانم این تهدید بی اساس و از روی جهالت و نادانی  
است اما باز هم نمیتوان بی خیال ماند

— چه خیالی در کار است و فایده تهدید و تخویف او چیست آیا  
من و تو را خواهد کشت؟

— خیر خیر این چه فرمایشی است صحبت کشتن در میان نبود  
چرا بی لطفی میکنید آیا ممکن نیست مثلاً فرار کنند  
— بر فرض وقوع فرار بعد از وصلت چه فایده دارد — هر جا  
میل دارد برود

-- آخر اسباب رسوائی و سر شکستگی ما نیست ؟ یا آنکه نمیتواند  
در يك شهری رفته طلاق نامه عیالش را بفرستد ؟

— حاجی مانند آنکه صاعقه بر سرش نازل شده باشد بعد از این  
جواب دو فکر فرورفت — در حالتیکه سرش را به زیر انداخته و با کلهای  
قالی بازی میکرد خود بخود میگفت : ضعیفه بی حق نیست اگر اینطور  
بشود تمام کارها و زحمات ما ضایع و باطل خواهد شد سهل است اسباب  
افتضاح برای ما فراهم خواهد گردید . بعد از مدتی الدیشه و تفکر گفت  
خوب ، پس عقیده تو چیست چه باید کرد ؟

— عرض کردم باید او را راضی کرد .

— خدایا عجب مسئله ایست و چگونه من دچار و مبتلا شده ام  
آخر این بچه احمق و بی شعور با این طفل پدروزی را بچه زبان میتوان حاضر  
ساخت ؟

— حاجیه هم که مانند شوهرش بفکر فرو رفته بود آنکاه با يك  
چهره بشاشت و امید وارانگی گفت يك خیال دیگری بنظم آمد و تصور  
میکم با انجام آن زحمات ما بیابان خواهد رسید  
— حاجی زود بگو بینم چه فکری کرده

حاجیه قدری نزدیکتر آمده گفت : مثل است معروف زبان خیر  
و ا خلیج میداند باید یکی از رفقای صمیمی او را که خیلی با او انس و  
الفت دارند بجهان این پسره بفرستیم تا او زبان خودش حسین آقا را راضی  
کند آیا پسندیدید ؟

- اینهم خوب فکری است و من در اینخیال نبودم اما اشکال در  
اینست چه کسی را باید برای اینکار پیدا کنیم و به کی متوسل شویم زیرا  
تمام رفقای این پسره جمعی از فکلی پکلی ها هستند که غیر از چهارگله زبان  
خارج و بزرگ کردن خودشان چیزی نمیدانند .

- چاره چیست باید یکی از همانها را انتخاب و ادا نمود حتی  
تطمیعش کرد که در صورتیکه حسین آقا را باین وصلت ترغیب کنند مبلغی  
پول هم . رسم شیرینی باو داده میشود حاجی آقا نومیثانی پول مشکل گشا  
است برای اندکی پول دوستان جدید حاضرند ترك الفت و دوستی بکنند  
البته هیچکس از سر پول نخواهد گذشت .

- بسیار خوب حالا بگو ببینم تو کسی را میشناسی برای این  
مسئله انتخاب کنیم که شایسته باشد ؟

- باید دید چه کسی بیشتر از همه با حسین آقا الفت دارد - من يك پسرۀ  
را میشناسم که اغلب اوقاتی که حسین آقا بخانه میاید با او وارد میشود  
و غالب اوقات در بیرون و گردش باهم هستند در شگه باهم می نشینند  
و نماشا خانه را با اتفاق هم میروند بنظر من جوان زرنگی آمد و چند ماه است  
در اینخانه رفته و آمد دارد و با حسین آقا رفیق است .

- عجب چطور شد که من او را نمیشناسم ؟  
 — دلیل ندارد شما هیچیک از دوستان حسین آقا را نمی شناسید  
 و از آنها خوشتان نیاید  
 — مگر این کسی را که نام بردی از همان فکلی ها است ؟  
 — متأسفانه بله.

آه این پسرۀ بدبخت آیا نباید يك نفر دوست و رفیق صحیح داشته باشد من و تو واقعاً از اولاد مایوسیم بعد از مرگ ما معلوم است ثروت و دارائی و تجارتخانه من در عرض مدت قلیلی چطور بباد فنا خواهد رفت خداوند عاقبت ما را ختم بخیر کرده و این پسرۀ را که بفضالت افتاده هدایت کند

نه ، مایوس نباشید جوانی است و غرور انشاء الله همینکه چند سال دیگر از عمرش گذشت آنوقت از این ترتیبات دست خواهد برداشت او هم تقصیری ندارد زمانه بد شده او می بیند که فلان پسر حاجی فکل بسته یا پوتین کالوش پوشیده موی سرش را ماشین کرده تقلید میکند و الا خودتان میدانید که باهمۀ این احوال حسین آقای ما الحمدلله از هر حیث آراسته است . تنها چندی بمدرسه رفته این طور بار آمده و این غفلت من و شما است که چرا از اول او را بمدرسه فرستادیم

— نه بی جهت از حسین تعریف و تمجید میکن میدانم او چطور بزرگ خواهد شد من پدرم و پسر من را خوب میشناسم او در زمان حیات من اینقدر حرکات زشت و ناشایسته بر خلاف میل من و تو کرده که

واقعاً بزودی مرا پیر و شکسته نموده بعد از مرگ من دیگر معلوم است  
وضع دارائی من چه خواهد بود

— حاجی آقا من هرگز در حضور حسین این حرفها را بشنایم گویم  
ولی تصدیق بفرمائید که شما هم ناشکری میکنید اگر پسر شما مثل سایر جوانان  
این دوره معتاد به زار عادات پلیدی بود هر شب در فاحشه خانه بسر میدرد  
یا العیاذ بالله عرق خور و قمار باز و تریاکی بود چه میکردید باز جای هزاران  
شکر باقی است.

— خوب اینطور باشد از این بحث بگذریم بی سبب وقت را نباید  
تلف کرد — تو گفتی آن پسر اسمش چه چیز است ؟

— چه عرض کنم نامش را نمیدانم ظاهراً جوان محقولی بنظرم  
آمد و اهل این ولایت هم نیست کمان دارم اهل طهران باشد که مدتی در  
خارج به سر برده است.

— آه پناه بر خدا اگر خارچه هم رفته باشد دیگر معلوم است —  
پس چطور ما میتوانیم او را ملاقات کنیم در صورتیکه اسمش را نمیدانیم  
و از روشش بی خبریم اگر چه من هنوز ندیده از ملاقاتش اکراه  
طبیعی دارم.

— من ممکن است از حسین آقا بپرسم اسمش را برای من بگوید  
— تو اطمینان داری که خواهد گفت ؟  
— جهة ندارد که نگوید .  
— پس از این فقرات چیزی با و اطلاع مده



— البته دیوانه که نیستم .

— پس همین حالا برخیز و از حسین آقا اسم آن پسر و اگر بتوانی

اسم پدر و شغل خانواده اش را تحقیق کن و زودتر برگرد عجلتاً قبل  
از رفتن هم سفارش کن شام ما را تهیه کنند .

حاجیه خانم از جا برخوایسته در بیرون اطاق بخدمه دستور تهیه  
شام داده و خود بحیاط دیگر که اطاق حسین آقا در طبقات فوقانی آن  
بود داخل شده راه پله را گرفته بالا رفت . حسین آقا که در پشت میز  
تحریری نشسته و سر قلم فولادی که در دستش جریان و حرکت داشت  
بروی صفحه کاغذی سایه میالداخت بهیچوجه ملتفت صدای پای احدی  
نشده و تمام دقت و هوش خود را معطوف به تحریر آن ورقه نموده  
گاهگاهی از فرط غضب و شدت خیال بی خودانه میگفت : آری ما او یامن  
غیر از این ممکن نیست .



## فصل ششم

### تحقیق

حاجیه خانم که برای استراق سمع و برای آنکه از مشغولیت حسین آقا و حالت کنونی او باخبر شود در عقب در ایستاده آن کلمات موحش را که شنید بی اختیار داخل اطاق شد - بطوری که حسین آقا از یکهو فریاد بی اختیار گردید .

- نترس نترس عزیزم من هستم - چرا فریاد کشیدی ؟

- حسین آقا در حالتی که آثار عدم رضایت از این طرز ورود مادر در سیمایش آشکار بود بایک آهنگ رقیق و لطیفی گفت : آه مادر جان شما! اما این طرز ورود را من نمی پسندم  
- نه ، طوری نشده من چون دیدم که پاره کلمات بی مناسبت از زبانت ادایم شود محض آنکه خدای ناکرده دچار هذیان یا سرسام شده باشی بختی اختیارانه خود را بدرون افکندم

- حسین آقا احساس کرد که مادرش آن جملات مقطوعه را شنیده و لکن منتقل نکرده و نتوانسته است مقصود را درک کند باین جهت در بیک نرزل خاطر آرامی و سکون جانشین آن گردیده در این حالت چشم حاجیه خانم بمیز تحریر و دوات و قلم و ورقه که مفلوطاً تخریرش بیابان نرسیده افتاد بی اختیار متوجه آن شد حسین آقا هم که غفلت کرده و لایحه را از روی میز برداشته بود ملتفت خیال مادر شده دست

برده و صفحه کاغذ را از روی میز ربوده در بقل گذاشت .

— این کاغذ چه بود ؟

— هیچ چند فرد شعر

— شعر را که اینطور و بآن تفصیل نمی نویسند بعلاوه مگر توانزه

شاعر هم شده به به چشم های ما روشن !

— به بخشید ادبیات منثوره بود که میخواستم تصحیح کرده

بجراید بفرستم .

— ادبیات منثوره چه چیز است جراید یعنی چه چرا معما میگوئی

فارسی حرف زن .

— حسین آقا با کمال متانت جواب داد معنائی عرض نکردم چون

شما آشنا با اصطلاح زبان مذهبی خودتان که عربی است نیستید اینست عرض

میکنم « ادبیات منثوره » یعنی نکار شاقی که از موزونیت نظمی خارج در

عین حال سبک انشاء و تحریر آن ملیح تر از منظومات شعری است جراید

هم یعنی روزنامه ها .

— خوب من باینها کار ندارم ولی همینقدر بتو میگویم این نصیحت

مرا هم بپذیر که ادبیات منثوره یا جراید بقول خودت در دنیا و آخرت

مفید بحال تو نخواهند بود برو تحصیل کمال کن .

— بسیار خوب اینطور باشد اما بفرمائید چه باعث شد که بفاصله

کمی دوباره قدم رنجه فرموده و سرافرازم کردید اگر ناشی از مهر و محبت

خالصانه سرکار علیه است باین خوشبختی جدید خود را تهنیت میگویم

و اگر برای تعقیب مذاکرات ساعت قبل است زهی بدبختی .

- پسر جان تو البته نمیتوانی مهر و شفقت قلبی مادر را نسبت بفرزند انکار کنی بدیهی است علت العلل اینکه تو را از کار باز داشته و محصل آسایش شده ام همان تجدید استفسار از سلامتی حالات تو است زیرا ساعت قبل بواسطه کسالت عارضه زکام حواسم را خیلی پریشان کردی اما الان حالت چگونه است .

- مرمی از تفقذات سرکار متشکرم از توجهات شما عجلالتاً بهترم امید است تا صبح رفع کسالت بشود .

- اما چه میشود که دوستان دیشب و امشب تو را فراموش کرده بدیدنت نیایند در حالی که اغلب شبها اینجا بودند - در صورتیکه برای رفع کسالت و تنهایی تو امشب وجود دوستان خیلی ضرورت داشت .  
- نه خودم امشب میل کردم که تنها باشم زیرا عرض کردم که میخواستم پاره چیزها که ملاحظه فرموده اید بنویسم بعلاوه بعضی مراسلات برای دوستان خودم .

- یقین از بابت بشارت عروسی و وصلت خودت خواسته چیزی بنویسی - این حرف در ضمن يك تبسم مخصوص از دهان حاجیه خانم بیرون آمد و منتظر بود که حسین آقا نیز در ضمن يك چهره خندان جوابش گوید در حالی که حسین آقا متانت و وقار یا بی اعتنائی را از دست نداده با کمال خون سردی جواب داد :

— خیر جوان مراسلات وارده بخودم بوده وابدأ از این مذاکرات چیزی نوشته نشده .

— خوب مطلب از دست رفت از تو پرسیدم چرا دوستانت امشب ترا تنها گذاشتند مثلاً همان جوانکی که هر روز بدیدن شما میآمد و اغلب باهم سر میدیدید چه شد که دیروز و امروز شما را فراموش کرد ؟ — کی را میفرمائید ؟

ده چرا تجاهال میکنی — همان جوانی که اغلب باهم صحبت و محالطه میکردید و من کمتر میدیدم که غیر از او کسی با تو اینهمه انس و الفت داشته باشد .

— بله بله عبدالعلی خان را میفرمائید .

— اسمش را نمیدانم راستی پسر کیست و چه کاره است من چند دفعه خواستم از تو بپرسم فراموش کردم اما جوان معقولی و با هوشی بنظرم آمد .

— اسم پدرش حاجی میرزا محسن و اصلاً از اهل قفقاز است پدرش در تفلیس یکی از تجار بزرگ و معتبر آنجا است لیکن عبدالعلی خان را با مادر او یکسال است بایران روانه کرده تا در بعضی اقوام و عشیره خودشان ملاقاتی کرده باشند .

— پس مادر این جوانك در کجا است ؟

— اکنون در طهران .

— خودش چگونه در این جا توقف کرده ؟

— بعد از آنکه از کسان خود دیدن نموده از مادرش اجازه تحصیل کرده که بیداره نقاط ایران مسافرت کند اکنون قریب ۳ ماه است از مشهد سر باین جا آمده و چون از من مهربانی دیده میل کرده در این جا اقامت کند و همه روزه خبر خود را به پدر و مادر خود کتباً یا تلگرافاً می‌رساند — واقعاً چه جوان خوش بختی است خداوند اقبال و سعادت را از هر حیث باو ارزانی داشته و مانند من بدبخت و بیچاره خلق نشده.

— پسر جان بچه چیز او حسرت میبری خداوند باو چه عطا فرموده که بتو ارزانی نداشته — پدر مادر خوب با ثروت و مکنت و دارائی و همه چیزهای دیگر که اسباب سعادت و خوشبختی تو است در حقیقت تو دیوانه و مجنون بی بچه چیز اورشک میبری در صورتیکه در همین شهر هزاران نفر آرزو و حسرت دارند مثل تو دارای ثروت و عزت باشند — حالا هم که از حسن اقبال و توجهات حضرت احدیت این وصلت مایه مباهات و افتخار فامیل ما خواهد بود.

— مادر جان شما مقصودم را ملتفت نشدید این کلمه خوش بختی را عرض کردم نه مقصودم از ثروت و مکنت بوده بلکه فرق و امتیاز عبدالعلی خان با من بسیار و تفاوت من و او از زمین تا آسمان است زیرا او لا بدری دارد که برخلاف حاج آقای ما همه جا موجبات آسایش و استرضای خاطر فرزندش را فراهم کرده چندین سال او را به اروپا فرستاده که اکنون صاحب معلومات و افره شده ثانیاً همیشه اجازه گردش و مسافرتش داده که هر جا بخواهد برود و سیاحت کند ابداً مانعی برایش موجود نیست

خلاصه این پدر و مادر هم خود را مصروف استراحت و آسایش پسر خود کرده ابداً راضی نیستند که ساعتی دل تنگی او را مشاهده کنند بر عکس من که گرفتار امثال شما پدر و مادری شده ابواب سعادت و آزادی از هر طرف برویم مسدود مجبورم که عمر عزیز خود را در این قبیل اطاقهای تاریک و زوایای خراب بسر برم سهل است با این حال نمیگذارید که بحال خود مشغول شده و در صدد علاج بدبختی خود برآیم آنوقت با آن لهجه و طرز تکلم مرا مجبور بقبول توبیخی میکنید که فوق العاده موجب تنفر من است اینست فرق يك پدر و مادر متمدن و امتیاز يك پسر آزاد و آسوده با چون من عنصر بدبخت و مقید . حالا ملنگت نکات عرایض شدید و فهمیدید که سعادت و خوشبختی تنها پول و ثروت نیست ؟

— باز من مجبور شدم با شما داخل مباحثه بشوم در حائاتی که همیشه آکراه داشته و دارم که در ضمن صحبت کار من و شما بمشاحره رسد خوب است از این صحبت صرف نظر کرده بشرح حالات آن جوان که بقول شما عبدالعلی خان است بیردازیم گفتید حالا او در کجا است ؟

— چه عرض کنم در منزل خودش

— منزل شخصی است یا کرایه ؟

— خیر در منزل یکی از دوستان خود اقامت کرده

آیا فردا بنزد تو خواهد آمد ؟

— شاید هم نیاید مگر شما با او فرمایشی داشتید حسین آقا در

گفتن این جواب دقت خود را بچشمهای مادر متوجه داشت که شاید

از علت کنجکاوِي حاجیه خانم و جهت استفسار از حالات عبدالعلی خان چیزی بدست بیاورد - لیکن مادر با کمال متانت جواب داد:

- نه کاری با او نداشتم و اینکه حالات او را پرسیدم خواستم بفهمم آیا اهل رشت است یا نه آنهم که معلوم شد و اینکه بیشتر به تفحص حال او پرداختم برای این بود که باو بفهمانی من و حاجی آقا از آمد و رفت او بهیچوجه دلتنگ نبوده سهل است خیلی دوستش داریم در این صورت هر وقت که خواسته باشد بدیدن شما آمده و ما را هم مفتخر نماید علی الخصوص که پسر يك تاجر محترمی است بنا بر این ما پیوسته برای پذیرائی او حاضر خواهیم بود اما يك سؤال دیگر باقی است و آن اینست که مکان و منزل عبدالعلی خان را نشانی دهی در گجاست

- چه ضرر دارد در اداره کار گزار هست . در ادای این جواب حسین آقا فهمید که مادرش يك مقصود خارجی غیر از آنچه گفته در دل دارد و نمیخواهد اظهار کند در همین موقع حاجیه خانم احساس کرد که کسی از پله ها بطرف بالا میآید او و حسین آقا هر دو از اطاق بیرون آمدند





## فصل هفتم

### حسن اتفاق

- کیست چه کار داری ؟

- بنده هستم عرض داشتم .

- محمود آقا تو هستی .

- بله . محمود خانه شاگرد که تقریباً مستخدم خصوصی حسین آقا بود در این موقع از پله ها بالا آمد و باکت كوچك و ظریفی در دست داشت که بحسین آقا تقدیم نمود .

- این چه چیز است کی آوردی ؟

- آقا بکنفر مستخدم کار گذاری است و خودش عقب درب بزرگ منتظر جواب یا امضاء وصول این مکتوب است .

حسین آقا برای مطالعه مکتوب بطرف روشنائی چراغ روانه شد مادرش هم او را تعاقب کرد که از مضمون این رقعۀ كوچك بلکه مطلع شود حسین آقا سر پاكت را باز کرده و در همان دقیقه که مشغول قرائت مکتوب بود حاجیه خانم کاملاً از سیما و چهره اش اثر و نتیجه رقعۀ را قبل از وقت تفریس مینمود .

این مکتوب فقط عبارت از يك كارت و بريت خيلي زيبا و قشمنکی بود که در يك طرف آن کلمات ذیل « عبدالعلي خان » چاپ شده بود و در ظرف ديگر با خط ظریفی جمله ذیل بروی آن نگاشته شده بود .

« دوست عزیزم دو روزی که از زیارت محروم مانده بودم برای يك فقره کار شخصی به انزلی (بندر پهلوی امروزی است) رفته امشب مراجعت کرده ام و فوق المعاده مایلم جنابعالی را زیارت کنم زیرا فرط اشتیاق بقدری است که بیش از این نمیتوانم از زیارت محروم باشم اگر خودتان بمنزل من تشریف میآورید مایه افتخار من است و الا اجازه فرمائید ارادت کیش شرفیابی حاصل کنم دوست با اخلاص شما عبدالعلی »

بعد از فراغت از مطالعه کارت حسین آقا متوجه مادر شده و قبل از آنکه منتظر سوآلی از مشار الیها باشد گفت این همان عبدالعلی خان است که ذکر خیرش چند دقیقه قبل از زبان گذشت از قرار معلوم این دو روزه در شهر نبوده امشب مراجعت کرده است با مرا بنزد خود طلبیده با اجازه خواسته است بمنزل من بیاید.

— تو چه خواهی جواب داد.

— می نویسم که تشریف بیاورند.

— همین الآن؟

— البته مگر چه میشود؟

— نه صلاح نیست بنویس که فردا بملاقات شما حاضر شود

-- چه علت دارد و شما چرا در کار خصوصی من مداخله میفرمائید

حالا که میل ندارید او نزد من بیاید من خود ~~خود~~ متش خواهم رسید اما با آنهمه تمجید و تعریفی که ساعت قبل از عبدالعلی خان کردید این نفرت و اکراه کنونی شما مایه تعجب است!

— نه من اکراه و نفرتی ندارم چون الان تقریباً چهار ساعت از شب میگذرد شما و او هر دو کسل هستید خواستم که صبح یکدیگر را ملاقات کنید.

توضیح آنکه مقصود حاجیه خانم از عدم حصول ملاقات این دو جوان این بود که مذاکرایی در باب امر تزویج بین حسین آقا و عبدالعلی خان واقع نشود و بالطبع عبدالعلی خان هم با خیالاتش همراهی نکند بدین ملاحظه میل داشت شوهرش قبلاً احساسات عبدالعلی خان را برای ترغیب و تشویق حسین آقا مستعد سازد زیرا میدانست افکار و نظریات این دو جوان بطوری موافقت تامه دارد که هرچه را اراده حسین آقا اقتضا کند او تصدیق خواهد کرد و بعد از ملاقات این دو نفر تحریک عبدالعلی خان برای تشویق حسین آقا بی ثمر و سهل است نتیجه معکوس خواهد بخشید.

— خیر مخصوصاً امشب ملاقات حتمی است ز-را من دو برابر مشتاق بیدیدار او هستم.

حاجیه خانم خیال کرد که رفتن حسین آقا بمنزل عبدالعلی خان انتظارش را یقیناً برهم خواهد زد این بود صلاح دانست که عبدالعلی خان را بمنزل حسین آقا دعوت کند و قبل از اینکه ملاقات حسین آقا برسد آنها را در بحیاط عبدالعلی خان را نزد حاجی آقا برده قبل از وقت زمینه را حاضر کنند.

آنوقت رو بحسین آقا کرده گفت حالا که ملاقات تو و او در امشب

حتمی است پس او را نزد خود بخواه. بهتر است زیرا حالت تو مساعد نیست و چون زکام کرده میترسم در طول راه بواسطه باد خنکی که اکنون در وزیدن است تصرف هوا پیدا کنی.

— حسین آقا خیلی تعجب میکرد که چرا مادرش در این قبیل مسائل مداخله میکند و تفحص مخصوصی در شناسائی عبدالعلی خان بکار میبرد اگر چه نمیدانست که مقصود آنها چیست ولی همینقدر حس کرده بود که توطئه در کار و این جستجو خالی از قصد مخصوصی نیست پس بهتر اینست که خود را عمداً به تجاهل زده و برای کشف این سرپیشنها مادر را تصدیق کند بنا بر این فوراً از کشومیز خود کارت و بیتی را بیرون آورده و کلمات ذیل را بروی آن نوشت :

« عزیزم کارت عالی زیارت با کمال فی صبری منتظر مقدم جنابعالی هستم اخلاصمند صمیمی حسین »

و در يك پاكٲ كو چكى گذارده محمود داد كه بحامل يا مستخدم كار گذاري كه دم درب منتظر است برساند محمود از يله ها سرازير شده بطرف درب حياط روانه گرديد حاجيه خانم چند دقيقه بدون گفتگو و حرف خود را به نگاه كردن کارت واصله كه هنوز روى ميز بود مشغول داشت در حالتيكه از وجنات احوالش محسوس است كه خيالاش راحت نيست

## فصل هشتم

### قرار داد - ملاقات مکروه

حاجیه با حسین آقا خداحافظ کرده با عجله مخصوصی وارد اطاق حاجی شده بدون آنکه منتظر باز پرسى باشد گفت خود آن پسره نزد حسین آقا میآید -

- چطور نفهمیدم کدام پسره ؟

- همان کسی که من لحظه قبل برای استیضاح معرفی او نزد حسین آقا رفته بودم .

- خوب اسمش چیست ؟

- عبدالعلی خان .

- پدرش کیست ؟

- جواب این سؤال را برای وقت دیگر بگذارید عجلتاً خودتان را حاضر کنید که باید با این پسره ملاقات نمائید .

- همین الان ؟ من که بکلی کسالم

- کسالت یعنی چه باید امشب حتماً عبدالعلی خان را ملاقات

کنید و الا کار میگذرد و نتیجه بعکس خواهد بخشید او از حسین

آقا اجازه و وقت خواسته بود جواب داد برای پذیرائی او مانعی ندارد

این ترتیب را من انجام دادم تفصیلش را بعد بشما خواهم گفت قبل از آنکه

عبدالعلی خان بحیاط اندرون داخل شود شما باید او را ببینید و تقاضا

کنید که بقدر نيمساعت با شما صحبت بدارد ملتفت ميشويد ؟

- بله بله فهميدم مثلاً من خود را حاضر کم همنکه صدای دق-  
الباب بلند شد فوراً بيرون رفته و او را دعوت کم که بقدر نيمساعت  
صحبت مرا پذيرد اينطور نگفتی ؟

- بله همن است حالا ترتيب صحبت را بخاطر بياوريد و بدانيد  
که چون ملاقات اين جوان باشما بيش از دو مرتبه نيست بايد يكطوري با او  
برخورد كنيد که بدش نيايد مثلاً تكذيب اقوالش را نكنيد با داخل مباحثه  
با او نشويد يا كلمه ركيك و خارج از نزاکتي به متجددين و امثال او نسبت  
ندهيد يا از مدارس و غيره ابدأ حرف زنيد بلکه کمال مهرباني و محبت  
را بايد پيشه نماييد که او را مجذوب خودتان قرار دهيد بعبارة اخري  
بايد فريش بدهيد والا اگر غير از اين رفتار نماييد نتيجه بضرر ما خواهد بود  
يعنی او هم رفته با حسين آقا همراه و هم خيال سهل است معلم او خواهد  
شد و خيلي از چيزها را که هنوز حسين آقا نميداند با او خواهد آموخت  
خوب ملتفت بشويد که چه عرض ميکنم - آيا شام صرف کرديد ؟

- بله مگر تو غذائي نخورده ؟

- خير زيرا تا حال با او مشغول گفتگو بودم .

- بقين حسين آقا هم شام نخورده .

- خير او هميشه ساعت پنج و شش شام ميطلبد و محمود براي ش

حاضر ميکنند ترتيب شام و نهار او بما معلوم نيست چه وقت ميخواهد  
و می برد .

— بسیار خوب تو حالا برای صرف شام برو من منتظر این پسر  
خواهم ماند و بعد از ملاقات با او مذاکره خواهم کرد امیدوارم نتیجه  
مطلوبه بدهد.

— لیکن مجدداً سفارش میکنم که طرز گفتگوی خودتان را با او  
بشکلی قرار دهید که اسباب کدورت و ملالت او نشود هر مزخرفی هم  
بگوید غالباً تصدیق کنید زیرا که مصلحت در اینست .  
— خوب خوب فهمیدم دیگر روده درازی نکن .

— حاجیه بطرف اطاقهای دیگر رفته و حاجی آقا را در میان اندیشه  
گذاشت حاجی وضع و سیاهی که برای ملاقات عبدالعلی خان بخود اختیار کرد  
این بود که اولاً عمامه را بسر گذاشته قبا و لباده را مجدداً پوشیده شال  
را با کمال بی نظمی بر کمر بسته قلمدان و دفتر حساب را بسته با چرتکه  
روی صندوقچه که در حضورش بود گذاشت و خود با انتظار ورود مهمان  
ماند . چند دقیقه بعد صدای دق الباب بلند شد حاجی خودش با کمال وقار  
و با همان وضعی که هم اکنون شرح دادیم از اطاق بیرون آمده از دالان  
عبور کرده درب بزرگ را باز نمود .

عبدالعلی خان جوان در این موقع انتظاری که نداشت این بود که  
غیر از چهره زیبای حسین آقا با هیكل حاجی مواجه شود لهذا ناچار  
سلامی گفته و منتظر بود که از طرف حاجی ابداً اظهار ملاطفت نشده  
سهل است با برو دت مخصوصی جواب سلامش را باز خواهد گفت چه او  
بنا بمعرفی حسین آقا از احساسات و اخلاق حاجی آقا بخوبی مستحضر و

مستوبق بود مع هذا مشاهده نمود که مسموعات او با مشهودات مغایرت نامه داشته و حاجی آقا با کمال خون گرمی و مهر بانی او را می پذیرد و بعلاوه تکریمات و تعظیبات متواتری که از طرف حاجی آقا نسبت باو معمول می شود مجال عرض تشکر برای عبدالعلی خان باقی نمیگذارد اینست که او در مقابل اینهمه مهر بانیهای غیر منتظره با اشاره و تعظیم سر عرض امتنان می نماید .

خلاصه ناعبور از عمارت بیرونی پیوسته عبدالعلی خان در این فکر بود که البته حسین آقا از اخلاق و عادات پدرش آنچه گفته بی کم راست و وکاست بوده دلیلی نداشته که بی جهة پدر را تقبیح و تنقید نماید لیکن از طرفی مهر بانی های مفصله حاجی آقا از طرز مذاکره و اخلاقی بودن و تمدن مآبی حاجی میرساند و در پایان تصورات خود باینجا منتهی ساخت که حاجی آقا پدر و کسان او را شناخته با سابقه الفی بین حاجی آقا و پدرش موجود بوده و اکنون خواسته است قرض پدر را نسبت به پسر ادا کند لیکن همینکه خواستند از سومین اطاق ردیف اول عمارت بگذرند اصرار و خواهش حاجی آقا در ملاقات و پذیرائی مشار الیه بان جوان حساس فهمانید که قصیه بر عکس تصورات او بوده و باید يك مسئله مهمی در کار باشد که حاجی آقا با آن سوء اخلاق و حرکات نا پسند خود را مجبور به خود سازی و کرش موقتی کرده بهر حال عبدالعلی خان هر چه برای این دفعه معذرت طلبید اصرار و ابرام حاجی آقا که دستش را گرفته و به طرف پله اطاق میکشدموجب تعجب این جوان را فراهم میکرد حتی قول قطعی



داد که بعد از ملاقات حسین آقا که اکنون در انتظار من است شرفیابی حاصل خواهم نمود متأسفانه این خواهش نیز پذیرفته نگردید عجب مهري که نبود از کجا پیدا شد ۱۲

در اینحال يك فکر موحشی بخاطر عبد العلی خان رسیده که بر خود داری و امتناعش می افزود زیرا جوان سویله ما دارای صباحت و وجاهت منظر و زیبایی چهره و جذابیت چشم و آبرو در حقیقت ممکن بود حاجی بخيال خام و فاسدی اینهمه اصرار در بالا بردن او داشته باشد و الا باعدم سابقه هیچ علتی برای اصرار و لجاجت حاجی آقای درازریش نمیتواند تصور کند اگر چه این خيال مانند برق در مغزش عبور کرد و از این فکر جدید کله بر زبان نیاورد لیکن از حاجی آقا اجازه طلبید نوکر خود را که يك شخص قوی هیکل و پر قوتی بود و در دالان منتظر صدور امر و فرمان آقای خود بود با خود همراه بیاورد حاجی نیز بدون خيال و غیر از آنکه منتقل بسوء ظن عبد العلی خان گردد این تقاضا را با کمال میل پذیرفت .

عبد العلی خان ملازمش را صدا کرده و در زیر گوش او کلمه چند گفت که مفهوم دیگری نشد و معلوم است که دستور مخصوصی باو داده چه تا زمانیکه عبد العلی خان از اطاق حاجی بیرون نیامد او نیز از راهرو اطاق که متصل و مقابل با اطاق بود بر نحو است گوئی مانند سپند بر آتش نشسته بود که چه وقت برای يك وقعه مهمی بتواند با آقا نش مساعت کند ما حسین آقا را در میان اضطراب و بی صبری که بواسطه تاخیر و روزه

رفیق عزیزش حاصل شده میگذاریم و خود بتعقیب حاجی و عبدالعلی خان که متفقاً داخل اطاق میشوند میپردازیم

وضع انائیه داخلی اطاق که مخصوص نشستگاه و خوردنکاه و خوابگاه حاجی است چندان دقتش را جلب نکرد زیرا او هم منتظر نبود که غیر از يك اطاق نامیز مناظر دیگری که مربوط به متمدنین و متجددین است در اطاق يك نفر پیر مرد سالخوردی مشاهده کند که از تمام عواطف و آثار تمدن بی بهره است. لیکن انتظار مخصوص داشت که چه وقت حاجی از تعارفات بی مزه و روده درازی های خنک که از حال مخاطب گرفته تا احوال سک و گریه های همسایه خانه مبدهند آسوده شده و اصل مقصود را اظهار کند، پیش از يك ربع اوقات این جوان به تعاطی تعارف و عرض امتنان و مذاکرات بیهوده گذشت، و بالاخره با کمال بی حوصله گی علت احضار و تقاضای حاجی آقا را در ملاقات خود استفسار نمود.

بنابر این حاجی آقا از این جا شروع عطلب کرد: من جناب عالی را یکی از جوانان با عقل و با کمال شناختم هر چند سنأ خورد سال و کان ندارم که سنین عمر شما از بیست و دوسه سال گذشته باشد مع هذا چون تا اندازه به علم قیافه آشنا هستم میدانم که شما از جوانان باهوش و زیرک هستید اگر چه هنوز کاملاً به درك مقام و شناسائی شما نائل نشده ام (عبدالعلی خائف یقین کرد که حاجی او را هنوز نمی شناسد و این همه تکریمات یا احترامات برای يك مقصد مخصوصی است و بعبارة آخری حاجی

سمت احتیاج باو پیدا کرده) معیناً ارادت مخصوصی بشما بهمزد و خصوصاً که چندی است با حسین آقایی ما دوستی و معاشرت میکنید خیلی از سرکار راضی و ممنونم و دعا میکنم که خداوند شما را از چشم بد محفوظ نموده سعادت و عزت بشما ارزانی دارد. مقصود اصلی از تصدیع خاطر جنابعالی اینست که البته حسین آقا در طی مصاحبه خاطر شما را از تصمیم و صلتی که درباره او در نظر است مستحضر ساخته.

عبدالعلی خان - (با کمال تعجب) خیر ابدأ اطلاعی ندارم - آبا حقیقتاً میفرمائید!

- به چطور سرکار مطلع نیستید!

- علت معلوم است زیرا چند روزی بنده به بندر پهلوی رفته بودم

و بالطبع از این اطلاعات نفیس محروم ماندم

- بله دوزخ است که این امر از پس پرده خفا بیرون آمده آشکار

و آفتابی شده.

- به به جای خوشوقتی است پس من از همین الآن تبریک

عرض میکنم.

- از تبریک سرکار امتنان دارم با آنکه جای خوش حالی است

معیناً نمیدانم حسین آقا بچه علت از رضایت باین ترویج امتناع دارد.

- آیا جهتی در بی میلی او عرض نکرده.

- چرا؛ پاره دلایل بقول خودش اقامه کرده لیکن بقدری مزخرف

و بی اساس است که جز به پیشعوری حسین آقا حمل نمی توان کرد

- خیر خیر آقای آقا حسین آقا را آنطوریکه بنده شاخته ام یکی از جوانان دانشمند و باکال هستند نسبت کم شعوری را بایشان دادن بی لطفی بلکه بی انصافی است .

- به بینید حالا دلایلی که اقامه کرده بعضی را بعرض میرسانم مثلاً میگوید این نامزدي که برای من انتخاب شده باید تمام علوم اولین و آخرین را دارا باشد آیا این ممکن است ؟

- خیر خیر او نباید در مملکت ایران با عدم انتظام مدارس فعلی همچو انتظاری را از يك نفر دختر ایرانی داشته باشد يك دختر ایرانی همینکه داوای يك رشته معلومات مقدماتی برطبق پروگرام امروزی از قبیل خیاطی - خانه داری - نوشتن - خواندن - اطلاع از جغرافیای مملکت خود و مختصری از تاریخ را دانسته باشد کافی است .

حاجی - از همین جا فهمید که باچه کسی سروکار دارد و دانست احساسات تجددآمیز این جوانان برپیشنهادات حسین آقا تفوق و غلبه دارد . بهر حال رشته مطلب خود را قطع نکرده و علاوه نمود که مقصودم اینست چیزهائی را او می طلبد که امروز در ایران بلکه در روسیه هم ممکن نیست .

- البته در اینصورت که جنابعالی میفرمائید او حق ندارد این قبیل تحصیلات پیشنهاد کند خوب است اینهارا شفاهاً بخودش بفرمائید - خودم آنچه لازم بصیحت بوده گفته ام معهذا عرض کردم فقط از روی احساسات کردکانه و جاهلانه این وصلتی را که ازهر حیث مایه

افتخار اوست رد میکند مثلاً به بینید طرف او اولاً يك فامیل محترم و نجیب و ثروت او بحدی است که حسین آقا را مادام العمر باچندین نفر دیگر میتوانند از هر جهت راحت و آسوده خوش گذرانی نمایند آنها رد کردن يك چنین فامیل نجیبی بواسطه ضعف عقل نیست غرض مقصود این نبود چون اینکار نا پس فردا باید انجام یابد و سه روز دیگر بمبارکی شروع باجرای مراسم عقد و عروسی بشود میخواهم جنابعالی او را ملاقات کرده و با بیانات شیرین خودتان باو بفهمانید که بی ربط میگوید و این اظهارات او بهیچوجه موقعیت ندارد سهل است نتایج سودی رام اضرار خواهد کرد البته این مقصود بنده را سرکار در ضمن يك عباراتی باو خواهید اظهار کرد که تسلیم صرف بشود هرچه باشد چون او با جنابعالی الفت مخصوصی دارد البته فرمایشاتتان را بادلایلی در تلو صحت خواهید فرمود بخوبی و خوشی نلتقی خواهد نمود . و من منتظرم که بنده و فامیل بنده را کلاً رهین منت خود قرار داده در تسریع انجام امر خیر کوشش کنید که در واقع يك خدمتی است که بخود حسین آقا کرده بنده را هم ممنون ساخته اید .

— عبدالعلی خان در این مدت سکوت اختیار کردم و اصفاى فرمایشات حاجی را مینمود درحالتیکه از ته دل قاه قاه میخندید در این موقع که بتقاضا و خواهش با اصل مقصود واقف گردید سکوت را قطع کرده ظاهراً محض کسب اطلاع و باطناً برای تولید تشویش با کمال ادب عرض کرد :

این ترویجی را که برای آقا حسین آقا مصلحت دانسته اید آیا در اطراف آن مطالعاتی که موجب پشیمانی آتیه را فراهم نکنند بعمل آورده اید یا نه ؟

— از چه قبیل مطالعات را میفرمائید درست مفهوم نشد .

— البته این ملاحظات در حق دختر است مثلاً طرف حسین آقا

يك دختر بدكل و بی علم و ساده که فاقد معلومات نباشد ؟

— عرض کردم و شما هم تصدیق کردید که در مملکت ما امروزه

این چیزها شیوع و رواجی ندارد و بلکه قدغن اکید است برای دختر

حیا و ادب عفت و عصمت کافی است و علاوه بر این محسناتی لازم ندارد

— عبدالعلی خان از علت اگر اهرفیقش بخونی مستحضر شده و دانست

که علت العلل عدم رضایت او فقط از همین بابت است بنا بر این سکوت اختیار نمود .

— حاجی موقع را غنیمت شمرده مجدداً خواهش و استدعا را

تعقیب نمود که بهرنحوی ممکن است موجب رضایت حسین آقا را فراهم

نماید و تمنا کرد که عبدالعلی خان يك قول قطعی بدهد که تا فردا اینکار

برضایت و رغبت نامه حسین آقا خاتمه خواهد یافت

— عبدالعلی خان از ادای قول قطعی خود داری نموده و گفت

امیدوارم این امر مبارك برضایت و خوشنودی طرفین خاتمه پیدا کند زیرا این

بهترین آرزوی دوستانست که در عروسی آقا حسین آقا خدمتگذاری کنند .

— خبر مخصوصاً باید تعهد کنید که مهر و سیله ممکن است رضایت

او را تحصیل کنید

— عرض کردم که نمیتوانم قول قطعی بدهم زیرا هنوز نمیدانم آقا حسین آقا چه معاذیر و عوایقی در پیش بایم خواهد گذاشت باید با ایشان مذاکرات کرد تا رضایتش را جلب نمایم و در هر حال من بهترین مساعی خود را در جلب موافقت ایشان بکار خواهم برد عجلتاً بنده را مرخص فرمائید که با ایشان ملاقاتی کرده باشم زیرا حسب الوعده مدتی است منتظرند.

— بنده مانع از تشریف بردن جنابعالی نیستم لیکن عرض کردم که امر وصلت باید تا پس فردا خانمه قطعی پیدا کنند در اینصورت بنده چه وقت منتظر نتیجه صحیح باشم و خوش حال بشوم.

— بنده فردا صبح ساعت (۹) جنابعالی را زیارت خواهم کرد.

— ساعت نه چه وقت است؟

— عبدالمعلی خان از تبسم مختصری ناگزیر شده و توضیح داد که ۳ ساعت بظهر مانده را اروپائی ها ساعت نه میگویند یعنی برعکس ایرانیان که میزان وقت را از غروب و اذان صبح قرار میدهند آنها از ظهر و نصف شب حساب میکنند.

— حاجی باری استدعا دارم با هر وسیله رضایت او را بمن مژده بدهید و اگر خدای نکرده فرمایشات شمارا هم بی اثر گذاشت و در لجباجت باقی ماند باید با و خاطر نشان فرمائید که این امر در هر حال صورت پذیر است و رضایت یا عدم رغبت او ابدا مانع از انجام وصلت نخواهد شد.

— بنده امیدوارم که رضایت خاطر آقا حسین آقارا با این وصلت

جلب نمایم لیکن فرمایش عربی میفرمائید در صورت بی میلی از وقوع این ازدواج ان «وصلت اجباری» نتایج بس ناگواری در بر خواهد داشت که بهیچوجه قابل تصور نیست زهرا نظیر این ترتیب را خود ندیده مگر در روسیه مشاهده کرده ام .

- خیر این عواقب و خیمی که برای وصلت های اجباری پیش بینی میفرمائید مانند بسیاری از چیزها در حدود همان روسیه و ملل خارجه رواج دارد نه مملکت اسلامی ایران که پسر حقاً باید مطیع و منقاد و تسلیم صرف اراده پدر و مادر باشد در صورت خلاف در دنیا و آخرت روسیه و هرگز روی خوش نختی و رستگاری نخواهد دید بعلاوه بر فرض وقوع نتایج ناگوار آیا غیر از این خواهد شد که حسین آقا چند روزی قهر کند آنهم علاجش آسان است همینکه مختصری کم اعتنائی دید جیره اش قطع شد آوقت حرکت غلط خود را احساس کرده و پشیمان خواهد شد

- اسیدواریم که دیگر محتاج باین گفتگوها نشویم ولی مخصوصاً لازم میدانم جنابعالی را از يك اشتباه بركي خلاص کنم آن اینست که سوء نتیجه وصلت اجباری نه اینست که تنها ممکن است فرزند عزیزان قهر کند بلکه ممکن است وقایع ناگوار دیگری رخ دهد که از دائره تصورات جنابعالی بیرون است

- حرف تازه میرنید مثلاً چه میکنند؟

- آیا مستبعد میدانند که در اینصورت فرار کند یا خود یا طرف

را معدوم سازد ؟



— حاجی یکمرتبه از اینحرف یکه بخورده و برافروختگی سختی در  
چهره اش عارض شده و با کمال وحشت اظهار کرد وای - چیز غریبی میگوئی  
این حرفها یعنی چه - چه چیزها را القاء میکنی ؟

— بنده خلاقی عرض نکردم و رسم مثل خواستم خاطرتان را از  
يك اشتباهی آسوده سازم والا خدا نکند که این سوانح و حوادث مدهشه  
در این مورد و در حق دوست عزیزم حسین آقا نازل شود تمام مقصود بنده  
همچنانی با جنابعالی است امیدوارم هرچه زودتر این وصلت بخوانی و  
خوشی خاتمه پیدا کند .

حاجی که از این جواب قوی گرفته و اضطرابش تسکین یافته بود  
گفت خیلی ممنونم - فرمودید نه ساعت از روز رفته بنده را ملاقات می-  
فرمائید - او ، اینکه خیلی دیر است .

— خبر عرض نکردم نه ساعت از روز رفته بلکه گفتم ساعت نه  
صبح سه ساعت بظهر مانده

بله بله بنده اشتباه کردم با آنکه توضیح دادید مع هذا فراموش  
نمودم پیری است و هزار عیب و علت که یکی از آنها نسیان است واقعاً  
حواسم از پیش بینی های جنابعالی پرت شد . بسیار خوب حالا که عجله  
ندواید ملاقات دوستان تشریف ببرید مختارید مانع نیستم ولی فراموش نکنید  
که بنده مشتعل نتیجه صحیح هستم .

## فصل نهم

### وداع با پدر - ملاقات با پسر

پس از آنکه مذاکرات پایان آمد و عبدالعلی خان از فضای گشایش این اطاق عفن که دود علیان مانند ارهای غلیظ درجواطاق گردش میکرد خلاص شده و داشتیاق هوای آزاد نائل میشود خیلی خوشحال شد. این بود که بر خلاف مرسوم خود بدون آنکه برسم خدا حافظی دست بدهد با حاجی وداع لفظی نموده و بطرف حیاط اندرون روانه شد.

عبدالعلی خان را میگذاشتم که بطرف عمارت اندرون رهسپار شده و حاجی آقارا هم در اطاق خود که از طرز مصاحبه عبدالعلی خان خصوصاً از قسمت اخیر راجع به بیش گوئی ها فوق العاده مشوش بود در میان چرت و فکر قرار داده و حالت حسین آقا را در این یکساعت انتظار تحت مطالعه فرار میدهیم.

بعد از رفتن حاجیه خام و نوشتن جواب رقعہ یکربع ساعت وقت او بدون تشویش و اضطراب گذشت همی که این موقع سر آمد و از عبدالعلی خان خبری نشد تاخیر ورود او و تحقیقاتی که مادرش در بازه معرفت این دوست عزیزش نموده او را در حالت تشویش و اندیشه انداخته تاخود فکر میکرد که چه مطلب مهمی پدر و مادرش را مجبور ساخته که در جستجوی حالات عبدالعلی خان بر آیند و آیا او چه میخواهند؟ این پدر و مادری که از شکل لباس این قبیله جوانان متمبر و بیرارند چه

شده که خود را اینقدر مایل و شایق بملاقات عبدالعلی خان نشان میدهند بعلاوه او چرا دیر کرده — عبدالعلی خان هرگز از قول و وعده و قرار تخلف نمیکرد — و یکی از مزایا و مختصات او همین است آیا چه شد که اینهمه تاخیر کرده و چه بر سرش آمده این خیالات او را بيقرار کرده و مجبورش نمود که در صدد تحقیق برآید بنا بر این محمود خانه شاگرد را که مستخدم خصوصی او بود صدا کرد این طفلک محجوب که سنش ۱۲ سال بود اطاعت امر آقای خود را همیشه بر خود فرض شمرده و هرگز از او امر حسین آقا تعلل نمیکرد حسن رفتار او بقدری جالب توجه حسین آقا واقع شده بود که يك علاقه صمیمانه و دوستی برادرانه نسبت باو پیدا کرده در این موقع نیز محتاج بمساعدت او شد.

محمود از مسئله وصلت اطلاع کاملی نداشت و از احساسات و نظریات حسین آقا بکلی بی خبر بود همینقدر در افواه اهل خانه شنیده بود که وصلتی در باره حسین آقا جریان دارد. بالجمله فوراً باطابق داخل شده علت استحضار خود را استعلام نمود.

— محمود جان! اداره کار گذاری را میدانی؟

— بله آقا مکرر آنجا رفته ام.

— میخوام که الان بدون آنکه کسی بفهمد به آنجا رفته و از حالت عبدالعلی خان جو با بشوی در کجاست اگر در همانجا است باو بگوئی که من در انتظارش هستم — اگر اهل خانه کسی از تو پرسید کجا میروی جواب میگوئی برای خرید کاغذ یا چیزهای دیگر بیازار میروم — و یا

میں خواہم خیلی سرعت کردہ و مرا از انتظار خارج کنی۔ برو عزیزم و زود مراجعت کن۔

محمود دیگر منتظر نمانده و با سر تعظیمی کردہ از اطاق خارج شد  
 ہمینکہ خواست از حیاط بیرونی و دالان بزرگ خارج شود بر خلاف  
 مرسوم دید کہ هنوز در اطاق حاجی آقا چراغ روشن است این طفلک از عادت  
 حاجی آقا بخوبی آگاہ بود کہ حاجی شام را در ساعت دو و نیم الی سه صرف  
 کردہ و در ساعت چهار ہمہ بخواب میروند یقین کرد کہ اطاق حاجی خالی  
 از مہمان مخصوصی نیست حس کنجکاو ی او را وا دار کرد کہ بہ تفہیش  
 بپردازد ہمینکہ خواست از پلہ ہا بالا رود چشمش بنوکر عبدالعلی خان  
 کہ در انتظار آقایش بیرون نشسته بود افتادہ او را شناخت : او حسنخان  
 تو اینجا چہ میکنی ؟

— آقا یم در اطاق خدمت حاجی آقا است .

— کی آمدہ ؟

— قریب یکساعت است .

— ہیچ فہمیدی برای چہ مذاکرہ میکنند ؟

— نہ ہمینقدر صحبت و صلت در میان است زیرا می بینی کہ درب  
 بسته است و من ہم با آنہا مسافت دارم . اما بگو ببینم تو برای چہ کار  
 اینجا آمدی ؟

— این طفل زیرک دروغ را بر حقیقت در اینجا ترجیح دادہ گفتم  
 آمدہ بودم . برای آقا یم شام ببرم این گفتمہ و با کمال عجلہ بطرف حیاط

اندرون مراجعت کرد تمام مدت غیبت او از نزد حسین آقا بیشتر از چند دقیقه کوتاه امتداد پیدا نکرد بنا بر این حسین آقا با کمال عجله از او پرسید چه خبر برابم آورده ؟

— من بکار گذاری رفتم زیرا عبدالعلی خان همینجا است .

— رکو — کجا ؟ زود بگو .

— پیش حاجی آقا .

— آنجا چه میکند — یعنی چه — تو از کجا فهمیدی ؟

— ملازمش در راه پله انتظارش را داشت . و بعلاوه او میگفت

که مذاکرات راجع است بوصلت شما .

— حسین آقا از کسب این اطلاع خیلی مسرور شده و محمود را

فوق العاده توازش نموده و محض آنکه در این لحظه خبر خوبی برایش

تحصیل کرده و او را از انتظار شدیدی خارج ساخته يك اشرفی از کیف

خود بیرون آورده به او عطا نمود و بعد از این مرخصش کرد که بیرون رود

همینکه تنها شد فهمید علت استفسار و کنجکاری مادرش از حالات

عبدالعلی خان چه بوده و بجهت مادرش او را از رفتن بمنزل عبدالعلی

خان ممانعت میکرد و میل داشته است که این ملاقات موکول بفردا یا

اوقات دیگر گردد . آری آنها میخواستند که خودشان قبلا عبدالعلی خان

را ملاقات کرده و پاره مطالب گونیزد او بنمایند که از هم خیالی با

حسین آقا منصرف شده و بلکه هر قدر بتواند از مساعدت با مقاصد آنها

یعنی در انجام قضیه وصلت کوشش کنند حسین آقا بنای قدم زدن را در اطاق گذاشته و با خود میگفت .

« ای اینها چقدر احق و بی شعورند که نمیفهمند خود عبدالعلی »  
 « خان بک جوان شایسته و لایق هرگز تسلیم مزخرفات و عقاید پیوسیده »  
 « آنها نمی شود بر فرض آنکه ذهن او را از من مشوب کرده و حقایق را »  
 « در اطرش بشکل دیگر جلوه بدهند محض آنکه مرا ملاقات کنند »  
 « تمام تفصیل را با کمال صحت باو خواهم گفت - و باو اطمینان خواهم »  
 « داد که اگر پدر و مادرم پیرایه یا اضافاتی در اطراف گفته های من »  
 « بسته اند دروغ محض بوده است . بسیار خوب آنها هر وسایلی دارند »  
 « بر انگیزند اما محال است من راضی بشوم - این وصلت نباید انجام »  
 « بگیرد در صورت وقوع یکی از دو یعنی یا من یا او معدوم باید شویم و غیر »  
 « این محال است اگر هم ذهن عبدالعلی خان را مغشوش کرده باشند من »  
 « یاد و کله حرف او را از اشتباه نجات خواهم داد »

این اندیشه و خیال نیز حسین آقا را بشدت مشغول کرده بود که صدای عبدالعلی خان رفیقش از پشت در بلند شد : دوست عزیزم آیا اجازه ورود میفرمائید ؟

— ( جواب بفرمائید عزیزم ) عبدالعلی خان وارد اطاق شد بعد از دست دادن بیکدیگر و جلوس بر صندلی از حصول این ملاقات تشکر کرده و قبل از اینکه به احوال پرسى همدیگر بپردازند حسین آقا اظهار کرد که اکنون پنج ساعت از شب میگذرد و تا کنون منتظر دوست عزیزم

بوده‌ام و بالاخره شام شب را صرف نکرده پس اجازه بدهید قبل از مداخله در صحبت مختصر غذائی که برای شب تدارك شده حاضر کنند و باتفاق یکدیگر صرف نمائیم

— عبدالعلی خان برای اظهار رضایت باسر اشاره کرد که این تقاضا

را با بهترین وجهی قبول مینمایم

— حسین آقا محمود را صدا کرده و برای سرعت تهیه شام سفارش

لازمه نمود.

— عبدالعلی خان نیز از جا برخاسته خود را ملاحظه و تماشا

آلبومی که در روی میز بود مشغول داشت و حسین آقا از زیر چشم به سیم و وجنات دوست عزیزش نگاه میکرد که در این مدت دوروزه غیبت تغییرات محسوسی در سیم و صورتش آشکار شده است

هنوز پنج دقیقه طول نکشید که سفره گسترده و شام حاضر شد

این دو رفیق شفیق که بظاهر ساکت لیکن قلباً با هم راز دل داشتند

متفقاً شروع بخوردن طعام نموده و تافراغت از غذا صحبت مخصوصی که

قابل ذکر باشد نداشتند همینکه از روی میز برخاسته دست و روراپاك

و تمیز نمودند حسین آقا محمود را متذکر ساخت که يك چراغ دیگری در

اطاق تحریر روی میز بگذارد اطاق تحریر حسین آقا در جنب همین منزل

است اساساً این عمارت مشتمل بر هشت اطاق فوقانی است که در رو

ساخته شده است چهار اطاق مقدم که آب چاه و حیاط وسیع و راه عبور

بعمارت بیرونی را دارد همین منازلی است که در صف مقدم جای داشته و

همینکه يك نفر از پله ها بالا بیاید بدون مانع میتواند داخل هر يك از این اطاقها بشود در حالتیکه چهار چشمه اطاق در صف مؤخر این عمارت جای دارند مجزئ يك حیاط كوچك مربع مستطیل و يك باغچه خیلی كوچك كه انواع گلها و ریاحین در آن غرس شده و يك دهلیز خیلی تنك چیزی در خود ندارد چنانچه کسی نخواهد بهر يك از اطاقهای صف مؤخر كه درب های آن بطرف مغرب باز میشوند وارد گردد مجبور است از اطاقهای مقدم بگذرد در صورتیکه درب اطاقهای صف مقدم بسته شده باشند دخول در اطاقهای مؤخر بکلی غیر مقدور است

اطاق تحریر حسین آقا از طرف مغرب متصل بهمین منزلی است كه عبدالعلی خان را اکنون در آنجا پذیرفته و نظر باینكه او احساس کرده است کسی در پشت در مصاحبه آنان كوش خواهد داد محض احتیای صحبت و مذاکرات لازمه بادوست عزیزش كه میداند خیلی مهم است به اطاق دیگر یا محل خلوتی محول کرده بالجمله همینكه داخل اطاق دیگر شدند حسین آقا امر كرد محمود تمام درب های اطاق های مشرقی را از پشت به بندد و خود محمود هم در بیرون نزد يك راه پله مانند چنانكه کسی بطرف بالا بیاید فوراً آمده آنان را خبر دهد همینكه این دستور العمل با تمام رسید حسین آقا با خاطری آسوده كه اندكاً ممكن نیست کسی از مذاکرات آنها آگاه شده و استراق سمع نماید بك صندلی را نزدیک آورده و پهلوی عبدالعلی خان قرار گرفت و حسین آقا از این جا داخل مصاحبه شد.

— عزیزم به بخشید اگر چنانعالی را منع از صحبت كردم و تمام



مصاحبه خود را به بعد از شام محول کرده و نشستگاه خودمان را به این اطاق تغییر دادم و تمام درهای اطاق بیرونی را از پشت بستم متعجب نشوید برای اینست بتأذی احساس میکنم که در منزل من جاسوسی در کار است .

— عبدالعلی خان با نهایت تعجب — جاسوس ، جاسوس یعنی چه ؟

— مشتبه نشوید مقصودم از جاسوس يك مفتش رسمی و سری نیست بلکه پدر و مادر خود را میگویم که غالباً بالخصوص در ایام اخیر که اغلب حالم مغشوش است در پشت درب ایستاده و مکالمات مرا با دیگران گوش میدهند .

— آه این که يك کار خیلی بد و وقیحی است از این حرکت چه مقصودی دارند .

— چه عرض کنم نمیدانم باری از اصل موضوع دور افتادم خواهش میکنم از حالات خودتان برای من تعریف کنید آیا کسالتی ندارید و این یکی دوروزه چرا ترك ملاقات کرده باینجا تشریف نیاوردید بعلاوه در صورتیکه قصد مسافرت داشتید بچه علت بنده را مطلع فرمودید .

— خیلی معذرت میخواهم مسافرت بنده دارای اهمیت مخصوصی نبوده و اتفاقاً اینطور پیش آمد مخصوصاً آقای کارگذار هم بی اطلاع بود و ایشانرا از بین راه بوسیله يك کارت از مسافرت خود مستحضر ساختم آیا شما این طرز مسافرت را دوست نمیدارید ؟

— نه من نمی پسندم که دوستان از حال یکدیگر بی خبر باشند زیرا در مسافرت ممکن است هزاران اتفاقات سوء رخ دهد و چون دوستان

شما از نقطه توقفتان بی خبرند ننوانند وظایف خود را نسبت به جنابعالی ادا نمایند - از اینهم بگذریم راستی رنگ و روی شما تغییری کرده مگر خدا نا کرده کسالتی دارد ؟

— علت تغییر چهره بنده فقط بواسطه تب شدیدی بود که دیشب عارض شد و امروز بحمدالله حالم خیلی خوش و خرم است .

— آیا مسافرت دروزه شما به بندر پهلوی يك مطلب مهمی بوده که باید مخفی مانده و من از آگاهی برآن ممنوع باشم ؟

— دوست عزیزم میدانی با آنهمه اطمینانی که بمراتب صفای باطن سرکار کرده ام هیچ چیز حتی اسرار شخصی خود را هم از شما مخفی نمیدارم لیکن اجازه بدهید شرح آن را برای وقت دیگر محول بداریم و موقع مخصوصی را برای آن معین کنیم الان کار لازمتري بامرکار دارم

حسین آقا ملتفت شد که این کار همان مذاکره وصلت است خود را حاضر برای شنیدن و جواب دادن نموده گفت بفرمائید .

— عبدالعلي خان - خوب آفای عزیزم شما مرا ملاهت میکنید که چرا دروز قبل از مسافرت ناگهانی خود جنابعالی را بی اطلاع گذاشتم آیا من حق ندارم کله کنم که سرکار در مسئله امرخیر و عروسی خود دان که زرگترین آمال قبيله من است بهیچوجه خبر نداده اید .

— حسین آقا ناهایت اکراه و خون سردی - عروسی ؟ امرخیر ؟ ابداً چنین قضیه واقع نشده و من بکلی بیخبرم .

— این يك که برش خوبی بود چه شد که در نظر جنابعالی مکروه

آمد. فرمایشات جنابعالی مکروه نیست  
 - لیکن پیش آمد طور است که نمی خواهم این مذاکرات را بشنوم  
 زیرا سعادت و زنده کافی آتیه مرا همین قضیه که خداوند بمانش تبدیل  
 نماید تهدید میکند.

- خیلی به بخشید که مزاحم و مصدع سرکار شدم  
 - خیر خیر من مخصوصاً میل داشتم جنابعالی را زیارت کرده و  
 عقده دل خود را بگشایم و از کارهای والدین و اقدامات آنان شکوه و  
 شکایت نمایم

- راستی میدانید که من قریب یکساعت در خدمت حاجی آقا  
 بودم و ایشان چقدر از بنده بطور شایسته پذیرائی نمودند این بشارت  
 را هم در همانجا شنیدم

- بلی محمود خبر آورد که جنابعالی نزد حاجی تشریف دارید آیا  
 برای چه کاری نزد حاجی رفته بودید جمع ضدین میگویند محال است اما  
 خلاف این قاعده علمی ثابت شد ( این کلمات را حسین آقا در قلوبک تبسم  
 مختصری ادا کرد )

- اگر چه این ملاقات ناگهانی بود و ابداً مقدمه و سابقه نداشت  
 معیناً چون مذاکرات راجع بجنابعالی بود خصوصاً مسئله مبارک و صلتی  
 که در نظر است از این حسن تصادف خود خیلی خوشوقتم پس اجازه  
 بدهید از همین الان بهترین تبریکات خود را تقدیم دارم.

گرچه مذاکراتی در اطراف مسئله و صلت جریان داشته و گوشزد

بنده شده لیکن روح و قلبم نکلی بی اطلاع است و مانند نشنیده انگاشته ام  
زیرا نفرت قلبی من بطوری است که مایل نیستم این نیت را در ضمیر خود  
پرورانیده و قوت بدهم.

— من تصور میکردم که سرکار را در این قضیه خیلی راضی و  
خوشنود خواهم یافت عجب است که از ابتدا اظهار اکراه و نفرت  
می فرمائید.

— این بیشتر مایه تعجب است که جنابعالی يك چنین تصویری در  
باره بنده فرمودید مگر از رضایت بنده حاجی آقا چیزی شما عرض کرده.  
— خیر ولی ایشان ابدأ تصریح نکردند که ممکن است سرکار نا  
این حد نا راضی باشید فقط تعلل و تسامح جنابعالی را خاطر نشان  
بنده فرمودند.

— تعلل و تسامح؟ قصاص قبل از جنایت؟ اول خوب بود که  
موجبات استرضای مرا فراهم میکردند آنوقت از تعلل و مسامحه بنده  
شکوه مینمودید خیر این جمله اخیر نقل قول جنابعالی از حاجی آقا ابدأ  
واقعیت نداشته

— خوب یا آنکه شنیدم طرف جنابعالی يك دختر مطبوع و رباعلاوه  
از هر حیث تمول و ثروت و فامیلی هم یکی از خانواده های نمره اول رشت  
است مع هذا علت امتناع جنابعالی چیست.

— خوش بختی من در اینست با کسی طرف مصاحبه هستم که از  
وضعیات زناشوئی امروزه دنیا آگاه است برای من اشکالی ندارد که دلایل

خود را با موجبات امتناع خود اظهار کرده و جنابعالی را وادار به تصدیق آن بنمایم مع هذا از سرکار میپرسم آیا در يك وصلت فقط ثروت و ثمول نقدی شرط است آیا هیچگونه نظریات دیگری مدخلیت ندارد یا هیچگونه صلاحیت و مراتب دیگری نباید رعایت شود ؟

— خوب میخواهید بفهمائید که طرف بر طبق میل و انتظارات سرکار نیست .

— بله جان کلام در همین جاست که بهیچ زبانی نمیتوانم این عبارت ساده را به مغز پدر و مادر خود فرو کنم .

— میدانید باشدت علاقه که بجنابعالی دارم خوشوقتی خود را در شوش بختی میدانم مع هذا جنابعالی باید تصدیق کنید که با وضعیاتی فعلی یعنی عدم رواج بازار معارف خاصه در طرز تربیت دوشیزکان — دختران عالمه فاضله در این کشور بر خلاف تمام دنیا دیده میشوند تا بهم سری خود اختیار و شریك زندگانی خود نمائی این مطلب بدیهی است که ایران مردمانش قرن‌ها از قافله تمدن دورند تا پی منافع تحصیل دوشیزکان که مادران رجال آینده ایرانند برده و بمعنای حقیقی و فرمایش حضرت عقل کل ( طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة ) آگاهی حاصل کنند

— فرمایشات جنابعالی را تصدیق دارم و خود علاوه میکنم که بنا بر مقتضیات امروزه مملکت تعلیم نسوان آنطوریکه باید و شاید در ایران رواج نیافته لیکن آیا جنابعالی راضی میشوید که بنده در اجبار و عدم اختیار قرار گرفته بهم سری کسی رضایت دهم که زندگانی و عمر آتی مرا

بسیاه بختی لطمه دار سازد آیا جنابعالی این اصول و رویه را می پسندید که من قلب و روح را تسلیم کسی کنم که از عادات و اخلاق او بهیچ وجه خبر ندارم؟ من بچه چیز او دلخوش باشم آیا بصورت — بزشتی سیرت — با به اصالت و نجات؟ پس جواب بگوئید

— خیر عقاید و افکار من تا این حد قدیمی نیست من هم در این قضیه مهم اساسی که موجب تشکیل خانواده و فامیل ها خواهد بود با پیشنهاد جنابعالی موافقم و حقیقتاً ثروت و تمول طرف را شرط صلاحیت و صلت نمیدانم مع هذا برضایت پدر و مادر و رعایت اوامر و نظریات آنها يك اعتقاد راسخ و ترازو ناپذیری دارم آنها این امتناع و مقاومت جنابعالی موجب دل شکستگی این پدر و مادر بپر و علینان نیست پس بعقیده بنده بهتر اینست که هم دل آنها را بدست آورده و هم بر طبق میل خود اقدام کرده باشی

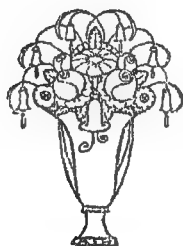
— این دوکار در يك حال محال است خوب است توضیح بدهید.

— خیر محال نیست پان معنی که ممکن است از خیال و صلت از این

فامیل که چندان مایل نیستید یا بقول خودتان نفرت دارید صرف نظر کرده و يك محل دیگری که نسبتاً بهتر است شما هم در انتخاب آن دخالت داشته باشید و از طرفی هم کفو و هم ترازو با آنها داده باشید که حاجی آقای شما خیال و صلت در آنجا دارد — بنا بر این هم موجب دلنکی و عدم رضایت پدر و مادران فراهم نشده و هم شما از مواصالت با يك فامیل غیر متجانسی خلاص شده اید

- افسوس میخورم که این فکر جدید جنابعالی در مقابل اصرار  
ایرام پدر و مادر پیر من ذره اثر و اندکی تأثیر نخواهد بخشید زیرا در  
مقام اضطرار بالاخره خودم این پیشنهاد را نموده ام لیکن متأسفانه آنها  
قبول نکرده و گفته اند که قطعاً باید همین وصلت انجام یابد در این صورت  
آیا من بدبخت نیستم؟

- عبدالعلی خان یکباره از عهد خود که نسبت بحاجی نموده بود  
منصرف شده یافراموش نموده و تمام احساسات خود را به مساعدت حسین آقا  
معطوف داشته و مصمم شد که حسین آقا را از این وصلت ناهنجار خلاص  
و راحت نماید لهذا گفت اگر واقعاً این پیشنهاد را هم ابوبن شما رد کرده  
باشند من کاملاً با جنابعالی هم عقیده بلکه در استخلاص شما مساعدت  
نامه خواهم کرد.



## فصل دهم

### امید - آرزو

حسین آقا از اینکه موفق شده که عبدالمعلی خان را با خود هم عقیده نماید و در این تنگنای موقع که ابواب نجات از هر طرف برایش مسدود است يك چنین دوست صمیمی شریک اندوه و المش گردید و برق امید از چشمانش جستن کرده و شعاع شغف و خوشحالی نمودار شد اما نتوانست بفهمد این مساعدتی که رفیق عزیزش وعده داده از چه راه است آیا مساعدت فکری و علمی است یا عملی بنابراین با کمال سادگی پرسید:

— عزیزم من نمیتوانم مسرت بی پایان قلبی خود را از هم خیالی جناب عالی مستور دارم و در ضمن عرض امتنان و تشکر لفظی از سرکار استفسار کنم طریق این مساعدتی را که بمن وعده فرموده اید بیان کنید دوست عزیزم متأسفانه سرکار تا اندازه کم حوصله هستید — من قول قطعی ندادم که این وصلت را بهم زنم بلکه مذاکرات من در نزد پدر پیرمرد شما این بود که رضایت شما را تحصیل نمایم مع هذا چون نظریات من با احساسات آنها مخالف و با فرمایشات سرکار مطابق است گفتم در صورتیکه شق اخیر پیشنهاد شما را رد کرده باشند من مساعدت خواهم کرد که این وصلت انجام پذیر نگردد طریق استخلاص و نجات شما در این موقع ترتیبی است که نمیتوانم عجالاً اظهار کنم همینقدر پیشا قبول میدهم که خود را مستظهر بمن کرده و بیاری خدای متعال کوشش خواهم



کرد که سعادت آتیه شما قرین بدبختی و مذلت نگردد

- حسین آقا عرض تشکر و امتنان نموده و علاوه کرد: پس اقدامات جنابعالی هرچه زودتر بهتر است و از قرار اطلاعی که بمن داده اند اعم از رضایت یا مخالفت من این وصلت ناپس فردا انجام خواهد یافت پس هر قدر در استخلاص و نجات بنده بآن طریق که خودتان میدانید کوشش کنید باز هم دیر است.

- اولاً ما چهل و هشت ساعت تمام وقت داریم که تدبیر صحیحه در عدم انجام وصلت اتخاذ کنیم بعلاوه تا زمانی که نتیجه قطعی این مذاکره را بجای آقا ابوی شما اظهار نکنم ابداً مشغول کاری نخواهند شد لیکن محض جلو گیری از يك رسم غیر مشروعی كه در این مملکت معمول است تدبیری بخاطرم رسیده و الساعه بشما میگویم كه اقدام کنید و احتیاط كار را داشته باشید

- حسین آقا - با کمال بی صبری - بفرمائید چیست ؟ من که از غیبه خفه شدیم آه خدا یا آیا نجات برای من ممکن است

- آن رسم بی قاعده و پوچ اینست که پدر و مادر بدون رضایت داماد و عروس عروسی کرده فقط رضایت خودشان را در صحت جریان عقد و نکاح کافی میدانند

چه بسا شاهد داده ایم که عروس را چند نفر زنهای همسایه یا کسان او با کمال قهر و شدت مجبور کرده اند که رضایت دهد در حالتیکه از گوشه دیدگان عروس قطرات اشک مانند باران سر از بر بوده آن بدبخت ناچار شده است که عدم

رضایت یا اگر اه خود را در میان همان قطرات اشك مخفی کرده و از تر چادر خویشت در جواب استفهام و سؤال عاقد بر کلبه «بله» قناعت نماید چه بسیار مطلع شده ام پدر داماد يك دختری را بر طبق سلیقه خود برای فرزند خویش عقد کرده در صورتیکه طرف ابد اطلاع و بلکه رضایت نداشته محض جلوگیری از این قاعده غیر مشروع که مبادا بدون اطلاع شما این وقایع ناپسند رخ دهد راه حلی پیدا کرده و هم اکنون شما میگویم که ما نهایت دقت کوش داده و عمل کنید

— حسین آقا خود را جمع کرده و تمام هوش خود را در حرکات لب عبدالعلی خان قرار داده هر يك کلمه از این کلمات تأثیرات مخصوصی در او ایجاد میکرد و تصور مینمود که عبدالعلی ملک و حقی است که از جانب خداوند برای نجات او نازل شده.

— عبدالعلی خان — آیا کاغذ کتابت موجود دارید

— حسین آقا جوابی نداده و باطابق دیگر رفته چند دسته کاغذ و پاکت با قلم و مرکب حاضر نمود.

— عبدالعلی خان يك صفحه کاغذ را برداشته و شروع به تحریر کرد پس از خاتمه او را نزد حسین آقا گذاشته و گفت لازم است تا صبح فردا سی ورق از این متحدالماک ها حاضر شده و دو پاکت گذاشته شود آنهم بدون آنکه کسی بفهمد. تا فردا من اوضاع کار را مشاهده کرده در صورت لزوم مورد استعمال آنها خواهد رسید.

— حسین آقا با کمال تعجب ورقه را برداشته و شرح ذیل را دید که در آن نگاشته شده :

« حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالاسلام آقای ..... »  
 « نظر باطلاعات حاصله چون جناب مستطاب قبله کاهی آقای حاجی محمد »  
 « مهدی تاجر ابوی در صدد تهیه و انجام وصلي بنام این بنده می باشند »  
 « لهذا لازم دانست قبلاً عدم رضایت خود را خاطر نشان نموده و ذات »  
 « عالی را مستحضر بدارد که اساساً نظر به عکس خصوصی امر تزویج برای »  
 « این بنده غیر مناسب و هر گونه مغکله و اشتباه کاری در جلب رضایت »  
 « بنده بشود مجهول و از درجه اعتبار ساقط است بنا بر این بنام »  
 « قانون مطهر شریعت لازم است خاطر عالی آگاه باشد که بدو رضایت »  
 « شفاهی بنده اجرای صیغه هر گونه عقد و نکاح بنام تزویج فدوی »  
 « مشروع نبوده و هر قسم طوطئه در اجرای صیغه نشود از حدود »  
 « قانون شرعی خارج و حضرت مستطاب عالی عندالله و عندالرسول معاقب »  
 « و مؤاخذ خواهید بود امضاء حسین پسر حاجی محمد مهدی »

— از خواندن این لایحه حسین آقا غرق در بای حیرت شده و از

صمیم قلب بهوش و قریحه و مال اندیشی دوست عزیزش آفرین ها گفت  
 و قول قطعی داد که تا صبح سی مکتوب مطابق همان مینویسد حاضر کند  
 چون عبدالعلی خان دیگر کاری نداشت و از شب قریب ۶ ساعت و نیم  
 میگذشت با حسین آقا وداع کرده و روانه منزل خود شد حسین آقا  
 نیز بفاصله دو ساعت سی ورق مکتوب مزبور را برای بی نفر از علماء و  
 مجتهدین شهر حاضر نموده و سه ساعت بعد از نصف شب بخواب رفت يك  
 خواب آرام و خالی از هر گونه خیال که در این شبهای اخیر برایش  
 میسر نشده بود نمود

## فصل یازدهم

### بأس مفرط

شب با کمال سکوت و آرامی گذشت همانطور که حسین آقا در بستر راحت خفته بود برخلاف آن حاجی آقای فلک زده که با خیالات پریشان و قلبی مملو از یأس و امید بخواب رفته بود خواهیهای موحش و پریشان دیده بنظرش چنان میآمد که حسین آقا را می بیند در دریا با کشتی مسافرت میکند هر لحظه از بستر جستن کرده بعد از ذکر چند لا اله الا الله و خواندن يك دو قل هو الله و قل اعوذ بخواب میرفت آنشب یکی از لیالی بد و ناگواری بود که حاجی آقا بصبح رسانید بمحض طلوعه صبح و روشنی از بستر برخواسته و عیالش را نیز صدا کرده به تهیه لقمة الصبح اشارت نمود بعد از صرف آن بخمال و عده عبدالعلی خان افتاده و در زیر لب میگفت ساعت نه صبح یعنی چه؟ این چه حسابی است که او کرده - البته اشتباه نموده است. ساعت نه یعنی نه ساعت از صبح گذشته. پسر این راهم نفهمیده وقتی که میخواهد این عبارت و حساب ساده را تفسیر کند میگوید ساعت نه صبح یعنی سه ساعت بظهر مانده - آری اینها با این معلومات ناقص آنوقت لاف فضل زده و ادعای دانش هم میکنند در صورتیکه حساب ساعت را هم بلد نیستند!

خوب حالا من چه کار دارم بعقیده او بگذار اینطور باشد - الان که قریب شش ساعت بظهر داریم آقایان فکلی ها هم همه در خوابند. آها

راستی اینکه نتوانست زود تر مرا ملاقات کند برای این بود که قبل از سه ساعت بظهر مانده نمیتواند از خواب بیدار شود بدتر از همه وقتی هم از خواب بر میخیزند اولاً باید بقدر یکربع زیر احاف این پهلوان پهلوان غلطیده و دهندره بکشند و بعد در صورتیکه اولین فریضه آنها نماز است بخواندن کتب متفرقه مشغول میشوند آنوقت به تمام قد از جا برخاسته نیمساعت هم طول دارد تا سروروی خود را با صابون بشویند مدتی هم وقت میخواهد تا لقمه الصبح تناول نمایند امان از وقتی که از این ترتیبات فارغ شده مانند زنهای بزرگ و زینت خودشان در برابر آینه میپردازند (این رسومات را حاجی از حسین آقا دیده بود و بهمین جهت بود که پسرش مجبور شد که منزل خود را بعمارت اندرونی انتقال دهد) که حوصله انسان سر میرود بلکه بهمین جهت است که صبح آنها موقع ظهر است در واقع دقت کنیم این اطفال امروزه که بقول خودشان متهمند نصف اوقات روز خود را باید صرف همان بزرگ و توالت نمایند بعد سر را مانند زنان شانه کرده نصف مو را از طرف راست و نصفی دیگر را از طرف چپ مرتب نموده بدون شك نیمساعت طول میکشد تا لباس پوشیده آنوقت قلابه بسته و بارچه بند آن را (کراوات) مطابق سائقه خود در مقابل آینه درست کنند آنوقت بروغن و عطریات مشغول شده کثافت باطنی خود را بظاهر خوشبو نمایند مدتی هم استعمال این فقرات طول میکشد در حقیقت بنگری گویا يك عروسی را بزرگ و آئین میکنند تف بر این وضع زندگانی اینها که خیر و برکت و رحمت الهی برای خاطر همین فکلیها از ما سلب

شده است ( اینها مذاکراتی بود که حاجی در زیر لب برای خود زمزمه داشت همینکه باین جا رسید يك خنیازه طولانی کشید و زمزمه خود خاتمه داد. دست در بغل کرده ساعت خود را ملاحظه نمود که هنوز پنج ساعت و نیم بظهر و دو ساعت و نیم بموقع ملاقات عبدالعلی خان باقی است بنا بر این سر و وضع لباس خود را منظم کرده عمامه بسر گذاشته و شال را بر کمر بسته عبا را بردوش افکنده بعزم حجره از خانه بیرون آمد اما در بین راه خیالی بخاطرش رسید که بدکان قنادی رفته و از شیرینی هایی که سفارش کرده استفسار کند بنا بر این راه خود را کج کرده در طول راه سیصد قدمی بدکان مخصوص قنادی رسید قناد مشار الیه حاجی را با سیمای گشاده پذیرفته و در جواب اظهار کرد که شیرینی های سفارشی لذیذ و مطبوعی که دستور داده بودید دو روز دیگر کاملاً حاضر خواهد شد مقداری نمونه نیز از حلویات ساخته نشان داده که حاجی بعد از ذائقه آنها خیلی تعریف و تمجید نموده و وعده کرد که زحمات قناد را تلافی کند پس از آن از سکوی دکان رخواست و بطرف حجره خود روانه گردید در دارالتجاره خود ملاحظه کرد که دفتر دار و شاگرد حجره همه حاضر خدمت هستند بنا بر این با فراغت خاطر در روی تشك چة خود جلوس نمود و منتظر عبدالعلی خان بود که دو ساعت بعد در طول بازار نمودار شد این جوان زیبا و بدیع که یکسال از حسین آقا کوچکتر و داخل در مرحله بیست و دومین سال عمر خویش گردیده بایک متانت و وقاری که مناسب و برازنده اندام او بود در راه میآمد وضع لباس منظم و مرتبش بر شکوه

و زیبایی خدا دادی او میافزود موی مشکین و طرز نگاه دلنشینش حسن و جمال او را جلوه میداد قطع نظر از همه اینها با این که هنوز چندی نیست وارد شده معینا حسن اخلاق و معاشرت او عده کثیری از اشخاص مختلفه را مفتون خود ساخته و بهمین مناسبت است که غالب از تجار و کسبه بدو اظهار آشنائی نموده و اکنون که از جلو حجرات آنها عبور مینماید بسیاری بوسیله سرود ست و تسبیح مخصوص احساسات دوستانه خود را باو نشان میدهند او نیز بنوبه خود هر يك را جواب محبت آمیزی میدهد با این حال که عده کثیری با ست حسن اخلاقش بودند معینا نظر به نفری که حاجی محمد مهدی از کلیه متجددین در خود پنهان کرده بود او را نیز مانند دیگران فرض کرده و اگر حس نمیکرد که احتیاجی باو دارد ابداً حاضر نبود دقیقه از اوقات خود را باو بسر برد لذا علی الاجبار مصمم پذیرائی عبدالعلی خان شد و در خاطر خود تذکر داد که سفارش حاجیه خانم را که از دخول در سایر مباحث علمی و اجتماعی با مشار الیه اکیداً پرهیز و در طرز صحبت کاملاً تمایلات او را رعایت کند.

حاجی بحساب خود تصور کرده بود که عبدالعلی خان بمقصود نائل و موفق شده است بنا بر این با کمال اطمینان و بطرز مخصوصی که مراتب شغف و مسرت قلبی او را مینمایاند ورود عبدالعلی خان را پذیرفته و دست وی را گرفته با اصرار بسیاری در طرف راست خود نشاند این طرز معامله با این جوان فکلی و واقعاً موجب حیرت منشی و نوکرهای حاجی شده

بودا گرد دیگران هم ملتفت میشدند یقیناً نمی توانستند از اظهار تعجب خود داری نمایند مخصوصاً منشی او خیلی خوش حال بود از اینکه تغییرات ناگهانی در اخلاق حاجی آقا پدیدار شده لیکن او غافل بود از اینکه این طرز پذیرائی دارای اسامی نبوده و هوقی است و حاجی محمد مهدی همان پیر مرد قدیمی بقول متجددین فنائیک است منتها نظر بانجام پاره مقاصد خصوصی این رویه را عجلتاً مقتضی دیده است - بالجمله بعد از طی مختصر تعارف معموله حاجی نهایت انتظار را داشت که از طرف عبدالعلی خان شروع به اظهار کیفیت و تفصیل ملاقات شده و با بان صحبت خود را با خوشحالی و بشارت حصول رضایت حسین آقا خاتمه دهد چون مکث و تأمل یا خود داری عبدالعلی خان را مشاهده نمود بی انتظارانه پرسید خوب نتیجه آن مسئله چه شد ؟

- خیلی متأسفم که عرض کنم نتیجه منفی است .  
 - چگونه و چطور میشود ؟ (این سؤال را بایک بی تابی خصوصی ادا کرده در حالتی که رنگ سیمایش هم غفلتاً تغییر کرده در عوض یک چهره بشاش لحظه قبل بتبسمات شیرینی آن را زینت میداد اکنون یک سببیت غربی در وجهه اش عارض شده) یعنی چه مگر شما بمن قول ندادید که این کار را بر طبق انتظار خودمان خاتمه بدهید ؟

- خیر بنده قول قطعی ندادم مخصوصاً در نظر دارم که چند مرتبه از بنده تعهد خواستید و نظر بعدم اطمینان استنکاف نمودم مع هذا باز هم مأیوس صرف نیستم بلکه او را حاضر کرده ام طریقی اختیار کنند که هم



میل و رضایت خودش و هم رغبت جنابعالی دخالت تامه داشته باشد

— حاجی آقا — چه ترتیبی است بفرمائید ببینم

— بلی يك محل دیگرى غیر از این نقطه که مطمح نظر جنابعالی

است انتخاب فرمائید چه ضرر دارد؟

— حاجی بعلامت نفی و عدم رضایت سر را تکان داد و گفت: این

پیشنهاد تازه نیست خودش هم تقاضا کرده بودند من قبول نکردم.

— در اینجا بعدالعلی خان ثابت شد که رفیقش دروغ نگفته و

همین مطلب را در خاطر پدرش متذکر شده آنگاه گفت: چرا جنابعالی

این پیشنهاد را رد کردید در صورتیکه ممکن بود بدون اشکال يك وصلت

مناسبی با رضایت هر دو طرف انجام بگیرد

— حاجی با شدت لهجه مخصوصی گفت: شما چه میگوئید سرکار

هنوز بچه و طفلید من در تمام دقایق اینکار مطالعات عمیق نموده ام آن

کسیکه حسین آقا و را میطلبند و در آن خانواده که او مقصد دارد هرگز

لایق و در خور همسری ما نیستند من با هر نقل و آهنگری که نمیتوانم

وصلت کنم مردم. رای خودشان احترام و شئوفی دارند منتها او نمی

فهمد سرکار چرا باید این اظهار را بفرمائید این حرفها یعنی چه؟

— عبدالعلی خان که منتظر این سختی و بی نزاکتی نبود معارضه

مثل کرده گفت: عجب است جنابعالی با آنها همه عقل و شعور هنوز

بایست خرافات و تعصبات واهی هستید شئونات یعنی چه، چه میشود اگر

شما بخواید دختر یکی از کسبه را برای پسران اختیار کنید در تزویج

رضایت طرفین و ارکان حقیقی که عبارت از زوج و زوجه، باشوهر و عیال باشند شرط است نه پدر و مادرهای آنها آیا شما میخواهید با جهیزیه عروس خودتان تجارت بکنید پس در فکر و نقشه تجارت باشید آن تصویرائی که در نظر جنابعالی جلوه گرفته اید ابداً در قضایای مواصلت علاقه ندارد.

— حاجی — چون هنوز شمارا نمی شناسم خواهش میکنم سر بسرم نگذاشته و مرا بسوء خلق و بی نزاکتی وادار نکنید حالا که خدمتی از دستتان بر نیامد مرا بحال خود واگذارید من از شما توقعی ندارم بگمان من آنکه شما در میان این جوانان فرنگی مآب بیشتر از سایرین چیز فهم هستید حالا میبینم که همه بشکل یکدیگرید!

— عبدالعلی خان مقتضی دید که رشته سخن را کوتاه و از نقطه نظر مساعدت با حسین آقا پاداش این بی احترامی و بی ادبی حاجی را بطرز قاطع و مؤثری بدهد این بود که جوابی باین جمله نداده برخاسته و خدا حافظ کرد لیکن همینقدر خاطر نشان نمود که در این تجارت سودی ندارید جز ضرر و بدون آنکه منتظر جوابی باشد کالوش خود را بپا کرده با نهایت دلشنکی از حجره بیرون آمد در حالتی که غرض حاجی آقا تاچند قدمی بکوشش میرسید ولی نمیتوانست آن کلمات رکیک را تفکیک نمود. ر تشخیص بدهد — عبدالعلی خان که قبلاً مقدمات کار را حاضر کرده بود با کمال سرعت بطرف منزل حسین آقا روانه شد با نهایت عجله از حیاط بیرونی گذشته و راه عمارت داخلی را پیش گرفته در عرض چند دقیقه بنزد حسین آقا رسید.

## فصل دوازدهم

### ملاقات با نقشه مسافرت

- عبدالعلي خان - تنها چه میکردید؟
- هیچ کاری نداشتم جنابعالی چرا دیر کردید
- گرفتار حاجي آقا و استماع فرمایشات ایشان بودم
- نتیجه چه شد و مذاکرات بکجا انجامید
- مطلب همان است که خود شما شنیده و دیده اید اصرار غریبی دارد که باید این وصلت انجام پذیر شود به حق بنده پاره نکات را متذکر شدم متأسفانه جوابهای سرد و نامالایم شنیدم میخواهم عرض کنم که مطالب حاجي آقا خالی از نزاکت و بی احترامی هم نبود ولی من متعرض این مہملات نشدم
- حسین آقا . با نهایت تعجب - آه حاجي آقا نسبت بجنابعالی هم بی احترامی کرده واقعاً خیلی موجب شرمساری من است اه به یینید چطور گرفتارم . آبا من حق ندارم او را پدر خویش نخوانم - آبا شما باز هم بامن مساعدت نخواهید کرد؟!
- عزیزم - من دیشب بشما عرض کردم که در نجات و آسایش شما حتی المقدور کوتاهی ندارم و خصوصاً امروز آمده ام که شروع به عملیات کنم تا اقدامات حاجي آقا در این «وصلت اجباری» خشن و بینتیجه بماند - آبا شما مراسلات را حاضر کردید؟

- بَلَه سِي وَرَق موجود است.
- بسیار خوب لازم است يك يك را بآدرس علماء و مجتهدین شهر بنویسید
- فوراً دوائ و قلم برداشته و اسامی مجتهدین و عاقدین را در محل مخصوصی که برای ذکر اسم در مراسله خالی بود فید کرد
- در هاکت گذاشته سرآههارا بچسپانید.
- این کارها عموماً در يك ساعت بپایان آمد.
- حالا بچه و سبله فاندان مکاتیب را بوزیع کرد که خیلی اشکال دارد.
- خبر اندأ زحمت ندارد من خود برده در صندوق پست میافکنم
- وقت عصر تمام این مراسلات بصاحبانش میرسد.
- آفرین برهوش و قریحه جنابعالی. لیکن میدانید این اقدامات موقتی است و اساسی نیست تکلیف قطعی بنده چیست و چگونه باید در رد و اختیار آزاد باشم.
- من در اطراف استخلاص و آزادی شما مطالعات لازم بعمل آورده‌ام و هرکاری را در موقعش اجرا خواهم کرد همینقدر بدانید که گرفتار نخواهید شد.
- خودتان میدانید، لیکن من قبلاً نمیدانم. ناچه زبان و بیانی میتوانم تشکرات بی پایان خود را از ان اقدامات دوستانه و نوع پرستانه جنابعالی تقدیم کنم چه می‌دانم و پیش بینی میکنم که جنابعالی در این خصوص دچار

زحمت و مشقت نخواهید شد و ناچارید برای خاطر بنده طرفیت و مقاومت  
کنید. در این صورت من اگر هزار خدمت بکنم گناه کارم - تلافی این  
زحمات عاجلاً برای من میسر نیست امیدوارم خداوند بشما پاداش  
نیکو دهد.

- خیر من ابداً حقی بر شما ندارم این خدمتی که می‌جامم فقط از نقطه  
نظر دوستی نوعی است من وظیفه وجدانی و دوستی خود را در حق شما  
ادا میکنم و منتظر کمترین مزد و پاداش مادی و معنوی هم نیستم تکلیف  
من این است در این موقع مهم از مساعدت و کمک باجناب عالی خود ادری  
نکنم این را بدانید که من هرگونه مخاطراتی را در راه آسایش سرکار بر خود  
سهل و ناچیز میشمارم در هر حال موقع برای این گونه مذاکرات مقتضی  
نیست باید مشغول کار شد.

- بسیار خوب من خود را تسلیم اژده شما نموده ام چه میفرمائید  
حاضر ام اطاعت کنم.

- آیا هیچ میل مسافرت دارید. مثلاً يك مسافرت بعید که شاید  
خودتان هم بدانید چند ماه طول خواهد کشید؟

- در این موقع البته مایل و راغبم آیا خط سیر و مقصود ما  
معلوم نیست؟

- این مسئله را بعد ها بشما خواهم گفت که بکجا خواهم رفت  
لیکن من بگوئید آیا کسی را با چیزی را در این شهر آنقدر دوست میدارید  
یا علاقه مند هستید که مفارقت شما از آن موجب تأثر و دل‌تنگی شما را

فراهم نماید

- خیر خودتان میدانید که من در اینجا بهیچ چیز علاقه و

الفت و محبتی ندارم

- آیا مفارقت پدر و مادر نان در شما تأثیری ندارد ؟

- ابدا هرگز فقط میل دارم آنها سلامت باشند .

- پس امروز مسافرت خواهیم کرد

- با کمال تعجب - همین امروز ؟ و این خیلی تعجب آوراست .

- خیر ابدا تعجبی ندارد اگر شما مصمم شوید و بی میل نباشید

همین امروز طرف عصر بدون اطلاع بیرون خواهم رفت .

- پس اجازه دهید يك دفعه تجدید کنم بکدام طرف و از چه راه

- من قبلا فکر کرده بودم که شما را بطهران ببرم اکنون می بینیم

که سوء تصادفی ممکن است در عرض راه پیش آید . با وسایل حمل و نقل

ایران هنوز مابقی روزین نرسیده دستگیری شویم و تحت الحفظ مارا . رشت

عودت می دهند لیکن حالیه من از این خیال منصرف شده قصد دارم که

امشب با تری برویم که فردا صبح توسط کشتی پست بیاد کوبه عزیمت

نمائیم از آنجا هم به قلیس و شاید بالاتر آما می پسندید

- عرض کردم من مطیع حرف شما هستم

- پس دیگر صحبتی نداریم مگر آنکه شما در جامه دان سفری خود

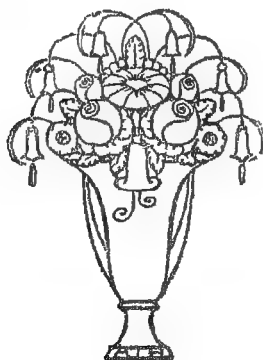
باره لوازم و لباس های خودتان را حاضر کرده واقعا در تهیه مسافرت

باشید . من هم بیرون رفته وسایل خارجی را از قبیل تهیه تذکره و فابتون

و غیره فراهم کرده حرکت نهائیم ولی لازم است که این گفتگو بکلی مستور بماند و ابداً کسی ملتفت نشود - شما در منزل خواهید بود تا من دو ساعت بعد از ظهر مراجعت نموده و سرکار را ملاقات نهائیم شما بقدری باید در مخفی داشتن ترتیب مسافرت احتیاط کنید که اگر هم کسی باطاق شما وارد شد از دلتنگی و آشفته گئی اسباب سوء ظنی در حق شما حاصل نشاید خوب ملتفت میشوید که چه عرض میکنم ؟

- آری این کارها را با بهترین طرزی انجام خواهم داد . بعد از

ابن عبدالعلی خان خدا حافظ گفته بیرون آمد در وجنات و سیمای این اجوان ابداً آثار اضطراب و تشویش که موجب بدکافی باشد معلوم نبود - ما عبدالعلی خان را میگذاریم که به تهیه موجبات خارجی مسافرت پرداخته و طرف عصر او را در منزل حسین آقا ملاقات خواهیم کرد اکنون حاجی آقا را تعقیب میکنیم که فوق العاده اوقانش تلخ شده و بخانه مراجعت میکنند



## فصل سیزدهم

### دلتنگی - و تهیه پذیرائی

حاجی محض ورود بمنزل عیال خود را طلبیده و بدون مقدمه  
باو گفت ورق برگشته و کار بکلی تغییر شکل پیدا کرده .

- چطور؟ این حرف مبهم است

- دیگر « چطور » همینکه گفتم . این کسی را تو بقول خودت

جهة اصلاح انتخاب کرده بودی افساد کرده باحسین آقا همدست شده  
امروز که قرار بود نتیجه صحیح بیاورد خبریأس آورده است و توی جهة  
مرا امیدوار کرده بودی .

- تفصیلات چیست

- حاجی با نهایت اکراه تفصیل گفتگوی عبدالعلی خان را با  
خودش در حجره و اینکه بالاخره نسبت باو بی نزاکتی کرده بود يك يك  
بیان نمود .

- حاجیه - من نمیفهمم شما چرا گاهی این طور بداخلاق میشوید  
شما بشخص واسطه آنهم باین جوان فکلی چرا تغییر کرده اید باو چه  
مربوط است چرا بی جهة برای خودتان دشمن میتراشید؟

- حاجی - ضعیفه تو چه میگوئی چیزی که نمیفهمی سهل است  
آنوقت اعتراض و ایراد بحركات من هم داری من میگویم اگر دیشب  
حسین آقا مثلاً بتدریک مثقال ناراضی بوده الان زناده از يك خرور



تُمرّد دارد. برای اینکه دیشب همین پسر هَر چه خواسته باو القاء کرده  
- من ابدًا این فرما بش را قبول نمیکنم - چرا از خُریت پسر جوانِ رُگ

شده خودتان سخن نمیگوئید که دیگران را مَسْئول قرار میدهید

- (حاجی با کمال شدت) تو چرا امروز طرفدار این پسرهُ احمق  
شده بتوجه که با او همراهی میکنی و حفظ الغیب او را منظور میداری!

- من طرفدار عبدالعَلی خان نیستم ولی می بینم که شما بی التماسانه  
سخن میگوئید (گنه کرد در بلیغ! آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری  
این نظیر همان قضیه است با این حال عقیده من اینست که اِبدًا محتاج  
بواسطه و وسیله نیستم فردا با پس فردا شما از طرف حسین و پدر  
(مهر آمیز) از طرف او صیغه عقد را نزد یکی از حکام شرع جاری  
میکنید رضایت باعدم رضایت این پسر به کلی مخفی میشود بعد از وقوع عقد  
امتناع و داد و بی داد حسین بی اثر است. چرایی جهت این و آن را می بینید  
- بله من همین سلیقه را داشته و دارم امشب باید پدر عروس را دعوت  
کنم همینطور مذاکره بشود که همان ساعتی که حلوبات بخانه عروس حمل  
میشود همان لحظه عقد و نکاح هم واقع شده باشد.

- اگر شما این طور باید پدر عروس مذاکره کنید آیا او نخواهد

~~فهمید~~ که پسر ت راضی نیست و این «وصلت اجباری» است؟

- آه تو که خیلی حرف میزنی من هم کم حوصله آخر بی عقل  
من زمینه صحبت را طورِی بنا میکنم که او با اجداد طاهرینش هم از این  
موضوع چیزی نفهمند!

— حاجیه خانم این مطلب در نزد خودمان مخفی و مستور باشد  
حاجی بی خبر از مراسلات مخصوصه بود که کارها را بکلی تغییر  
خواهد داد و همین امید باقی بود که فردا بدون رضایت حسین آقا این  
قضیه صورت انجام خواهد گرفت

حاجی تهار طلبیده بعد از تهارسفرارش تهیه شام شب برای چند  
نفر مهمان داده خود بطرف حجره روانه شد در این چند روزه که مشغول  
این کار بود حواس تجارت بکلی از سرش رفته و ابداً دست بخريد و فروش  
نمیزد همان لحظه که حاجی به حجره رسید تلفون خبر داد مقدار مهمی قند  
و شکر از بادکوبه وارد و بقیمت نازلی میتوان خرید یا خود با بتوسط  
دیگری حواله بدهند اتباع شود

حاجی آقا را مذاکره بیع قند و شکر نا غروب مشغول خواهد  
داشت خوب است به تعقیب عبدالعلی خان بیردازیم — مشارالیه وقتی که  
از منزل حسین آقا بیرون آمد مستقیماً به تلفونخانه رفته تحقیقات صحیحه  
از ساعت حرکت کشتی و سایر اطلاعات لارمه بعمل آورده و همینکه  
دانست غروب آفتاب کشتی از انزلی مراجعت نمود دقیقه تأخیر  
را جایز ندانسته فوراً به اداره تذکره رفته دو ورق تذکره بنام خود و  
( حسین آقا ) تحصیل کرده بمنزل خود مراجعت نمود . بنوکر خود امر کرد  
که لباس و سایر ملزومات سفر او را حاضر کند آنوقت يك قطعه کارت  
و نوبت از نعل در آورده شرح ذیل را بروی آن نکاشت  
« عزیزم کارها مرتب و منظم است چمدان و سایر اوزامات خودتان را »

« به حامل این ورقه بدهید بمنزل من بیاورد خودتان بخانه اطلاع دهید »

« که امشب مهمان همنسند فردا صبح زود مراجعت خواهید کرد بعد »

« از فرستادن اسباب سفر که باید خیلی مختصر باشد بفاصله نیمساعت »

« خودتان در اداره کار گذاری تشریف بیاورید من و فایتون منتظر »

« هستیم دقت کنید که از مسافرت شما کسی مطلع نشود آمدن خود من »

« موجب سوء ظن بود باین جهت شرفیاب نشدم امضاء صاحب کارت »

این کارت ویزیت بفاصله چند دقیقه بحسین آقا که کمال انتظار را از دوست

محبوب خود داشت رسید



## فصل چهاردهم

### فرار

بعد از قرائت این مختصر آنوقت حسین آقا احساس کرد که بیرون فرستادن چمدان و سایر لوازم سفری و عبور دادن از حیات بیرونی که همه مواظبت چقدر مشکل و دشوار است بیشتر از چهار دقیقه در این خصوص فکر نموده آخرین طریقی که بدست آورد این بود که نوکر عبدالعلی خان را صدا کرده باو گفت از درب خانه بیرون رفته و در کوچه مقابل این منزل اندرونی منتظر او باشد انگاه ریسمان محکمی تمهیه نموده چمدان و سایر اشیاء را بدان بسته از طرف کوچه بحیاط سرازیر کرد سپس خودش به پائین آمده بر دانی در عقب باغچه وصل بعمارت بین کوچه و منزل بود قرار داده با نهایت مواظبت و دقت اشیاء را از بالای دیوار عمارت بطرف کوچه پائین و از بالای بام بملازم عبدالعلی خان نازل کرد که هر چه زود تر خارج شود و باقیاش بگوید که او بعد از نیم ساعت دیگر خواهد رسید -

بعد از فراغت از این کار مواظبتینان بر اینکه کسی از این اقدام باخبر نشده مجدداً نزد بان را بجای خود گذاشته و با کمال احتیاط به اطاقهای بالا صعود کرد در آفتابانیز بر آشفتگی و درهم ریختگی اسباب ها را مرتب و منظم نموده بطوری که هیچ چیز موجب تشویش ذهن کسی نشود انگاه با فراغت خاطر چتر و پالتو خود را برداشته از پله ها سرا زیر گردیده

داخل حیاط بیرونی شد در آنجا مادر خود را صدا کرده بدون تزلزل زبان با کمال متانت بمشارالیهها اطلاع داد که امشب در جائی مهمانم و تا قبل از صبح فردا نمی توانم بمنزل رجعت کنم و دیگر منتظر جوابی نشده از درب حیاط بزرگ خارج گردید. بیرون آمدن او از درب خانه مانند این بود که بعد از سالهای متمادی از حبس تاریک و سباه چال خلاص شده بنابر این چند مرتبه بادهن و بیخی هوای خارج را استنشاق کرده و از صمیم قلب خدا را شکر نمود که او را خلاص فرموده و ضمناً در این موقع خدمات دوست عزیزش را نیز از نظر دور نساخت. لیکن همینکه احساس نمود که هنوز در رشت است و مدتی طول دارد تا از این حدود خارج و داخل کشی شده مسافرت کند باین معنی که مدت‌ها باقی است تا مالک یک آزادی مطلق گردد فوق العاده ملول و مکدر شد.

بهر حال راه خود را گرفته بفاصله کمی باداره کار گذاری آمده رفیقش را ملاقات کرده که حسب الوعد منتظر او بود لیکن فایتون و چمدان خود را مشاهده ننمود بنا بر این زبان فرانسه از رفیقش پرسید که آیا از مسافرت منصرف شده یا نه ؟

— خیر ابداً تصمیم ما تغییر نکرده بلکه فایتون در سر راه انزلی منتظر است و محض آنکه در داخله شهر کسی ملتفت سفر آنها نشود این احتیاط را بجا آورده است.

حسین آقا بر این هوش و دقت رفیقش تحسین کرده و این دونهز بدون

گفتگو و معطلی های دیگر از حیاط کارگذاری خارج شده و راه خود را در بیش گرفته به محل موعود که فایتون در انتظار آنها بود رسیدند

این مسافرت بکلی مبهم بود چه حق نوکرهای عبدالعلی خان هم مطلع نبودند که مقصود آقایان چيست و مدت این سفر تا چقدر امتداد خواهد پیدا کرد حسین آقا همینطور از نقطه مقصود بی خبر و خود را تسلیم اراده دوست عزیزش کرده بود.

تیم ساعت بغروب این دونفر مسافر در لب رودخانه (پیله بازار) که چندان مسافتی با آنلی ندارد وارد و توسط بارکاس های کرچک (۳) عبور کرده و با طرف رودخانه رسیده و شتابان بجانب آنلی رهسپار شدند عبدالعلی خان گاهی بواسطه قطع صحبت و فرط سکوت دچار برشانی فکر و خیال میشد. لیکن حسین آقا بواسطه استیشیم بوی آزادی و اطمینان بر آنکه از يك وصلت اجباری دهائی یافته بقدری خورسند و مشغوف بود که ذره افکار و خیالات خود را بتشویش آلوده ننموده و خود را نه تماشای مناظر کوچچه هائی که با فایتون عبور میکرد مشغول میساخت اگرچه حسین آقا مکرر از این راه عبور کرده لیکن اوقات عدیده مسافرت خود اهمیتی بجنبشکها و باغات و مزارع اطراف وچه ها نداده و توجهی ناها نمینمود لیکن در این دفعه بالعکس خیلی میل داشت که در تمام جزئیات سفر مشاهدات خود را کاملاً حفظ کند. یا شاید چنین تصور (۳) در رودخانه بارکاس عبور نمیکند - لنگارا بارکاس تصور کرده اند

میکرد این آخرین سفری است که از ایران و سرحدات آن میبماید میخواست  
بادکارهای مخصوص در قلب خود نگاهدارد

این عواطف و احساسات متضاد در این دو نفر جوان که پهلوی  
یکدیگر قرار گرفته و دل‌های آنان بیشتر از هر چیز مهم نزدیک است تا  
موقعی دوام یافت که در شبکه توقف کرده و سورچی نا اشاره دست بطرف  
چراغ‌های کوچکی که در آنها فهمید که در محوطه (۴) انزلی داخل شده اند و  
پرسید بکجا و چه نقطه خواهند رفت

---

(۴) در شبکه در خط غازیان عبور میکنند لیکن واسطه مرداب بشهر  
انزلی وارد نمی‌شود

## فصل پانزدهم

در مهمانخانه انزلی یا بندر پهلوی

توقف سورچی و ورود بشهر انزلی یکباره رشته خیالات عبدالعلی را قطع نموده و باالفور جواب داد مهمانخانه نمره ۳. سورچی مجدداً در نقطه خود قرار گرفتند و اسب ها را بشدت میراندند عبور درشکه در کوچه های طولانی و انعکاس صدای سم اسبان که بروی سنگ فرش ها اصطکاک می کرد نشاط مخصوصی در قلب حسین آقا تولید می نمود چراغهای متعددی که در کوچه ها روشن شده و فروغ خود را رهنمای آنان ساخته بود بیش از پیش دقت نظر حسین آقا را مشاهده جزئیات جلب می کرد.

درشکه در پیچ و خم دوسه کوچه طولانی عبور کرده داخل يك كردشگاه عریضی گردید چراغ های برق و الكتريك كه هنوز از دور چشمها را خیره می ساخت برنجلی و شكوه انزلی افزوده صدای همهمه و قال و قيل و عبور درشکه و دوچرخه « [REDACTED] » میفشانید كه نزدیک مهمانخانه ها رسیده اند بنابر این در مسافت صد ذرعی مهمانخانه ها از درشکه فرود آمده و حال طلبیدند كه اشیاء و ملزوماتی كه در درون فایتون است حمل نمایند این كار هم بمساعدت درشكه چي انجام یافته مشهدي حسينقلي سورچي اجرت و كرایه درشكه خود را با



حق الزحمه و انعام مكفی گرفته و بعد از اظهار امتنان با در شكۀ خود بطرف دیگر روانه گردید.

صدای موجات مهیب دریا و کاهکاهی سوت کشتی ها که لنگر انداخته اند خیالات عبدالعلی خان را هر لحظه بیشتر به ترك انزلی و عزیمت به باد کوبه متوجه میساخت و او تصور میکرد که اگر امشب بتواند در کشتی سکونت و فردا صبح عزیمت نماید از دو نقطه نظر بهتر خواهد بود زیرا اولاً ممکن است در مهمانخانه با دوستان و آشنایان خود و حسین آقا مصادف شده آنها از علت عزیمت با انزلی و خیال مسافرت این دو جوان آگاه شوند ثانیاً اگر بنحواهند تا فردا صبح بوسیله کرجی و لوتکاهای کوچک خود را بکشتی برسانند مدتی طول خواهد داشت بنا بر این مصمم شدند که بسته های سفری خودشان را عیالاناً بمهمانخانه حمل کرده و خود از رئیس مهمانخانه ملاقاتی نمایند - چمدان هارا بتوسط حسین آقا بمهمانخانه فرستاده و ضمناً با وسفارش کرد که پیاده علل معینه از صاحب و شناسائی با دوستان و آشنایانش جدا پرهیز کنند و هر قدر بتواند خود را مخفی داشته و با کسی سخن نگوید تا خود او مراجعت کند. حسین آقا با حال بطرف اطاقهای فوقانی روانه شدند و عبدالعلی خان تا چند قدمی بمهمانخانه با اتفاق آنها آمده و از آنجا سوا شده جویای رئیس مهمانخانه گردید. باو گفتند که در اولین اتاق طرف دست راست بالاخانها منزل دارد پس از کسب اطلاع فوراً راه پله را گرفته ببالا آمد این در ساعتی بود که يك نفر مستخدم مهمانخانه با حسین آقا در سالون مهمانخانه مشغول مذاکره بود

مستخدم مع الاحترام اصرار داشت با این کسی که سر و روی خود را بواسطه  
اقتضای لطافت و برودت هوا پیچیده به یکی از اطاق های مهمانخانه داخل نموده  
و موجبات آسایش و استراحت میهمان جدیدالورود را فراهم کند آن شخص  
مجهول (حسین آقا) بیشتر اصرار داشت که تا نيم ساعت دیگر نمی تواند از این  
نقطه که ایستاده بجای دیگر برود و محض آنکه انتظار کسی را دارد ناچار  
است که در همان نقطه مانده و اسباب سفر خود را هم محافظت کند.  
عبدالعلی خان در همین گفتگوي آنان رسیده و از آن مستخدمی  
که مشغول مذاکره با دوستش بود درخواست کرد که ورود ایشان را بمدير  
مهمانخانه اطلاع داده و ضمناً تحصیل اجازه ملاقات نماید

توضیح آنکه آشنائی عبدالعلی خان باریس مهمانخانه سابقه دارد  
زیرا در ضمن مسافرت خود بانزلی کراراً در همین مهمانخانه وارد شده  
و با مدیر آن مفصلاً گرم گرفته و او نیز صمیمانه اظهار دوستی میکند  
عبدالعلی خان در هر موقعی که بانزلی وارد شده جز در این مهمانخانه  
در سایر مهمانخانه های عمومی منزل اختیار نکرده مزیت این مهمانخانه بر  
سایرین از هر حیث عالی تر است. اولاً نظافت و پاکیزه گی اغذیه -  
دوم مهارت در طبخ - سوم وجود هر گونه اغذیه و خوراکي و نوشیدنی  
چهارم حسن اخلاق مدیر و مستخدمین - مخصوصاً عبدالعلی خان بواسطه  
حسن خلق و مهربانی مدیر مهمانخانه غالباً خوش گذرانی و تفریح میکرد و  
هر چه را که قبل از وقت سفارش می نمود در موقع خود با کمال نظافت  
و نزاکت حاضر میدید. این مهمانخانه مشتمل بر ۱۲ باب اطاق بختانی

و فوقانی است که چهار اطاق تحتانی آن اختصاص بمطبخ و قهوه خانه و بوقه دارد سایر منازل برای ورود مسافرین دائر و همه قسم اسباب رضایت و آسایش واردین مهیا است. مدیر مهمانخانه يك نفر شخص چهل یا چهل و پنج ساله بنظر میرسد وضع لباس منظم و مرتبش شهادت میداد که ایام عمر خود را بسابقه مخصوصی گذرانیده مشارالیه چندین سال در بادکوبه مشغول کسب و تجارت بوده و در نتیجه ضرر و خساراتی باو متوجه گردیده و نقصان و وقفه در تجارت خود مشاهده کرده دو قست از هقی و داری خود را بفروش رسانیده و قروض خود را پرداخته و اینک با مبالغی سرماییه بانزی آمده و دو سال است که مهمانخانه مفتوح و بسمت مدیریت مهمانخانه مشغول کار است.

عبدالعلیخان از سوابق مهمانخانه چینی اطلاع بود و شاید لازم نمیدانست که در این خصوص از مشارالیه استفساری کند بعلاوه اوقاتی که بانزی آمد و شد میکرد و قتش برای اینگونه مذاکرات کافی نبود و کرارا خود مهمانخانه چینی خواسته از سرگذشت خویش برای او نقل کند همه را بدفع الوقت گذرانیده و از استماع آن تفره زده بود و رو به مرگته عبدالعلیخان از مهر نانی و خدمتگذاری مدیر مهمانخانه خوشنود و تنها نکته که اسباب انزجار خاطر او را فراهم میکرد همان بر حرفی و روده درازی او بود که عبدالعلیخان از نقطه نظر خود این را يك عیب بزرگی برای او میدانست لذا بر این اغلب از زیر بار صحبت مدیر مهمانخانه شانه تپي کرده و در مواقع مخصوص که شروع بمذاکره مینمود عبدالعلی

خان بوسایلی صحبت او را قطع میکرد با الجملة مستخدم بفاصله چند دقیقه مراجعت کرده و به عبدالعلی خان اطلاع داد که مدیر مهمانخانه برای پذیرفتن شما حاضر است. شازالیه در نیمکت هائی که وضع شده است جاوس نموده خود منظر خبر بود بمحض رسیدن مستخدم بطرف اطاق مدیر مهمانخانه روانه شد بمحض ورود عبدالعلی خان رئیس مهمانخانه با يك صمیمیت و مهربانی مخصوص او را استقبال کرده و جای خود را بوی تقدیم کرد.

— مدیر مهمانخانه : به به کجا تشریف داشتید که در این موقع چاکر را بقدم خودتان مفتخر ساختید عجب عجب من هیچ باور نمیکردم که جنابعالی باین زودی باز هم با تری تشریف خواهید آورد زیرا همین پریروز بود که از انزلی برشت نشریف گردید.

عبدالعلی خان — بلکه همینطور است و اتفاقاً يك مطلب مهمی برای من پیش آمده که با تری آمدم و بیش از اهمیت کارهای من در ملاقات شخص شما است و مخصوصاً تمنا میکنم که مرا از مطلب خارج نکرده محو اشی نپزدازید زیرا موقع برای تبادل تعارف ندارم این صحبت هارا بوقت دیگر باید بگذاریم

— شبلی خوب بعد از خاتمه صحبت خودتان آیا حاضر برای بنیدن سرگذشت من هستید ؟

— نه این دفعه هم با کمال تأسف نمی توانم زیرا حواسم مطلقاً بر نشان

است و مخصوصاً خواهش میکنم که مرا امشب از مذاکرات خارجی معاف بدارید .

— مهمانخانه چي در حالت تبسم : آيا هنوز هم شما مرا بر حرف ميدانيد در صورتيکه من اصرار دارم که از طول صحبت خود جلوگيري کرده جز بقدر لزوم حرف نزدم .

ع - اين خوب تصميمي است اميدوارم از حالا بمن امتحان بدهيد که همه مردم شمارا بکنفرشخص کم حرف بشناسند .

م - من مخصوصاً بشما اطمینان میدهم که جز بقدر لزوم حرف نخواهم زد حال بفرمائيد چه کاري داشتيد که حتی القوه در انجامش حاضرم سرکار ميدانيد با ارادت مخصوصی که بشما دارم بقدری که مقدور من است از خدمتگذاری نسبت بشما ...

ع - واه باز هم که رشته سخن را رها کردید قرار اين نبود چه زود وعده خودتان را فراموش کردید ؟

م - بله بفرمائيد که حالا سر تا پا گوش هستم

ع - کشتی (اسلام) که اکنون در دريا لنگر انداخته چه وقت به بادکوبه حرکت میکند تمنا میکنم صریحاً بمن بگوئيد

م - کشتی اسلام فردا صبح ۴ قبل از ظهر اما اجازه بدهيد که زنگ را زده و مستخدمی را صدا کنم که شام شب را دستور بدهد امشب مهمان عزیزی دارم .

ع - خبر لازم نیست .

م - پس میگویم يك دو استيكان كاكاو بما بدهند در این موقع خیلی  
مطلوب است .

ع - شما را بخدا بگذارید من حرف خود را تمام کنم

م - من که عرضی نکردم بله بفرمائید .

ع - شما گفتید که فردا صبح ۴ قبل از ظهر کشتی بطرف بادکوبه  
حرکت میکند آیا بطور حتم و یقین میدانید ؟

م - بله زیرا امروز بارهای خود را گرفته و انبارهای کشتی  
از محمولات صادره مملو است امشب از كرك به كماندر کشتی اجازه خواهد  
رسید و صبح عازم میشود - آیا از این اختصار صحبت خوششان میآید من  
که دوست ندارم .

ع - از این اختصار جواب شما خیلی ممنونم که بی جهت وقت ما  
 تلف نشده دو سه سؤال دیگر باقی مانده که عرض میکنم آیا ممکن است  
امشب مسافر داخل کشتی شده و دوهمانجا توقف نماید که صبح متوسط  
کشتی حرکت کند .

م - البته امکان خواهد داشت مگر شما مسافر هستید ؟

ع - بله چون میدانید تا موقع حرکت کشتی من در خواب هستم  
البتّه بموقع نخواهم رسید و نظر یانکه پدرم بقوریت احضارم کرده باشد حتما  
فردا به بادکوبه عزیمت کنم يك نفر رفیق هم با من همسفر خواهد بود

م - اسمش چیست و خودش کیست پس چرا با شما داخل  
اطاق نشد؟

ع - او یکی از اقوام من است که از طهران آمده آیا ممکن است  
لطف فرموده همین الان ما را بکشتی بفرستید؟

م - خبر این ممکن نیست زیرا تا شام صرف نکنید و اقلاً به نصف  
سرگذشت من گوش ندهید نمیگذارم بیرون تشریف ببرید

ع - من بزودی مراجعت میکنم و در وقت ورود بخود به آنری  
قول میدهم که حتی دو شب در خدمت شما باشم و تمام سرگذشت جنابعالی  
را گوش بدهم اکنون خیالم بکلی پریشان است حوصله این مذاکرات را  
ندارم و خیلی از شما ممنونم که تا یکساعت دیگر ما را بکشتی برسانید

م - حالا که اصرار و تاکید دارید من جلوگیری نمیکنم به شرط  
آنکه در مراجعت یکی دو شب در مهمانخانه من توقف کنید و سرگذشت  
مرا گوش بدهید.

ع - بدیهی است و خواهم آمد.

- نه من باین مواعید مطمئن نیستم زیرا شما مکرراً مرا فریب داده اید

- بجان شما در مراجعت حاضرم که داستان شما را کاملاً استماع نمایم

- بسیار خوب پس دیگر عرضی ندارم.

- آیا لثکا و کرجی حاضر دارید که ما را بکشتی بفرستید.

- بله اکنون همها خواهد شد. همان دقیقه دست به بند زنگ

برده و مستخدمی حاضر شد باو اکیداً سفارش کرد که يك لثکا با بار وزن

ماهر فوراً حاضر نماید .

مستخدّم رای انجام امر خارج شده آنکاه مهمانخانه چپ روی ده  
عبدالعلی خان کرده و گفت آیا از من راضی هستید ؟

ع - یکدیگر بمنون و متشکرم اما يك استدعای دیگر باقی است که  
باید قبول کشید .

م - به امشب مگر شب استدعا است هر چه سرکار میگویند باید  
من قبول کنم دیگر چه فرمایشی است ؟

ع - باید ورود من با زلی و خروج من از اینجا و ملاقات با شما  
یکای محفوظ و محفی نماید .

م - من حاضریم که این قضیه را سنوور بدارم اگر چه نمیدانم علت  
اقتضای این کار چیست و البته مصالح شما اینطور مقتضی دانسته لکن  
عالب اشخاص که در مهمانخانه من هستند شما را مدشناسند اگر از طرف  
آنها بروز کنند چه میکنید ؟

- بر فرض آنکه دیگران از ورود و خروج من مطلع شده و  
اطهار کنند سرکار نباید از ملاقات من با خودتان در امشب نکته نقل  
کنید علی الخصوص که کلی باید کتمان و انکار نمائید که کسی هم همراه  
من نوده است

- حتی المقدور کوشش خواهم کرد که کسی نفهمد ولی این طرز مسافرت  
شما خیلی حیرت انگیز است و معلوم است خالی از اسراری نمیباشد لیکن  
آنها من قول میدهند که در مراجعت قضایا را برای من شرح دهند



— آری در رجعت خود هیچ ضرری نمی بینم برای سرکار پاد یگران

هم اظهار بدارم

— آیا آن کسی که میگوئید یکی از کسان شما است کجا رفته که

من او را نمی بینم .

— او در بیرون منظر من است .

— منمى است که اجازه دهید اطاق تشریف آورده يك استكان

چائی بنوشد .

— خير لازم نیست مرسى .

در همین بین مستخدمی که برای تهیه لنتکا رفته بود مراجعت نمود

گفت که لنتکا حاضر است .

عبدالعلی خان بعد از تحصیل اجازه و اظهار امتنان و امتنحا

مقصود يك تومان به مستخدم انعام داده از او استفسار نمود که آیا م

مى شناسى ؟

— خير ممنون احسان سرکار هسم و مناسفانه از شناسائی حضرت تعاد

فعلا محروم .

عبدالعلی خان در باطن خیلی خوشوقت شده و نام دروغی بر

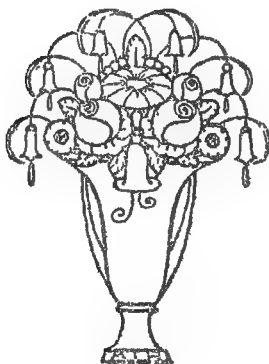
خود وضع کرده باو گفت - انگاه باتفاق مدیر مهمانخانه و همان مستخ

از اطاق بیرون آمده و بطرف حسین آقا که منتظر او بود روانه شد

با هر گونه دفی که مهمانخانه چي در شناسائی حسین آقا مصروف دار

متاسفانه موفق نشد او را شناساند زیرا بر حسب دستور رفیق خود ح

آقاماند اشخاص علیل و بیمار نظوری سر و صورت خود را با شال گردن  
پیمچیده بود که بجز چشمهایش از صورت او چیزی دیده نمیشد.  
عبدالعلی خان جامه دان را مستخدم سپرده خود از پیش و حسین آقا  
در وسط و مدیر مهمانخانه از عقب و مستخدم ار متعاقب بطرف کربنی  
روانه شدند در آنجا این دو نفر جوان از مدیر مهمانخانه وداع کرده و  
به لوتکاچی اشاره کردند آنها را بطرف کشتی برد.



## فصل شانزدهم

خدا حافظ ؟

ماه با چهره دلفروز خود افق را رخشان و سطح دریا را درخشان ساخته - کشتی هائی که در مسافت يك ملى لنگر انداخته مانند اجسام مهيب و هيولای وحشت انگيز دقت نظر آدمي را بخود جلب میکردند ، نسیم ملایمی با هتزاز در آمده به برودت هوا افزوده و بك هوای لطیف و رقیقی را احداث میکرد بتوسط اشعه جهان افروز قمر انعکاس عبور لنگا که هیولائی معکوساً در روی آب تشکیل میداد اسباب مضحکه بود عبدالعلي خان دو عدد سیگار پیچیده از جیب بغل برون آورده و بعد از روشن کردن یکی را خود و دیگری را برقیق خود بخشید . حسین آقا که قریب دو ساعت صامت و ساکن بوده و از صاحبۀ عبدالعلي خان با مہمانخانہ چي فی خبر است و بر طبق دستور رقیق خود کلمہ حرف نزده همینقدر پرسید آیا خوشحال هستید .

ع - خیلی خوشوقت و خوشبختم .

حسین آقا - خواست از جزئیات و تفصیل وقایع مستحضر شود عبدالعلي خان بتوسط چند کلمہ فراقسہ باو حالی ساخت که موقع قضا ندارد و در کشتی قضیہ را برای او نقل خواهد کرد .

بفاصله يك ربع ساعت یاروزن بالنگای خود در مقابل کشتی «اسلامیہ» ایستاد و دونفر مسافر جوان بعد از ارائه تذکرہ عبور و سایر نشانها و

علامات تحصیل اجازه کرده بدرون کشتی داخل شدند. باروزن هم مزه خود را گرفته و سرعت هر چه تمام بطرف کربنی مراجعت نمود بلافاصله این دو نفر مسافر از اطراف کماندان کشتی احضار شده بعد از تحقیق و دقت کامل در حالات آنها که بکجا خواهند رفت، بار کجا میآید مرخصشان نمود که استراحت نمایند.

دو نفر جوان از اطاق کماندان خارج شده و سفارش طبخ غذا به مطبخ کشتی داد و يك اطاق پاکیزه و نفیسی را برای خوابگاه خود اختیار نمودند آنکاه در اطاق مخصوص خود رفته و بعد از جا بجا نمودن اشیاء و اسباب مسافرت در روی نیمکت‌هایی که وضع شده بود قرار گرفته عبدالعلی خان از نقطه که حسین آقا را دچار بهت و حیرت ساخته بود شروع به بیان تفصیل کرده و تا ورود خودشان بکشتی از مطالب و قضایا آگاهش ساخت. مخصوصاً از نقل ملاقات و مذاکرات با مدیر مهمانخانه حسین آقا خنده بسماری کرد. بعد از يك دو ساعت و صرف شام این دو نفر هر يك به دسر خواب خود آرمیده و صبح همان روز چهار ساعت قبل از ظهر کشتی سوت وداع را بلند کرده و تا کمال سرعت بطرف مادکوبه روانه شد در حالتیکه حسین آقا بواسطه تحصیل آزادی خویش دمبدم سر از روزنه کشتی بدر آورده مشاهده میکرد که از بندر انزلی دور و دور تر میشود تا آنکه کمرین آثار و آخرین علائم بندر انزلی از چشم او ناپدید شد و خود را در دریای بیکران مالک يك آزادی مطلق دید

## فصل هفدهم

### ضیافت — کشف اسرار

ما این دو نفر را میگذاریم که با کشتی عازم بادکوبه شده و خود مجدداً برشت مراجعت کرده و از احوال حاج محمد مهدی که در فصل سابق به بیع و شرای قند و شکر مشغول بود نفقدهی مینمائیم ، این معامله تا غروب امتداد پیدا کرد و بعد از فراغت و اطمینان بر اینکه يك نفع و سود خطیری از این معامله عایدش میشود کدورت آروز را فراموش کرده و حسبالمعول در اول شب حجره را بسته و بمنزل آمد اطاق پذیرائی مهمان امشب را واری کرده بجای نماز را گشاده و ادای فرض خداوندی نموده سپس بانتظار ورود مهمانان خود نشست

لحظه بعد دق الباب بانند شده بکنفر حاجی مفتخم با چند نفر دیگر که معلوم بود از طبقات تجار و هم مسلمان حاجی هستند بدرون اطاق وارد شدند — حاجی محمد مهدی بعد از استقبال شامانی از ورود آنها اظهار خوشوقتی و مسرت کرده و علاوه کرد از اینکه امشب در گرد یکدیگر هستند خیلی موجب خوشوقتی او خواهد بود — حاجی تازه وارد نیز از این حسن اتفاق اظهار مسرت نمود ، قبلالازم است ما بمعرفی حاجی جدید — الورود که يك رول مهمی در صحنه این مواصلت بازی خواهد کرد پرداخته و سپس مذاکرات آنها را شرح دهیم :

این حاجی محمد صادق و اصلاً اهل کرمان است که از بازده سال

قبل بواسطه رونق و رواج تجارت داخلی در رشت توقف کرده و دارالبحاره بهم رسانیده . سنش از پنجاه الی پنجاه و پنج چهره چین خورده او ثابت میکرد که کراراً دچار سوانح و ابلات شده و زحمات بسیاری در طریق تجارت کشیده مشارالیه به تنگ نظری و خست معروف بطوریکه با داشتن ثروت و مکنت همگنی معینا هیچکس را رسم مهمانی سفره خود ننشانیده با کبولت سن تمام امور زندگی خود را شخصاً از پیش میبرد چه بسا برای پاره حرکات ثنات کارانه طرف ملامت و توبیخ سایر هم کاران خود شده معینا ابداً در خط مشی و رویه زندگی خود تغییر نداده و همه اعتراضات را نشنیده میانگاشته اگرچه صورت طاهر و وضع تجارت مشارالیه کاملاً آراسته معینا در این مدت متمادی هیچکس موفق نشد که دست بدرون و صعیات حاجی محمد صادق برده وارد داخله او مطلع شود اصراری که مشارالیه در اختفای سرمایه خود داشت در نظر عوام مانده یکی از کسیه یا یکی از تجار متوسط تعبیر و تفسیر میشد - هرگز در هیچ محفل انسی حاضر نشده اول عروب هر روز درب حجره را بسته و بخانه میشتافت صبح زود روز بعد هم از خانه بیرون آمده و بعد از فائحه اهل قبور قبل از همه حجره خود را باز میکرد مذاکرات سیاسی با مصالح ملی و مملکتی در نزد او حکم برهات را داشنه و کمال بهرت از شنیدن آنها داشت تمام مذاکرات و محاورات او فقط در حدود ترقی و تزل تجارت سیر کرده و امدا به قضایای خارجی نمیرداخت .

بالجمله این حاجی پیر مرد که حظ زندگانی را در جمع آوری مال

و منال دانسته و هرگونه سختی و شدت را بر خود گو را ساخته از عیال خود دارای دختری است که از همه چیز و حتی از علوم ابتدائی و مقدماتی بیگانه و از وجاهت مادی نیز بی بهره بلکه روی مجدر دختر مشارالیهها همه کس را متنفر و از دلب خواستکاری متنبه میساخت دختر مزبور که به «مهر امیز» موسوم است اکنون قریب بیست سال از زنده کافی و عمر خود را طی کرده و بقول حاجی در پس شده عفت و عصمت نشسته و نه تنها از وضعیات دنیا آگاه نیست بلکه از طرز شوهر داری هم بکلی عاری و در این مدت توقف حاجی در رشت اولاً نظر به تنگ چشمی حاجی و ثانیاً بواسطه عدم لیاقت مهر امیز هیچ کس بخواستکاری دختره برنخواست و همینکه يك نفر زن مهر امیز را در حمام یا جای دیگر دیده و دانسته است که صیبه حاجی است لحظه دیگر کوس زشتی صورت و سیرت او را در همه جا کوبیده است حاجی محمد صادق در صد در آمد که بهر وسیله که ممکن است در تهیه يك نفر شوهر جهة دختر خود برآید چون دید با وسایل عادی ممکن نیست فکری بخاطرش رسیده و مجبور شد که از همین حالا جهیزیه دختر را تعیین و بوسایل غیر مستقیم عاوه را مستحضر سازد که شاید بطمع کثرت تمول و جهیزیه شوهر لایقی جهة دخترش پیدا کرده و خود را خلاص کنند این بود که از دوماه قبل مذاکره هشت هزار تومان جهیزیه و بیست و چهار باب دکان و سایر چیزهائیکه در فصول سابقه در طی مذاکره حاجی محمد مهدی با عیال خود شنیدیم برای جهیزیه مهر امیز تخصیص داده رفته رفته این خبر بسمع حاجی محمد مهدی تاجر

رسیده مشارالیه بطمع آنکه در این قسمت هم تجارتي کرده و ضمناً برای فرزند خود نیز همسری اختیار کرده باشد با کمال میل حاضر شد که حاجی محمد صادق داخل مذاکره و صلت شود حاجی محمد صادق ابله نیز همینکه از وضعیت حاجی آگاه شد دانست موقع استفاده رسیده بنا بر این این پیشنهاد را حسن استقبال نمود و شاید تا کبد میکرد که هر چه زود تر صورت وقوع و انجام بپذرد. همین ملاحظات اسمی بود که موجب نفرت حسین آقا را فراهم کرده و جدا امتناع نمود. و خلاصه در طی یکی دو ساعت مصاحبه حاجی محمد مهدی و حاجی محمد صادق از هر دری سخن عیان آمده و بالاخره منتهی بمذاکره و صلت شد. حاجی محمد مهدی تقدم در صحبت باز کرده بالهجه بشاشی گفت: واقعاً خیلی اسباب خوشبختی من است که موفق بوصول باجنبه عالی شده ام بقین میدانم انشاء الله این وصلت نتایج لیکو و درخشنده در بر خواهد داشت

حاجی محمد صادق - من در خوشوقتی جنبه عالی شریکم و از حالا بداشتن دامادی مانند آقا حسین آقا که همه کلمات مادی و معنوی آراسته و پیراسته است افتخار میکنم و امیدوارم اولین نتیجه این امر مبارك انجاء تجارتي و معنوی و بکامیابی ما بین بنده و جنبه عالی بشود. در همین دقیقه صدای درب حیاط بلند شده حاجی محمد مهدی خود را از اطاق بیرون افکنده بطرف دالان رفت درب بزرگ را باز کرده بدون انتظار با یکی از علمای معروف شهر رشت که از ذکر اسمش معذورم مواجه گردید این ملاقات ناگهانی و بدون مقدمه فوق العاده اسباب تعجب حاجی را فراهم



کرده و بعد از ادای سلام ملارا متذکر ساخت که مهمانی چند دارد و اگر هم مایل باشد و در همان اطاق تشریف فرما شود مزید افتخار است جناب شیخ هم متابعت کرده حاجی از متعاقب مشارالیه راهنمایی نموده تا بدرون اطاق داخل شدند از این ورود ناگهانی مهمان جدید سایر میهمانان به حیرت و تعجب افتاده زیرا ابداء مقتضی نبود که سلسله خارجی غیر از تبحار در آنجا وجود داشته باشد مع هذا آنها تصور کردند که شاید حاج محمد مهدی بنا بمقتضیاتی شیخ محترم را دعوت کرده در هر حال بعد از تعاطی تعارف نسبت به مهمان جدید الورد سایر مدعوین بسکوت مطلق گرفتار شدند.

صدای مهیب جناب آخوند که طنین انداز فضای اطاق گردید سکوت را شکسته چشمها و گوشها را بطرف خود متوجه ساخت - جناب شیخ از اینجا شروع بمطلب نموده و جمعی را که حاج محمد مهدی نیز از آن جمله بود از انتظار بیرون آورد.

اولا از این حسن اتفاق خیلی خوشوقتم که اولای داماد و عروس را در يك جا ملاقات میکنم زیرا مهمترین مذاکرات من راجع بوصلتی است که در بین آن دو وجود شریف جریان دارد فرط ارادت مندی که نسبت بجناب حاج محمد مهدی طول الله عمره دارم مرا محرك شد که در این موقع شب باینجا آمده و ایشان را از يك مطلب مهمی که دخالت کامل در امر موصلت دارد آگاه سازم و لازم است یقین بدانید که هیچ مقصود خارجی دیگر جز اثبات ارادت خود ندارم اینك روی سخن را بطرف جناب حاج

محمد مهدی نموده و بمشارالبه عرض مینمایم که « وصلت اجباری » صورت  
سرعی ندارد و مورث خسران دنیوی و اخروی است و السلام دیگر مطلبی  
ندارم و با همین اشاره مختصر شما مقصود مرا خواهید فهمید .

دهان ها همه از شدت حرارت و تعجب ناروانده و فی الحقیقه حاج  
محمد مهدی اصل مقصود را فهمید با يك اهجه خشن و خارج از نزاکت  
گفت آقا آقا چه میفرمائید ؟ یعنی چه ؟ شما چه میگوئید . وصلت اجباری  
کدام است بر فرض جنابعالی چه حق ....

جناب شیخ متانت را از دست نداده و با همان وقار اولیه و  
کلمات شمرده بدون آنکه از جواب حاجی دلشک شود مجدداً رشنه سخن  
را اتصال داده و گفت : جناب حاجی باید بدانید که من ابتدا مقصود  
شخصی ندارم بلکه در این اطلاعی که لزوماً بشما داده ام خواستم يك  
خدمت مهمی بجنابعالی بنمایم و میل نداشتم که تفصیل را توضیح دهم لیکن  
چون حرارت مغربی دارید میگویم شما نباید منعرض من بشوید بلکه  
باید موجبات عدم رضایت پسران را مرتفع سازید من ، قبل از آنکه  
خساراتی بطرفین متوجه نشود و این مطالب گوشزد خاص و عام گردیده  
و شما را مقتضی نماید محض خدمت شما ارادتم حکم کرد که سرکار را از  
این مسئله مهم آگاه سازم حال هر چه میل دارید بگوئید و بهرچه که  
تصمیم داده اید عمل کنید من ابتدا مانع شما نیستم و همین الان مرخص  
خواهم شد . این گفته مستعد شد که بر خواسته و رود لیکن حاجی محمد  
مهدی ملتفت خطای خود گردیده و دانست که این مسئله هنوز خیلی

مهم و محتاج به توضیحات کاملی است بنا بر این با لهجه دیگری از طرز جواب خود نسبت بجناب شیخ معذرت طلبیده و از معظم لد درخواست کرد که او را از کیفیت و شرح قضیه آگاهی دهد و ناو بگوید چگونه از عدم رضایت حسین آقا مطلع شده است

حاجی ان نقاضا را از آقا شیخ نمود در حالتی که عرق خجلت پیشانش را فرو گرفته و حس کرد که در بدترین موقعی در نزد پدر همراهی که از بی ملی حسن آقا بی اطلاع است مفضح و رسوا شده و رشته صورانش یکباره پاره گردیده سایر مدعوین از شدت تعجب نتوانستند کلمه نطق کنند تنها حاج محمد صادق که در وحشت و دهشت کمر از حاج محمد مهدی نبود از این سرعجیب خواست نحو بی مطلع شود او نیز خواهش خود را در توضیح و به شرح حقیقت قضیه به تلافی حاج محمد مهدی ضمیمه نمود. جناب شیخ مجدداً روی بحاجی کرد و گفت: به تنها من از بی میلی و عدم رغبت پسر شما در این مواصلت طاعم بلکه کلیه علماء اعلام و حتی عاقدین و محررین شرعیه هم از این فقره مسبوقند حاجی — بی اختیار فریاد کرد (وای این چگونه ممکن است آقا)

جناب شیخ — عجله نکنید در روز گذشته سی و سه فقره مراسله بایست شهری بعنوان تمام علماء شهر رسیده و همه متعهد المضمون است یکی از آنها اکنون در نزد من موجود است که اگر میل دارید بشما ارائه دهم حاجی — کو، کدام است پس نبود تردید دهید به نیم چیست کی نوشته است جناب شیخ — باز هم متانت را اردست نداده و از لعل لباده خود

یکی از همان مراسلات مخصوصی که مانند متحد المال بتوسط عبدالعلي خان در اطاق حسين آقا ترتيب داده شده بود بدر آمده بدست حاجي داد تمام مدعويں گردن كشيده چشمةها را . عراسله مزبور دوخته مضمون اين مکتوب همان بود که در فصول سابق شرح داده و متحد الهالي بود که حسين آقا در عدم رضايت خود از وصلت قريب الوقوع به علماء اعلام نوشته و ماعيناً در فصل ۱۲ مفاد آن را خاطر نشان نموديم .

بعد از قرائت اين مکتوب که همه حضار به تعجب و حيرت دچار گرديدند حاج محمد مهدي اصل مکتوب را براي تجديد نظر بدست لرزان خود گرفته در حالي که رنگ از صورتش بريده بود فریاد کرد: خير اين ممکن نيست خطي پسر من باشد - حسين آقا هرگز اين خط را ننوشته و ديگري مرتکب شده بله بله پسر من از اين مکتوب اطلاع ندارد او باين وسايل که موجب ابجاد افنضاح است تشبث نمي کند

شيخ - اگر خود او ننوشته لابد في اطلاع نبوده است .

حاجي - خير دشمنان من قصد مخصوصي در نظر داشته اند اين پيرنك را زده اند اما من آنها را تهقيب خواهم كرد هم اکنون خودم از حسين آقا تحقيق کرده و او را بخدمت شما خواهم آورد اين گفته و با کمال عجله و اضطراب از نزد مدعويں خارج شده . في محام باطابق عيال خود داخل گردیده و با صدای گرفته و لرزان پرسيد حسين کجا است ؟

مادر حسين آقا از اين سؤال في مقدمه و لهجه استفسار حاجي که سراره آتش از چشم و دهانش می باريد تعجب کرده پرسيد شما را چه

میشود و حسین را برای چه میخواهید ؟

حاجی - بتو این فضولیهها نیامده زود بگو حسین در کجا است .  
زن حاجی - او از امروز ظهر بیرون رفته و گفته است که امشب  
در جائی مهمانم و برای خواب هم نخواهم آمد  
حاجی - او حتی برای خوابیدن هم بمنزل نمیآید این که خیلی  
غریب است یعنی چه ؟

زن حاجی - همین است که عرض کردم او اعانت اضطراب شما چیست  
حاجی را درد سر شدیدی عارض شده و همینقدر نا کمال بی طاقتی  
گفت آه زحمت ما بیهود رفت این جمله برای عیال او بکلی مبهم بود و چون  
سابقه با این وقایع نداشت نتوانست چیزی بفهمد این بود که حاجی را بحال  
خود گذاشت . حاجی بعد از چند ثانیه فکر مجدداً بجانب مهمانان برگشته  
و گفت افسوس که حسین آقا امشب بجائی دعوت رفته و الا خودش را  
حاضر میکردم که بشاها ثابت کند او مرتکب انکار نشده .

شیخ گفت اعم از آنکه او خود نوشته یا دیگران شك نیست که  
پسر شما از این مواصلت رضایت ندارد .

حاجی از این صراحت کلام و رك گوئی آقا شیخ دلخور شده و  
گفت جناب آقا قصاص قبل از جنایت یعنی چه پسرم کمال افتخار و رضایت  
را برای این مزاجت دارد جناها لی محه مناسبت حاضر شده اید با این  
مذاکرات بی موقع بك امر خیری را بهم زنید .

شیخ - عجب شما ملتفت عرض من نمیشوید من گفتم که اشتیاق

من اینست که این وصلت هرچه زودتر انجام بگیرد و فقط بواسطه دوستی که با شما دارم خواستم جنابعالی را از جلو گیری این واقعه سوء آگاه کنم این درواقع خدمتی است که بشما تحویل میدهم نه خیانت آقایان حضار غیر از این است ؟ مدعوی همه يك مرتبه گفتند بلكه همینطور است که آقا میفرمایند و حاجی خیلی باید امتنان داشته باشند که قبل از وقت ایشان را مطلع ساخته اید .

جناب شیخ گفت من دیگر چون کاری ندارم مرخص میشوم و برای بعضی اوراد و اذکار که استمرارا در شبها دارم میروم مشغول به دعا گوئی باشم لیکن بشما سفارش میکنم که رضایت طرفین حقیقی شرط صحت عقد است و الا باطل خواهد بود . این جابه اخبار مخصوصاً آتش بجان حاجی افکنده با کمال خون سردی جواب وداع آقا شیخ را گفته و خود اگر اهلاً تا دم درب بزرگ از او بدرقه نمود آنکاه مجدداً نزد مهمانان خود آمده و نشست - سکوت مطلق فضای اطاق را فرا گرفته و همه حضار در حریت و تعجب بودند کاهی نیز محرمانه و بیخ گوش یکدیگر باهستیکی چند کلمه صحبت میکردند حاجی که ملتفت شد تمام نقشه بر هم خورده محض مغالطه و خلط مبحث مجدداً شروع بسخن کرده و گفت : آقایان . آقایان آیا شما تصور میفرمائید که پسر مر تکب این حرکت شده ؟ خبر اید امکان نیست .

یکی از حضار گفت خیلی عجب است - دیگری گفت باور کردن آن مشکل است - سومی علاوه کرد که حسین آقا يك جوان با کمالی است سایر

جواب ها یا تصدیقهای بالاتر هم از همین قرار بود .  
محمددا حاجی گفت بله بله پسر من کمال رضایت را داشته  
او خودش داوطلب وصایت با حاجی آقا بوده و خیلی با من مواسلت افتخار  
می نموده آنها ممکن است این حرکت را باو نسبت داد .  
حاجی محمد صادق که تا کنون ساکت بود گفت من هم خیلی در  
عجبم این مکاتیبی که شما و مرا مفتضح کرده از کیست ؟  
حاجی محمد مهدی که ظنش بطرف عبدالعلی خان رفته گفت من  
فهمیدم من دانستم چه کسی این نیرنگ را بازی کرده فردا همه خواهید  
شنید که چگونه مجازاتش می رسانم .

حضار با کمال بی حوصله گی رسیدند نام آن شخص چیست ؟  
حاجی - فردا معلوم خواهد شد - اگر چه حاجی یقین کرده بود  
که سر مشق این بازی را عبدالعلی خان داده ولی شك نداشت که پسرش  
محرک او شده و عدم رضایت او را بلك چنین حرکت بدی و داشت  
معهدا در صورت ظاهر نمیخواست که تمام گناه و تقصیر را بدوش حسین  
آقا وارد کرده و عبدالعلی خان را بی تقصیر جلوه دهد بنا بر این با کمال  
جدیت از طرف پسر خود دفاع میکرد که مبادا این نقشه بر هم خورده  
و شکاری که تازه میخواهد بدام افتد از چنگ رها شود - حاجی سعی  
میکرد که ابدا نظریات خود را اظهار نکرده و موقتاً بروی این وقعه سر-  
پوش بگذارد .

حاجی محمد صادق اگر چه از تشویش و حالت اضطراب حاجی محمد مهدی

آنچه را که لازم داشت استنباط کرده و فهمیده بود معینا برای آنکه هر وسیله که ممکن است موجب رضایت و اقبال حسین آقا بتوسط پدر و مادر و کسان خود او فراهم شود و حاجی را بیشتر تشنه و مشتاق نماید گفت :

البته جنابعالی مبداید که اشخاص محترمی برای خواستکاری صبیحه نموده نزد من آمده لیکن بعلى آنها را لایق ندانسته و جواب گفته ام نمیدانم این چه رشته ایست که مرا مجذوب شما و مفتون حسین آقا کرده و بعضی اظهار شما حاضر برای وصلت شدم لیکن البته وقتی احساس بی میلی از طرف شما بنمایم البته من هم رضایت نخواهم داد.

این کلمات اگرچه مثل نیشتری بود که قلب حاجی میرسید معینا چون از طرز کلام حاجی محمد صادق بوی امیدى میخواست تأثیر آن را فراموش کرده در جواب گفت خیر ابدا جنابعالی نباید پاره خیالات را بخود راه داده باشید زیرا بخود، مطمئنم که این حرکت ابدا از طرف بیسرم ناشی نشده و دیگری محرك این ترتیب بوده میل و رضایت بلکه رغبت و اشتیاق قاجار حسین آقا در این وصلت بکلی مرا از هر سوءظنی در حق او ممنوع میدارد.

و بالجمله تا زمان صرف شام که یکساعت دیگر بطول انجامید تمام مذاکرات مدعومین و دونفر حاجی در حدود همین مسئله بود و در بدم بیشتر آثار انقلاب احوال و تشویش در وجنات حاج محمد مهدی آشکار و واضعتر شده توجه حضار را بطرف خود جلب مینمود و ساعت بعد



نوکر حاجی اطلاع حاضر بودن شام را داده متفقاً با طاق دیگر رفتند بعد از صرف شام و چائی استیلای خواب و غلبه کسالت این مذاکرات را قطع کرده حاجی محمد صادق با سایر همراهان اجازه مرخصی طلبیدند که بخانه خود مراجعت نمایند. در این موقع گوئی حاج محمد مهدی از نطق و تکلم عاجز بود که بدون مذاکرات دیگر رضایت به تصمیم حاجی محمد صادق داده و محض همراهی با آنان تا بیرون در مشابعت نمود و در آنجا بعد از مراسم وداع علاوه نمود که امیدوار است همین دو روزه مراسم عقد و عروسی با بهترین شکلی اجرا شود و خواهشمند است که جناب حاجی هیچ گونه خیالی بخود راه ندهد بعد از رفتن میهمانان حاجی مستقیماً با طاق عیال خود روانه شده و محض ورود با طاق گفت: حاجیه خانم آیا میدانی که تمام نقشه ما بر هم خورد؟

— حاجیه نه من نمیدانم چه شده ساعت قبل که به تفحص حسین آقا باین اطاق آمدید پرسیدم جوابی من نگفتید مگر چه شده و چرا اینهمه مشوشید خدای نا کرده چه اتفاقی رخ داده که شما را بکلی پریشان نموده آيا ضرر و خساراتی شها وارد شده؟

حاجی — با کسیدن يك آه حیرت بار — لي لي بك ضرر جبران نا پذیر — مسئله وصلت بر هم خورد  
حاجیه — چطور و چگونه — این گفته نگاه خود را به دهان حاجی دوخت.

حاجی — از تمام تفصیل آمدن مدعوین ورود ناگهانی آقا شیخ و غیره

عیال خود را مستحضر ساخت.

حاجیه - انشاء الله این اتفاق اسباب ناس نمیشود علی الخصوص که میگوئید حاجی محمد صادق با این خیال اظهار امیدواری کرده و یقین میدانم این بازی را عبدالعلی خان در آورده والا این پسر که عجلش مبرسید بله بله یقین کار همان پسرۀ جوانمرك شده است که این فتنه را بر پا کرده!

حاجی - اکنون فهمیدی تویی ما خد از این پسرۀ طرفداری میکردی

حاجیه - صحیح است و درست میفرمائید من در اشتباه بودم

حاجی - حالا چه باید کرد؟

حاجیه - حسین آقا را بطلبید و از او این مسئلۀ الاستنطاق بکنید لابد

میتوان چیزی از او فهمید.

حاجی - این مطلب را نمیگویم اساساً تکلیف چیست؟

حاجیه - هیچ تکلیفی ندارید هنوز ورق برگشته و فقط يك سوء تفاهمی حاصل شده از برای این کار من محتاجم که يك دفعه دیگر حسین آقا را ملاقات کنم و از در دیگر در آیم که شاید این اشتباه برطرف شود واقعاً خیلی اسباب خفت است که اگر سر زبانها بیفتد که حسین آقا راضی نیست من از روز اول بشما گفتم که چرا اینطور با او مذاکره کردید تغییر شما با حسین آقا غلط صرف بود هر چه باشد شما باید مهربانی کنید نه تغیر و تندى مثلاً تشدد شما نسبت به عبدالعلی خان هم خیلی بی ربط بود اگر او مرتکب این کار شده محض تلاقی حرکتی بوده که شما در حق او نموده اید.

حاجی - اکنون کار از اینها گذشته و مسئله اهمیت پیدا کرده باید در فکر علاج برآمد ملامت و توبیخ حاصلی ندارد تو باید حسین آقارا ملاقات کنی و با مواعید بسیار او را ملزم سازی که اقرار کند این نوشتهجات را او خبر ندارد ضمناً باو وعده بده که من و تو از خیال وصلت با حاجی محمد صادق بکلی منصرف شده ایم واقعاً این توهینی است که نسبت بهما شده و نباید سهل گرفت آ با خوب ملتفت میشوی که چه میگویم ؟

حاجبه - بله فهمیدم و همینطور است که شما میفرمائید !

آنکاه حاجی اشاره کرد که لستر خواب او را بگسزانند زیرا محتاج باسراحت کاملی است چند دقیقه بعد حاجی در بستر دراز شد - آنشب نیز یکی از شب های بدی بود که بحاجی گذشت زیرا از شدت خیال و مالیخولیا نتوانست استراحت کنند در طلوع فجر حاجی از جا برخاسته سجاده عبادت را پهن به نماز و ادای فرایض و تذکار اورداد و اذکار خود مشغول گردید آنکاه سر سجده نهاده از خداوند درخواست کرد که این قضیه یعنی امر مواصالت را به نفع و سعادت او مقرون فرماید.

در این موقع خورشید جهات تاب سر از در پیچۀ ظلمت بیرون کرده و اولین اشعه دافروز خود را به قله جبال مرتفع هدیه فرستاد پس از صرف چائ و لقمه الصبح حاجی مزبور از خانه بعزم حجره بیرون آمد این نکته را لازم است توضیح دهیم که حوادث کلی و جزئی ابداً مانع حاجی نمیشد که از باز کردن حجره صرف نظر کند چنانچه غالباً در ایام تعطیلات عمومی و اعیاد مذهبی مشارالیه با منشی و مستخدمین بجزارتی خود در

حجره نشسته بداد رستند مشغول بود و بهترین تقریحات را در بازی تجارت میدانست. در این روز نیز حرص و طمع بهره و سود بطوری او را فرا گرفت که از اضطراب و قلق شب گذشته و ناراحتی آن صرف نظر کرده بدون خستگی و کسالت حجره خود را باز نمود.

بد بختانه و برخلاف انتظار میدید که همه آشنایان و دوستان او از مسئله وصلت و عدم رضایت حسین آقا سخن میرانند و مهم ترین خبری که در افواه عامه جای دارد همین مسئله است. این انتشارات که هر لحظه بتوسعه خود می افزود بیش از پیش موجب خفت حاجی را فراهم کرده و غالباً منعرض جواب احدی نمیشد بلكه مراجعه مختصر بدفاتر واردات و صادرات تجاری خود نموده تعلیمات مختصری به منشی خود داده مجدداً بطرف خانه روانه شد.

اگر اشخاصی بآداب و عادات حاجی آشنا بودند در این ایام فوق العاده تعجب میکردند چه عادتاً حاجی از اول آفتاب حجره خود را باز کرده ظهر جهت صرف نهار بخانه رفته و بلافاصله مراجعت می کرد غروب نیز درب حجره را می بست و بخانه مراجعت میکرد.

در ایام عادی ابتدا دیده نمیشد که حاجی در يك روز سه مرتبه بخانه برود و اگر چنین بود بلكه اتفاق مهمی او را مجبور میساخت اكنون و در ایام اخیر كثرت اضطراب او را ملزم میباید که در روز بیشتر از چهار مرتبه بخانه رفته و مراجعت میکند. از سیما و وجنات حاجی محسوس است که حوصله از او سلب شده و چندان دقتی باوضاع تجارتی ندارد.

و بامور تجارتی با نظر بی قیدی و بی اعتنائی مینگره. بهر جهت ورود حاجی بمنزل مصادف با سه ساعت قبل از ظهر بود مادر حسین آقا را صدا کرده از او پرسید که آیا تا کنون حسین آقا را دیده و صحبت کرده است یا نه ؟

حاجیه گفت خیر نا حال ملاقاتش نکرده ام سهل است که هنوز به منزل نیامده.

حاجی گفت شاید آمده و تو مطلع نشده ؟  
حاجیه - خیر هم اکنون من بهمارت اندرونی رفته و دیدم تمام اطاقها از بیرون بسته است.

حاجی - تا کمال اوقات تلخی گفت اه جوانمرك شده آخر کجارفته بشو هم نگفت که کجا رفته و در کدام خراب شده دعوت دارم ؟  
حاجیه - خیر خیر همه قدر بمن گفت که امشب در انتظار او نباشم و منتظر اجازه من نمانده از در بیرون رفت.

حاجی - آبا از صبح تا حالا کسی سراغ او نیامده ؟  
حاجیه - خیر هیچ کس - اما چه شد که شما حالا بمنزل آمدید این معمول نبود.

حاجی - آخر چکنم بازار هم که نمیتوانم مانم هر کس میرسد يك چیزی میگوید.

حاجیه - از چه بات - حاجی از همین مسئله کاغذها که دیشب آقا شیخ . . . . بمن نشان داد و این فقره بازاری شده و مفتضح شدیم خدا

این پسر نه اهل و نه خلف ما را بکشد که مایه خفت من شده است  
لا اله الا الله عجب گرفتار شدیم !!

حاجیه — عجله نکنید مضطرب نباشید انشاء الله تمام کارها بر  
وفق دلخواه و مرام انجام میشود بصحبت های بازاری مردم عوام اعتنا نکنید  
حاجی تا نزدیک ظهر در منزل مانده در این سه ساعت توقف خود  
هر لحظه بهزاران خیال و اندیشه دچار شده و گویی سروش غیب او  
را بیک وقعه ناگواری متذکر میسازد بالاخره نهار را زودتر از معمول  
روزانه صرف کرده و با کمال بیتابی بطرف حجره خود روانه شد دو آنجا  
هم از حالات حسین آقا استفسار کرده گفتند کسی او را ندیده و نمیدانند  
بکجا رفته ..

روز باختر رسید و خبری از حسین آقا تحصیل نشد هر لحظه بر  
اندیشه و خیالات حاجی افزوده ناچار شد جدا حسین آقا را تعقیب  
کند بنابراین در صدد افتاد بهر وسیله که ممکن است خبری از او تحصیل  
نماید در اول شب تمام مکان و اشخاصی را که میدانست با حسین آقا  
رابطه دارند جستجو و تفحص نمود کمترین خبری نتوانست بدست بیاورد  
همچنین عیال حاجی نیز تا یکساعت از شب رفته خدمه و نوکرها  
بنقاط مختلفه شهر فرستاده و بهیچوجه موفق به تحصیل نتیجه نشد و فرستادگان  
با کمال یاس مراجعت نمودند و جواب منفی آوردند  
حاجی روی بعیال خود نموده و گفت آیا کجای نمیکنی که او فرار  
کرده باشد یا خدای نکرده بلائی سرش آمده باشد ؟

حاجیه - نه برای چه این خیال را بخود راه دهم او محتاج بفرار نبود  
حاجی - باین حال عقیده من اینست که اکنون توانیم حسین آقا را  
در رشت پیدا کنیم .

حاجیه - خیر اینطور نیست او چند شب بود که در منزل تنها  
مانده و اکنون که بدور رفقای بد اخلاق خود جمع شده است محض آنکه  
گوشش از شنیدن مذاکرات راجع بامر خیر راحت باشد سرگرم اختلاط  
با آنها شده و با اصطلاح خود مان جای دنجی بدست آورده و شاید هم  
اکنون در زاویه یکی از باغهای خرم و با طراوت رشت مشغول عیش  
و نوش باشد .

این جواب را حاجی نااندازه مقرون بصحت دانسته و موجب این شد  
که از اضطراب و تشویش حاجی کاسته شود امشب نیز مانند شب گذشته  
بجای خیلی بد گذشت دیشب اگر تصور نمیکرد که حسین آقا ممکن است  
فرار کرده باشد امشب اقلاً دچار تردید شده است باین در بستر  
خواب تصمیم قطعی نموده که فردا تمام روز را صرف تفحص و تجسس  
حسین آقا نموده و او را برای اینکه چرا دو روز غیبت نموده و موجب  
اضطراب جمعی را فراهم کرده گوشمالی دهد همینکه روز نمایان شد فوراً  
از خانه بعزم تفحص احوال حسین آقا بیرون آمده و قاهره باینسو  
و آنسو دوندگی نموده نه تنها خود را بلکه چند نفر از مستخدمین  
و شاگردان را هم بجانب حسین آقا فرستاد متأسفانه کسی خبری از او  
تحصیل ننمود .

تنها از اداره کارگذاری کسب اطلاع نمود که دو روز قبل طرف عصر حسین آقا را با عبدالعلي خان در آنجا دیده اند که با اتفاق از کار گذاری خارج شده و نمیدانند که یکجا رفته اند.

بر یقین حاجي افزود که عبدالعلي خان حسین آقا را فریب داده و با او بطرفی مسافرت کرده اما تعیین بخط سیر آنها برای او دشوار بود. طرف عصر شاعۀ فرار حسین آقا بایک نفر از دوستانش مشهور شهر شده و مسئله عدم رضایت حسین آقا از وصلت که دیروز و پریروز صبح و در نوزان عامه شده بود فراموش گردید همان وقت يك نفر فایتون چی بنزد حاجي آمد و گفت گرچه من حسین آقا و عبدالعلي خان را نمی شناسم لیکن دو نفر جوان باین شکل و صورت ( که نشانیهای آنها را داد ) پریروز عصر بدرشکه من بازلی رفتند و انعام گرانی هم بمن دادند.

حاجي فهمید که دو نفر رفیق بازلی رفته اند و نزد خود فکر میکرد که شاید برای تفریح و گردش مسافرت بازلی کرده باشند و هم امروز مراجعت خواهند کرد لیکن درشکه چی علاوه نمود که درشکه مرا در خارج شهر نگه داشتند بعد از یک ساعت دو نفر نوکر مقداری اثاثه و غیره بدرشکه من نهاده و همان لحظه این دو نفر مسافر که گو یا باشما قرابت دارند بدرشکه من سوار شده و من آنها را تا پیره بازار بردم از آنجا به بعد اطلاعی ندارم.

فکر جدید حاجي مجدداً ضایع و باطل شده نزد خود گفت اگر مقصود به تفریح بوده بردن و حمل اسباب و اشياء و مخفی داشتن درشکه



درین راه لازم نبوده آری یقین من شد که فرار کرده اند اما بدست آوردن آنها خیلی آسان است فردا صبح هر دوی آنها در رشت حاضر خواهند بود لیکن باز يك فکر جدیدی از برابر نظر حاجی عبور کرده که در واقع این خیال اخیر بکلی او را مشوش ساخت آن فرار آنها بطرف روسیه بود که در صورت وقوع در میان ملکات وسیع روسیه با سهولت مسافرت دستگیری این دو نفر کار آسانی نبوده و تمام زحماتش عظیم می ماند همان لحظه به تلفون مخانه رفته و از شريك خود در انزلی جوایای احوال حسین آقا شد مشارالیه جواب داد که بهیچ وجه ایشان را ملاقات نکرده و خبری ندارد در طی تلفون حاجی علاوه کرد که حسین آقا مقداری از جواهر و نقد مرا برداشته فرارا بانحدود آمده لهذا تا کید کرد که بفریفت در جستجو برآید و هرگونه خبری که تحصیل کرد فورا اطلاع دهد یکساعت از شب رفته تلفون انزلی خبر داد که تمام شهر را تفحص کرده در این ایام کسی حسین آقا را در انزلی ندیده و مطمئن باشید که او بانزلی نیامده است

## فصل هجدهم

### تفحص گمشدگان

هرگونه شبهه و تردید از حاجی برطرف شده و یقین قطعی حاصل نمود که حسین فرار کرده شعله سود و زبان وصلت بکلی از کله اش پریده و با خود خیال میکرد که عجالتاً باید از مسئله موصلت صرف نظر کرده و در جستجوی پسر، درآمد و چون دانست این اقدامات مختصر، برای بدست آوردن حسین آقا کافی نیست و خودش هم از ترتیب و وضعیات دوائر نظامیه و حکومت بی اطلاع و نمی تواند موفقیت حاصل کند لهذا لازم دید که يك نفر از وکلای عمومی و یکی از اشخاص زبردست را تهیه و با مخارج خودش لیکن بوسیله او با رعایت دستور و کیل مزبور حسین آقا را تعقیب نماید بنا بر این بقوریت رقعۀ جهة یکی از وکلای معروف رشت که مهابت و زبردستی او در نزد همه مشهود بود نوشته و مشاورالیه را دعوت کرد که امشب بقدر نیمساعت قدم رنجبه فرموده و در منزل تشریف بیاورد زیرا يك وقعه مهمی برای او حادث شده و مساعدت فوری آن وکیل معظم خیلی محتاج است.

بعد از فرستادن این رقعۀ خودش نیز هر کس را در مد نظر او بودند مراجعه و آنها را از فرار حسین آقا آگاه ساخت. ما یکساعت بعد حاجی و وکیل معظم را در خانه حاجی محمد مهدی می بینیم که در پهلوی یکدیگر قرار گرفته و از فرار حسین آقا صحبت میدارند حاجی فقط از

مسافرت حسین آقا که به تحریک عبدالعلی خان واقع شده صحبت کرده و از ذکر علل و جهت خود داری نموده علت فرار را فقط بد کسر دلتنگی حسین آقا قناعت نموده.

وکیل مشارالیه قول قطعی داد که اقدامات مجددانه در این خصوص بعمل آورده و با هر وسیله که ممکن است آن را دستگیر خواهد کرد.

حاجی - اگر به داد کوبه رفته باشند چه میکنند ؟

وکیل - توسط قونسولگری روس دستگیری آنها را تقاضا خواهم کرد

حاجی - بالاتر چطور مثل شاید تفلیس ؟

وکیل - البته بی زحمت نخواهد بود و باید متحمل اشکالاتی شد

لیکن سرکار نباید در این قضیه ملاحظه نفع و صرفه تجارت را کرده از مخارج آن مضایقه فرمائید .

حاجی - در این فقره خیلی دلتنگ شده و بیشتر از رک گوئی و

صراحت کلام وکیل ملول گردید پرسید مخارج این کار چیست ؟

وکیل - تقریباً یکصد تومان و این در صورتیکه است آنها در بلاد

کوبه متوقف باشند و اگر تفلیس و بالاتر رفته باشند همین درجه مخارج

آن بالاتر خواهد رفت .

حاجی - با نهایت تعجب یکصد تومان خیلی است یکصد تومان

برای چه ؟

وکیل - من قبل از وقت نمیتوانم برای شما صورت حساب بنویسم

بعد از خاتمه و انجام این خدمت آنوقت شرح محاسبه آن را برای شما

خواهم نکاشت هفتاد تو مان آنرا باید نقداً تحویل کنید و الا بدیگری رجوع فرمائید. اگرچه مخارج این کار صد تومان نبود مع هذا چون مدتها بود وکیل مشارالیه منتظر موقع و فرصت استفاده از حاجی آقا بود و از نخست و تنگ چشمی حاجی آقا اطلاع کامل داشت اکنون که موقع دستش آمد با کمال صراحت و بدون تملق و مجاز این پیشنهاد را مینماید. حاجی آقا - آخر معاودت دادن دو جوان برای چه یکصد تومان خرج دارد دو صوئیکه خرج سفر آنها نیز بعهده خودشان است آقای وکیل! جنابعالی خیلی بی لطفی میکنید و من منتظر نیستم.

وکیل - عرض کردم که برای بنده کمتر از این میسر نیست و در مقابل هفتاد تومان وجه نقدی که بمن میپردازید سی تومان سند خواهید سپرد که بعد از موفقیت بانجام کار فوراً کارسازی دارید من هم بشما قول میدهم هر وسیله که دست رس داشته باشم این دو نفر را که یکی پسر شما و دیگری را که نمیدانم برشت وارد کنم.

حاجی - لا علاج تسلیم شده و گفت آ یا بمن قول قطعی میدهید و نوشته خواهید سپرد که تخلف نکنید.

وکیل قلمدان را پیش کشیده و تعهدنامه دائر بر معاودت دو نفر فراری نوشته و نزد حاجی آقا گذاشت حاجی بعد از قرائت و رقه قرار داد، باطاق دیگر رفته و بعد از مدتی شماره پولها هفتاد تومان پول سفید نزد وکیل آورد و گفت اکنون بشرافت قول و عهد شما مطمئنم امیدوارم هر چه زود تر اقدام کنید که رشته کار از دست نرود.

وکیل - دیگر سایر ترتیبات باخود من است و امید وارم رضایت شما را در خاتمه این امر بطرف خود جاب کنم اکنون وکالت نامه را نوشته و بمن بدهید - حاجی نیز قلم و کاغذ گرفته و وکالت نامه دائر بر فرار حسین آقا و عبدالعلی خان و سرقت آن دو نفر نوشته وکیل سیرد وکیل پس از اخذ ورقه وکالت خدا حافظی کرده کیسه پول را در زیر عبای خود گرفته بیرون رفت گوئی روح و نفس حاجی در کیسه بود که وکیل همراه خود برده بود زیرا بعد از رفتن وکیل حاجی بنای دیوانگی <sup>میداد علی الخصوص ربی رحمی و بی انصافی</sup> گذاشته و به کائنات فحش میداد علی الخصوص ربی رحمی و بی انصافی و کلا که اینها چه قسم اشخاصی هستند که ذره رحم و انصاف در قلب آنها وجود ندارد، مرده که بی مروت برای يك کار دو پولی صد تومان از من گرفت خدا اینها را بکشد که بجز تضع حقوق مردم مقصودی ندارند و خوب و بدشان در فکر جیب بری هستند!

ما حاجی را در این حالت میگذاریم و وکیل را تعقب میکنیم که مشارالیه مستقیماً با اداره نظمیه رفته بعد از ارائه وثبوت وکالت عرضحالی بشرح ذیل داد:

« عبدالعلی خان پسر حاجی محسن اهل تفلیس حسین آقای پسر  
 « حاجی محمد مهدی تاجر را تحرك شده و مقدار مهمی پول و جواهر همدمی  
 « یکدیگر از منزل حاج محمد مهدی سرقت کرده و بازاری رفته اند  
 « وکیل مزبور تقاضا میکند دو نفر فراری مذکور را تحت الحفظ برشت  
 رجعت دهند»

اداره نظمیه فوراً در صدد تفحص و تحقیق بر آمده بوسیله نظمیه ازلی موفق به کشف در شبکه چپ ثانوی شده و استنطاقی که از او بعمل آمد این بود که سه شب قبل از این دو نفر جوان را رو بروی مهیاخانه نمره ۳ پیاده کرده و انعام گرافی علاوه بر مزد و اجرت خود گرفته است طرف عصر این خبر بداره نظمیه رشت رسید و رئیس نظمیه بداره کارگذاری و قونسولگری روس مقیم گیلان داخل مذاکرات رسمی گردیده و بدفاتر مسافین صادره اداره کارگذاری مراجعه نموده با سبورت (پته عبور) عبدالعلی خان و حسن خان را که برای مسافرت بروسیه تحصیل کرده بودند ملاحظه نمود رئیس نظمیه تعیین کرد که مقصود از حسن خان همان حسین آقا است که نظر بیاره بیس بیخی ها عبدالعلی خان اینطور صلاح دانسته که ناهش را مکتوم و مستور بدارد.

از این کشفیات که چندان موجب زحمت نشد و کیل حاجی خیالی مسرور بود که خود بزحمت و مشقت بیفتاده و بروی کشف کرده که این دو نفر جوان عجالتاً به بادکوبه رفته اند با جدیت و تعقیب وکیل همان شب دو فقره تلگراف بعنوان قونسول ایران و روس از طرف دوائر مربوطه مخاره شد که تحقیقات کامله نموده این دو نفر را تحت الحفظ ازلی و رشت معاودت دهند ضمناً به کاندان کشتی که حامل آنها خواهد بود اکیداً قدغن کنند که این دو نفر را از تلاق با یکدیگر ممنوع دارد و چنانچه اشخاص فراری مذکور به نقاط نزدیک بادکوبه مسافرت کرده باشند آنها را با قوه مخصوص و عادی جلب کرده و مراجعت دهند هر گاه بسایر

ولایات بعیده روسیه رفته اند تعلیمات لازمه بوسیله تلگراف بنمایندگان  
رسمی آن نقاط در دستگیری آنها صادر نمایند و لازم است مفاد این احکام  
متحد المضمون بفوریت نامه بموقع اجرا گذاشته شود .

این دو ورقه تلگراف در روی دو ورقه هارک دار نوشته شده یکی  
بامضای قونسولگری روس و دیگری بامضای کارگذاری ایران بتلگرافخانه  
فرستاده شدند که مخایره شود .

\* توضیح آنکه شخص کارگذار بنا بیک فقره شغل خصوصی به طرف  
طهران مسافرت کرده و امور اداره کارگذاری بمعاون مشار الیه رگذار  
شده است و دارای همان اختیار و رسمیتی است که شخص کارگذار از  
نقطه نظر اداری دارا بوده است .

## فصل نوزدهم

( تفقدی از مسافری )

اکنون خود ما با اتفاق قارئین گرام قدمی بطرف کشتی که مسافری جوان ما با آن رهسپار شده اند گذاشته و در مقام احوال پرسی آنها بر میائیم . همانطور که رئیس مهمانخانه نمره ۳ در ضمن صحبت با حسین آقا گفته بود کشتی مزبور بعد از بیست و چهار ساعت بواسطه خونی هوا و سکونت دریا بنزدیک بادکوبه رسید مناظر زیبای شهر بادکوبه از دور نظر مسافری جوان ما را جلب کرده و تأثیرات مخصوصی آمیخته با بهجت و خوشوقتی در آنها تولید میکرد تمام این اوقاتی که فراوان ما در کشتی بودند بمذاکرات متفرقه و خوش گذرانی صرف شده خصوصاً حسین آقا که کان میکرد از دنیای پراز زحمت و مشقت بیک عالم دیگری قدم نهاده تمام احساسات و افکار یأس انگیز سابق را فراموش کرده پدر و مادر و مسئله وصلت را کان لم یکن می پنداشت اگرچه حسین آقا چندین سفر به باکو رفته و بوضعیات آنجا آشنا بود مع هذا عمارات و قصور عالیه و مناظر نزهت بخش و تفرجگاه های دلگشای آنجا تا این حد توجهش را بخود جلب ننموده بود .

بواسطه سرعت سیر کشتی مناظر با شکوه باکو بانها نزدیکتر میشد نارفته رفته کشتی در توقفگاه خود لنگر انداخته و از طرف کریها کرجی - های بادی برای آوردن مسافری و اشیاء آنها حرکت کردند . عبدالعلی



خان و حسین آقا یعنی این دو جوان مسافر بدون هیچ حادثه و اتفاقی سالملاً بخشی پیداده شده و اشیاء خودشان را بتوسط حمای که حاضر بود بخانه یکی از دوستان نقل کردند - عبدالعلی خان بواسطه کثرت آمد و شد بباکو چند نفر دوست صمیمی برای خود تهیه نموده و غالباً با آنها وارد شده و خوش گذرانی نموده است اکنون نیز باتفاق دوست عزیزش راه یکی از کوچه های پر پیچ و خم بادکوبه را گرفته بعد از طی قدری مسافت بجای یک عمارت متوسطی رسیدند از وضع خارجی و نظافت عمارت معلوم بود که صاحب منزل یکی از اشخاص خوش سلیقه به تراکت و باکیزکی علاقه مفراطی دارد . بعد از زنگ اخبار جوان خوش سیمائی بسن خود آنها بیرون آمده با عبدالعلی خان معانقه کرده و با حسین آقا دست داده باکمال صمیمیت و اشتیاق آنها را بدرون خانه بردطرز پذیرائی صمیمانه آن جوان واقعاً حسین آقا را مجذوب و مقنون خود ساخته از همان لحظه مهر و محبت او را بیادکاری قبول کرده بعد از چند دقیقه عبدالعلی خان رفیقش را بصاحب خانه که موسوم به ( آقا بالا ) بود معرفی کرده و همچنین او را به دوست خود شناسانید در ضمن معرفی روی سخن را بطرف آقا بالا کرده و گفت که این دوست ابرائی من برای یک شغل مخصوصی بشهر شما وارد شده و خواهش میکنم هر اندازه لطف و محبت نسبت به من دارید در حق او نیز مضایقه فرمائید .

آقا بالا هم با تعظیم سر جواب داد که ابدأ محتاج بسفارش نیست و حتی الامکان از خدمتگذاری در حق رفیق عزیز او و دوست جدید خودش کوتاهی نخواهد کرد .

بعد از صرف نهار واستراحت کامل این سه نفر باتفاق جهة تفریح و تفرج بیرون آمده به باغات و خیابان ها و سایر نمایشگاه های عمومی رفته طرف غروب به تیار <sup>چری</sup>ی که اعلاش امروز بدیوار ها منصوب و از يك پيس اخلاقی عالی حکایت میکرد و علاوه میکرد که با ماهر ترین آکتیتهای روسی و بهترین آرتیست های گرچی و قفقازی بازی خواهند نمود بنا بر این این سه نفر رفیق موافق پس از تحصیل بلیط به تیار رفته خاتمه آن تا چهار ساعت از شب گذشته امتداد حاصل نمود.

مجدداً این جوانان بمنزل رجعت کرده و بعد از صرف غذا هریك با فراغت خاطر به بستر خواب آرمیدند. فردا صبح عبدالعلی خان به دوستش اظهار کرد چون مدتی است که از نفلیس خارج شده و از ملاقات پدرش محروم مانده اکنون که به باد کوبه آمده اند خوب است باتفاق تا مدت یک هفته بطرف نفلیس عزیمت نمایند.

عبدالعلی خان جواب داد که حسن اخلاق و سیره آقا بالا بطوری مرا مجذوب و مفتون خود ساخته که باین زودی مفارقت آن بر من تحمل ناپذیر است.

عبدالعلی خان بیش از این اظهاری نکرده دست حسین آقا را گرفته متفقاً بمنزله آقا بالا آمدند و تصمیم خود را اظهار کردند که تا مدت يك هفته از باد کوبه غیبت خواهند کرد و ضمناً مواظبت و محارست حسین آقا را اکیداً به آقا بالا توصیه کرده و از او خواهش کرد که کاملاً موجبات تفریح حسین آقا را مهیا نماید. بعد از صرف نهار به گار واه آهن رفته

و بلیط را گون تحصیل کرده و با اولین ترن بجانب تفلیس عزیمت نمود و در حین خدا حافظی آدریس خود را برقای خویش داده و از آنها خواهش کرد که هرگاه اتفاق یا حادثه سوئی روی دهد بوسیله تلگراف او را مستحضر دارند. عبدالعلی خان با کمال اطمینان و خرمی خاطر برای دیدار پدر و اقوام خود عازم تفلیس شده و حسین آقا نیز در ظل مصاحبت دوست جدید روزها و شبها را در کمال آزادی و خرمی که از هر جهت موجبات رضایت خاطر او فراهم بود بسر میبرد.

## فصل بیستم

### سوء اتفاق

چهار روز بعد از ورود آنها بیاد کوبه و دو روز بعد از عزیمت عبدالعلی خان بطرف تفلیس طرف عصر که در یکی از خیابان های معروف باکو این دو نفر رفیق جدید قدم میزدند بیک نفر مأمور قواصولگری ایران مصادف شده اگر چه مأمور مزبور نگاهی بانها کرده و بدون کلمه حرف از آنان دور شد اما هنوز بیست قدم نگذشته بود که با کمال تعجیل بطرف آنها مراجعت کرده رسید که کدام يك از شما عبدالعلی خان هستید

آقا بالا - هیچ يك

مأمور - اسامی شما چیست ؟

آقا بالا - من آقا بالا این آقا حسین آقا ۱

مأمور - این بهتر شد زیرا مأمور ایشان نیز هستم .

آقا بالا - مأمور یعنی چه ؟ چه مأموریتی دارید ؟  
مأمور - نمیدانم هیتقدیر حکم دارم که ایشان را به قونسولخانه  
ایران ببرم .

آقا بالا مگر ایشان مقصرونند ؟  
مأمور - نمیدانم ممکن است خودتان از اداره قونسولگری تحقیق کنید  
حسین آقا که در این مذاکرات سکوت اختیار کرده بود بواسطه  
فرط ذکاوت و هوشمندی منتقل شد که علت احضار او بقونسولگری فقط  
برای تعقیبی است که از طرف پدر او بعمل آمده اگر چه خیلی دلتنگ  
شد از اینکه چرا آقا بالا نام او را ذکر کرده لیکن بعد منتقل شد که  
آقا بالا از علت مسافرت او بی اطلاع بوده و جهت نداشته که اصراری  
در اخفای اسم او داشته باشد .

مأمور - آقانان چرا معطلید . اگر چه با سرکار ( روبرف آقا  
بالا ) کاری ندارم و فقط مأمورم که این رفیق دیگر را ببرم لیکن هرگاه  
مایلید باتفاق ایشان تشریف بیاورید مانعی نیست .

آقا بالا - حکم شما کجاست ؟  
مأمور - حاضر و ارائه داد مفادش این بود دارند این حکم مأمور  
است که حسین آقا پسر حاجی محمد مهدی رشتی و عبدالعلی خان پسر . .  
تفایسی را بقونسولخانه دولت علیه ایران جلب نماید در صورت امتناع  
اشخاص مزبور از متابعت مأمور موظف است که با مساعدت نظمیه شهر  
دو نفر مزبور را اجباراً بقونسولخانه حاضر نماید .

آقا بالا - من نمیکذارم شما رفیق را بقونسولخانه ببرید - من خود حاضرم که بشنوائی باتفاق شما آمده و جواب ایشان را بدهم .

مأمور - در اینصورت تصدیق مفرمائید محتاج به اقدامات دیگری هستم که خارج از زاکت است و گفتم که من مأمور شما بیستم و در حکم من ابدآ اسمی از شما قید نشده طرف سؤال و جواب من این آقا است در حالتی که ابدآ نار امتناع در ایشان نمی بینم چنین نیست آقا ؟

حسین آقا - بله همینطور است من حاضرم .  
مأمور - پس فرمائید که بیش از این وقت ما مذاکرات بیهوده صرف نشود .

آقا بالا - خیر خیر شما باید بروید .

حسین آقا - دانست که آقا بالا از فرت غیرت و همت نمیخواهد رفیق خود را باین آسانی تسلیم کند اما افسوس که از سابقه واقعه بیاطلاع است . بنابر این با آهنگ مخصوصی گفت غنیمت اسرار شما بی حاصل است زیرا من در هر صورت مجبورم بقونسولخانه بروم .

آقا بالا - خیر لازم نکرده من از طرف شما رفته و علت احضار شما را تحقیق خواهم کرد .

حسین آقا - بنده محتاج به علت احضار نیستم زیرا خود قبل از وقت میدانم .

مأمور - آفرین رهوش و قریحه شما که جوان آرام و ملایمی هستید حسین آقا بمأمور - شما را چه وقت در بی جلیب و پیدا کردن من هستید

مامور — تاویخ حکم نشان میدهد که از دیروز صبح .  
حسین آقا — آیا کسی هم مامور دستگیری من است ؟  
مامور — بلی دونفر دیگر اکنون بفرمائید برویم که مدتی است  
در کوچه معطل شده ایم .

حسین آقا و مامور با اتفاق آقا بالا که اصراری داشت رفیقش را تنها  
نگذارد بطرف قونسولگری رفتند . تا ورود به اداره قونسولگری حسین  
آقا صامت و ساکت بود و فکر میکرد که چرا با رفیقش به تفلیس نرفته  
تا اکنون دستگیر مامورین قونسولگری نگردد و لحظه بعد فکر میکرد  
در تفلیس هم دستگیری او امکان داشته با الجملة این پیش آمد را از قضا  
و قدر و بخت بد خود دانسته و پدر را از صمیم قلب لعنت میفرستاد در  
ورود به اداره قونسولخانه مامور این دونفر را بقراول نظامی سپرده خود  
برای عرض راپرت راه پرییچ و خم بالاخانهای قونسولگری را گرفته و ده  
دقیقه بعد مراجعت کرده این جوان را بحضور قونسول ایران برد .  
قونسول — آیا شما حسین آقا پسر حاجی محمد مهدی ناجر رشتی هستید  
حسین آقا — بله صحیح است .

قونسول — پس باید همین امروز در تحت محافظت مامورین مخصوص  
به رشت مراجعت کنید

## فصل بیست و یکم

### سلب آزادی و تبعید

حسین آقا - بچه حکمی حضرت عالی آزادی بنده را سلب میفرمائید

قونسول - بحکم قانون و مبادی رسمی.

حسین آقا - آیا در حکم واصله تصریح نشده که بچه تقصیری

مجموعم مراجعت کنم آیا مقصر سیاسی هستم یا نه ؟

قونسول - از تقصیر و گناه شما کاملاً اطلاع ندارم همینقدر میدانم

که شما بجرم سرقت مظنون شده اید.

حسین آقا - از این حرف مرعش شده فریاد کرد آقای قونسول

چه میفرمائید ؟ آیا من سرقت کرده ام ؟ آیا ممکن است من دزد باشم ؟!

قونسول - نمیدانم و بمن مربوط نیست که از شما استنطاق کنم شما

باید برشت رفته و براءت ذمه از آنجا تحصیل کنید لیکن این رفیق دیگر

شما کیست آیا عبدالعلی خان همین است ؟

آقا بالا - خیر بنده عبدالعلی خان نیستم و دوست این آقا هستم. آقا

بالا از این مذاکرات در ترس و وحشت فرو رفته و از جبهه‌ئی گناه حسین آقا

ادراک کرده که او بکلی از این تهمت مبرا است لیکن باز از اظهار تعجب

و اضطراب نمیتوانست خود داری کند که چگونه در عرض چند دقیقه

آزادی يك نفر از دوستانش سلب گردیده و به چنین تهمت ناگواری گرفتار

شده است .

حسین آقا - که در مقابل قونسول به سکوت نزدیک به بهت دچار شده بود مجدداً روی سخن را بطرف قونسول کرده و گفت :

آقای قونسول ! آیا واقعاً شما هم من سوء ظن حاصل میکنید ؟

قونسول - من باین سؤال شما نمیتوانم جواب مکفی بدهم بر قرض سوء ظن یا حسن ظن من ابداً مفید و مضر بحال شما نیست .

حسین آقا - آقای قونسول این يك تهمت وحشت انگیزی است يك نسبت مهبی است و نشرافت من لطمه وارد میکند همینقدر برای اسکايت من بفرمائید آیا حضرتعالی هم مرا خیانتکار پنداشته اید ؟

قونسول - با لهجه آمرايه گفت : آقای حسن آقا ! شما گفتم که من چون هیچگونه سابقه در علت احضار شما ندارم از اظهار عقیده ممنوعیم و تصدیق نکنید که پیشگوئي و خبر دادن از مغیبات برای من میسر نیست و همانطوریکه گفتم سوء ظن یا حسن ظن ابداً مفید و مضر بحال شما نخواهد بود دیگر اصرار شما بیحاصل است .

حسین آقا - پس اقلایفرمائید بسرقت چه چیزی متهم شده ام ؟

قونسول - از قرار معلوم پدر شما مدعی است که ازال او سرقت کرده اید .

علت اصرار حسین آقا این بود که در عرض راه یا قبلای هرگونه فکر و خیالی در دستگیری خود اگر میکرد تنها مسئله دچار شدن باتهام سرقت را هرگر کان نمیرد و واقعاً در این موقع اگر خود داری فوق العاده او نبود یقیناً در محوطه قونسولگری خود را مسموم یا انتحار میکرد آنگاه



دست بروی پیشانی گذارده مانند اشخاص متفکر منظر میآمد لیکن لحظه بعد قطرات اشکی از گوبه های سرخ فامش عبور کرده و بر روی زانوهایش میچکید معلوم میکرد که این جوان بیچاره مشغول گریستن است.

قونسول را از مشاهده این حال رقت دست داده و او را از گریه باز داشت و باو میگفت ایشاء الله امر سوء تفاهمی در این کار حاصل شده و بهمین زودی برائت ذمه شما حاصل خواهد شد.

حسین آقا در حالتی که نمیتوانست از اشک های گرم چشم خود جلو گیری کند با آهنگ رقت انگیزی جواب داد: آقای قونسول! آما من حق ندارم پدری را نفرین و لعنت کنم که برای جلب پسر متوسل باین اتهامات شرافت بر نداشتند. آقای قونسول آما شما بر بی گناهی من رحم نمیکنید؟ پس من بدبختم؟ آری من از اول عمر بیچاره و بدبخت بوده ام و اکنون هم در بدبختی خواهم مرد. آه ای خدا! ای کسی که از اعماق ضمیر بیچارگان آگاهی، ای کسی که موجودات متنفس در مواقع شدت هم و غم به تو رو آورده و ذات مقدس تو را بیاری میطلبند. آما بر بی گناهی من گواه و شهادی؟ آه ای خدای داد گر جزای بدکاران را چه وقت خواهی داد. و کیفر خیانتکاران را چه موقعی خواهی فرمود؟ آرا دی بهترین مواهب و عطایای تو است. آما تو می بینی که چگونه بزرگترین مواهب تو را بابت نوع ظلم و جور مخصوصی از من میستانند.

آه ای خدا نواز شرح حال و حمیقین احوال مطلعی و بر بی گناهی

من گواهی پس در ماندگان را دست گیری کن و بدکاران را به مجازات برسان.

در این مدتی که حسین آقا به شکوه از پدر و نیایش با ایزد متعال مشغول بود قطرات اشک که از تار تار قلبی آقا بالا حکایت میکرد سرعت نامه از گوشه های چشم این دوست با وفا میریخت گوئی او نیز در قلب بی آایش خود بدعا و نفرین حسین آقا آمین میگفت قونسول را نیز رقت دست داده و دچار يك سكوت غم انگیزی گردید.

لیکن اخرا الامر شخص قونسول با این کلمات فیلسوفانه سکوت را شکسته و حسین آقا را مخاطب ساخت: من اکنون از دائره رسمیت خارج شده و بتو میگویم ای فرزند عزیز من. غم خور و اندوه بخور راه مده دست خدا همیشه همراه بیچارگان است قلب و ضمیر من بر یکناهی تو گواهی میدهد. اشک چشمت که واقعاً از دل سوزناکت مانند خون میریزند شاهدند که بتو ستم شده - لیکن تو امید مباحث که خداوند تو را حفظ خواهد کرد.

تغییر لهجه قونسول و رقت قلب او نا اندازه مایه تسلی و امید - واری حسین آقا شده دستمالی از جیب برون کرده اشک چشمت را پاک نموده با صدای لرزانی گفت:

آقای قونسول! اکنون چه وقتی برای عزیمت من معین میفرمائید قونسول - همین امروز با کشتی بستی.

حسین آقا - بسیار خوب اطاعت میکنم. آنگاه روی آقا بالا رفیقش

که او نیز مانند اطفال مشغول گریستن بود کرده و گفتم: <sup>۱۱</sup> آهای رفیق عزیزم تو چرا گریه میکنی؟ براندوه و تأثرات قلب حزینم میافزائی - من کمال خبیثت و شرمساری از محبت و وفاداری تو دارم - افسوس که دست و روزگار مهلت نداده به تلاقی محبت های تو قیام کنم من امروز برشت خواهم رفت - و اگر بعد از این ملاقات ما مسرشد حلالم کن من همین امروز از تو بخشاش میطلبم . و برای تو يك سعادت و خوشبختی بی نهایی را از خدا آرزو میکنم . آری تو لایق آن هستی که زنده و سعادتمند باشی . من تصور نمیکنم بعد از این زنده بمانم زیرا افتخار حیات در آزادی است که از من سلب شده . و يك چنین زندگی سنگینی است بهتر اینست قطع شود . آیا می دانی مرا بچه اتهامات هراس آوری متهم میکنند . آه این پدر من است که نامن چنین می کند - او است که نهال آرزو و آمالم را قطع مینماید بگذار چنین باشد خبر مرگ با حیات من نزدی نتواند رسد اکنون منوقعم که حقوق دوستی را از گردن من برداری من بهر خاطره هائی که با خود میبرم همان وفاداری و ثبات عهد تو است . امیدوارم تا کمال خوشبختی سالهای دراز زندگی کنی - از تو متوقعم که عبدالعلی خان را از بعید من آگاه ساخته و تاسف مرا از احضار او خاطر نشان کنی و علاوه نمائی که اگر ملاقاتش موفق شدم دیدار ما بقیامت خواهد افتاد در مقابل این بیانات دلسوز آقا بالای جوان مجز گریه شدید کاری نداشت بالاخره قونسول او را مخاطب ساخته و بدو گفت که دیگر چون کاری ندارد با دوستش و داع کرده و خارج شود انگاه این دور فراقی جدید تا تأثر مخصوص

اشك‌های چشم خود را نثار یکدیگر ساخته و هریک بوسه و دایع از یکدیگر برداشته آقا بالا با کمال اکراه دوست عزیزش را در اطاق قونسول گذارده و خود خارج گردید. همان ساعت این جوان غیرتمند تلگراف ذیل را نوشته و خود بتلگرافخانه برد « تفلیس کوچه ایوان نمره ۱۸ عبدالعلی » « خان حسین آقا توسط مامورین نظامی قونسولگری ایران دستگیر و » « برشت اعزام شد و بمن گفت تاسف او را شما خاطر نشان بنمایم دور » « نیست سرکار هم احضار شده باشید آقا بالا » این جوان که اکنون دنیا را فراموش کرده است میل بخوردن و تغذیه هم ننموده بعد از مخاברה تلگراف مجدداً بحیاط قونسولگری آمده و منتظر دوست عزیزش ماند که يك بار دیگر او را ملاقات کرده و تا کشتی بدرقه اش نماید. دو ساعت بعد از ظهر حسین آقا با سیمای گرفته و ملول و جبههٔ پژمرده با سه نفر قراول یا متحفظ از پله های قونسولخانه بزیر آمده و بطرف کرپی روانه شدند مسافری عموماً بکشتی داخل شده و انتظاری نداشتند این بود که بمحض نزدیک شدن بکشتی حسین آقا يك وداع ناووی با آقا بالا کرده و آخرین کلماتی که آقا بالا از حسین آقا شنید این بود که مرا فراموش مکن سپس بدرون کشتی داخل شد.

مستحفظین هم توصیه قونسول را راجع بمرافبت و محافظت نامه از حسین آقا به کاندان کشتی ابلاغ نموده و مخصوصاً تاکید کردند که حسین آقا از ملاقات با هر کسی ممنوع است. این جوان را در همان لحظه به يك اطاق خلوت و نظیفی جای داده و راه معاشرت هم کس را با او مسدود

ساختمند چند دقیقه بعد سوت حرکت کشتی بلند شد .  
کماندان کشتی باطاق این جوان داخل شده تمام لباس های او را  
تفتیش کرده و چیزی که دلیل ر سوء قصد باشد بیافت . کشتی بحاجت  
انزلی رهسپار گردید لیکن جز صدای چرخ و موتور و موجات دریا هیچ  
چیز دیگر حسین آقا نمیتوانست شنیده و مشاهده کند .

مواطبت کماندان کشتی بدست محسین آقا بالاخره به سخت گیری  
منتهی شد . زیرا تمام آزادی مخصوصی او را از قبیل گردش در سالون  
کشتی و تفرج و غیره از او سلب کرده بودند و بالاخره او مانند يك  
مقصر سیاسی با يك محبوس جنایتكار در تحت مراقبت مخصوصه در یکی  
از اطاق های کشتی منزل داشت . کماندان کشتی که خود شخصاً مواظبت  
حسین آقا را عهده دار بود ابدأ میل بداشت بمذاکرات متفرقه از تأثرات  
محبوس جوان بکاهد .

بواسطه همین سخت گیری چندین مرتبه حسین آقا در همان کشتی  
بخیال خود کشتی افتاد لیکن مشاهده کرد که هیچ گونه وسایل اتحسار  
برای او موجود نیست بعلاوه دقت و مواظبت مخصوصه کماندان کشتی  
بطوری است که کوچکترین حرکتی موجب سوء ظن او میکردد پس در  
این صورت بجز گریه و زاری کاری نداشت کماندان نیز چون میدیدد میل  
این محبوس جوان در گریستن ابدأ ممانعتی نمی نمود . خوب است بیشتر  
موجب تأثر خوانندگان را فراهم نکرده و از جزئیات احوال ملالت آور  
حسین آقا در کشتی صرف نظر کرده و هممنقدر بگوئیم که شام شب راهم

میل ننمود که صرف نماید. کماندان هم اصراری نداشت و او را بحال خود وا گذاشت.

شب، بواسطه نا راحتی خیال نتوانست استراحت کند. اگر چه در بستر بود معیناً لحظه چشم بر هم نکذاشت. کشتی با کمال سرعت سیر میکرد. و همینکه آفتاب طلوع نمود از جا برخاسته بخود پرداخت که بواسطه بیخوابی شب و ناراحتی خیال رنگ صورتش بکلی تغییر کرده و قواش تحلیل رفته — واقعاً چنین بود، زیرا در همین یک شبانه روز تغییرات محسوسی در چهره حسین آقا پدیدار شده بود — محض تجدید قوا لقمه نانی بدهن گرفته و آنوقت از کماندان کشتی خواش کرد که به او اجازه بدهد تجدید هوایی کرده ناسطح کشتی بروی. اگر چه کماندان خواست اجازه ندهد معیناً اصرار و الحاح حسین آقا او را به رقت آورده با خود به بیرون برد لیکن این تجدید هوا طول نکشید زیرا کماندان دوباره دستش را گرفته و باطاق محبس خود برد.

طرف ظهر بود که دیده بان خبر داد منظره انزلی از مسافت سه فرسخی پیدا است این خبر بیشتر موجب تشویش و تأثر حسین آقا را فراهم کرده و یقین کرد که فقط چند فرسخ بین او و یک بدبختی دهشتی مسافت است در این خیال کماندان کشتی باو گفت که تقریباً دو ساعت دیگر از حبس در کشتی خلاص خواهید شد و منتظر بود که این بشارت مسرت خصوصی در محبوس جوان تولید کنند لیکن برخلاف انتظار مشاهده کرد آنفتگی غریبی عارض حسین آقا شده و معلوم است که توقف در کشتی را

بورود انزلی و رشت ترجیح میداده است .

یکساعت و نیم بعد از ظهر همانروز کشتی توقف خود را در بندر انزلی بوسیله سوت اعلام کرده و حسین آقا که در اطاق کشتی از مشاهده همه چیز ممنوع بود اکنون بواسطه همهمه مسافریں و توقف کشتی فهمید که به بندر انزلی وارد شده لیکن در این حال سز کاندان کشتی از او دست بر نداشته و او را از اطاق خارج ساخته و با خود بعرضه کشتی برد .

(بارکاس) های کوچک و لتکاهای فراوانی از بندر بحساب کشتی میآمدند که مسافرین و محمولات آنها را پیاده نمایند مفتشین کمرک درلب کربنی ایستاده و مشغول تفتیش بار های کمرکی بودند — بعد از خروج تمام مسافرین و محمولات آنها که بیشتر از دو ساعت دیگر بطول انجامید کاندان کشتی با دو نفر از مستخدمین لباس تمیز خود را پوشیده و حسین آقا امر کردند که با آنها از کشتی به بارکاس نازل شود — در این مدت که مسافرین و محمولات آنها را از کشتی ببارکاس و لونکا نقل میدادند حسین آقا مطلقاً سکوت کرده و تنها در فکر خود بود هر ازان قلم اندیشه و خیال او را فرا گرفته و مجالی برای تماشای قال و قیل مسافرین ناونمیداد در این موقع نیز باشاره کاندان کشتی متفقاً ببارکاس کوچک اتمال یافتند وقتی که بارکاس بطرف خشکی و ساحل میرفت کاندان بحسین آقا گفت عنقریب شما را نزد حاکم انزلی خواهم برد و از محاطت و محارست شما خلاص خواهم شد ولی همنکه خدمت حکومت رسیدیم تعریف خواهم کرد که شما يك محبوس آرامی بوده اید . طولی نکشد که مسافرین از بارکاس

بخشکی پیاده شده و بجانب دارالحکومه عازم شدند. حاکم انزلی بوسیله تلگراف قونسولگری دولت علیه ایران مقیم مادکوبا از ورود حسین آقا مطلع بود بعد از حصول اجازه کاندان و حسین آقا متفقاً بنزد حاکم که شخص پیر مرد و مسن بنظر میآمد رسیدند. بعد از ادای تعارف معموله واقعاً همانطور که کاندان بحسین آقا گفته بود بحاکم عرض کرد: که این مکتوب را (از بغل بیرون آورده و تقدیم نمود) با این محبوس قونسولگری دولت علیه بمن سپرده بشمارسانم و خیلی خوشوقتم از آنکه زحمت بسیاری برای این محبوس متحمل نشده ام زیرا این جوان بالمره ساکت و آرام بود. چند دقیقه بعد کاندان از حضور حاکم مرخص شده و بی کار خود رفت. حاکم انزلی که حاجی محمد مهدی را مدتهاخت نسبت به پسرش سخت گیری نکرده و همینقدر امر نمود که مشار الیه را در یک اتاقی محترمانه حبس نمایند تا برشت اعزام شود همان لحظه تلگرافی بحکومت کابلان و اداره نظمیه رشت مخابره و ورود حسین آقا را اطلاع داده و علاوه کرد که هم امروز قبل از غروب به رشت روانه خواهد شد.

همان روز دو ساعت بغروب حسین آقا را بتوسط دو نفر آژان نظمیه برشت فرستادند و یکساعت و نیم از شب محبوس جوان ما بداره نظمیه رشت وارد گردید در حالتی که اگر کسی بدیده دقت در سیاهی حسین آقا نظر میکرد آثار نومیدی و یاس از حیات را بخوبی مشاهده می نمود اگر چه در وقت عبور از رشت به انزلی یک مسرت مخصوصی از این داشت که آزادانه بطرف روسیه رهسپار میشود همین جهت در کوچکترین



چیزهایی که در اطراف راه جلب دقت و تماشای او را مینمود خورده. بینی میکرد لیکن بالعکس در موقع مراجعیت از کثرت غم و اندوه بهیچ چیز توجه نکرده و همان انزلی و رشتی که در نظرش آنهمه زیبا و قشنگ بود اکنون به بدترین شکلی در نظر او جلوه مینمایند. ما لازم نمیدانیم که در این ایام اخیر از شرح حالات حاجی محمد مهدی استفسار کنیم زیرا تمام اوقات او با خطرات و بردشانی مخصوصی که در مدت عمر نظیر آن راندریده بود گذشته فعلا مادر حسین آقا همینکه از فرار فرزندش مطلع شد بنای بیقراری را گذاشته آنوقت فهمید چه گوهر پرفیمتی را از دست داده است.

همان شب بحاجی اطلاع رسید که پسرش را تحت الحفظ برشت وارد کرده اند و اکنون در نظمیۀ توقیف است. اما همینکه دانست که عبدالعلی خان پچنک نیامده خیلی متأسف شد که چرا دستگیر نشده تا تلافی حسین آقا را باو به نماید. لیکن حاجی در اشتباه بود زیرا این مقصر نافی هم با کمال میل و برای خود برشت نمیآمد. آری جذبۀ دوستی و محبت بین حسین آقا و عبدالعلی خان بطوری در میان این دو وجود داشت که عبدالعلی خان راضی نشد رفیقش را در محبس نظمیۀ نیز تنها بگذارد و تفصیل آن بقراری است که اینک شرح میدهیم.

## فصل بیست و دوم

عبدالعلی خان

همینکه تلگراف آقا بالا دائر به دستگیری و تبعید حسین آقا به عبدالعلی خان رسید فوراً نزد بندد رفته و او را متذکر ساخت که یکی از دوستان عزیزش به بلیه دچار شده و او ناجار است که فوراً بایران مراجعت کند. و چنانچه خودش نزود اجباراً او را احضار خواهند کرد.

پدر معزی الیه که درست نقطه مخالف حاجی محمد مهدی بود با اینکه مدتهاست از دیدار پدر محروم بوده معذاً باو اجازه بازگشت داده لیکن عبدالعلی خان از حقیقت قضیه پدر را بی اطلاع گذاشته و مطلب را بیک شکل مناسبی که موجب هیچ گونه اضطراب پدر نشود اظهار نمود و این مسافرت را فاقد هر گونه اهمیت و یک سفر عادی نشان داد.

سه روز بعد از ورود به تفلیس و ملاقات دوستان و کسان خود مجدداً سوار قطار راه آهن شده خود را به بادکوبه رسانید لدی الورود آقا بالا را ملاقات نموده از کیفیت مسافرت و طرز دستگیری حسین آقا کاملاً استعلام نموده شب را در منزل آقا بالا متوقف صبح روز بعد تنها بقونسونخانه رفت بعد از ملاقات قونسول باکمال صراحت عشار الیه گفت هیچ گونه اقداماتی برای دستگیری عبدالعلی خان لازم نیست زیرا آنرا منم و باکمال اشتباق حاضرم که هر چه زود تر بجانب رشت و انزلی مسافرت کنم این درست در موقعی بود که حسین آقا وارد رشت گردیده

یعنی دو روز با او فاصله داشت .

قونسول از خبر تمندی او تعجب کرده و گفت : چه نکته شما را محرک میشود که اینطور بالصراحه حرف زده و عمدا خود را به مهلاکه می افکنید ؟

عبدالعلی خان - شدت علاقه و دوستی با حسین آقا - بی گناهی از تهمت مرا تحریک میکند که فوراً بجانب رشت بروم لیکن آنکه فرمودید مهلاکه من مخاطره نمی بینم بلکه مهلاکه در اینست که من تعلل در مراجعت با نرزی کرده رفیق عزیزم دادم کسی بیفتد که نجات او غیر مقدور یا اقلادشوار باشد .

قونسول که از این محاضر جوانی و صراحت لهجه عبدالعلی خان بیشتر دو تعجب بود و هیچ گونه آثار بیم و خوفی در او مشاهده نمی نمود گفت : کجا ندارم این عجله نتیجه خوبی برای شما داشته باشد عبدالعلی خان - همینطور است اگر چه شتاب و عجله اساساً مورث ندامت و پشیمانی است . مهذا مصالح من کاملاً مقتضی این عجله می باشد

قونسول - بسیار خوب پس شما فردا برشت روانه خواهید شد .  
عبدالعلی خان - خیلی ممنونم و امید وارم حضرتعالی تمام مساعی و اهتمامات خودتان را در سرعت اعرام بنده بکار ببرید .

قونسول - آری در تقلیس تلگراف رسمی ما شما ترسند ؟  
ع - خیر فقط يك فقره تلگراف خصوصی آنها را از طرف یکی از دوستان

ق - آ باشما به اداره نمایندگی قونسولگری دولت علیه ایران نرقید  
ع - خیر من احضار نشدم و در تفلیس کسی مرا نطلبید.  
ق - شما باید امشب در قونسولخانه باشید که فردا حرکت کنید  
آ یا راضی میشوید ؟

ع - باین حرف جوابی نداده و با سر اظهار اطاعت نمود .  
غروب امروز قونسول ایران دست گیری واعزام عبدالعلی خان را  
در تعقیب تلگرافات سابقه بحکومت گیلان داد . عبدالعلی خان فردا صبح  
از باکو بجانب انزلی حرکت خواهد کرد .  
در اینجا خوبست که داخل نظمیه رشت شده و از حالت حسین  
آقا استعلام نمائیم .

## فصل بیست و سییم

### استنطاق در نظمیه

در پیش گفتن که حاجی محمد مهدی عمداً راضی شد که پسرش امشب  
در نظمیه توقیف باشد او تصور میکرد که اداره نظمیه تابع میل و هوس  
او هستند هر زمان بخواهد حبس یا آزادی حسین آقا را نقاضا کند در  
حالی که قضیه بر خلاف این بود زیرا وکیل حاجی عرض حالش را به  
سرقت دو نفر جوان که موسوم به عبدالعلی خان و حسین آقا هستند داده  
و اداره نظمیه مجبور است که این مسئله را جدأ تعقیب نماید . فردا صبح بوکیل  
حاجی اخطار شد که برای محاکمه و استنطاق با پسر حاجی محمد مهدی

حاضر شود - اشب هم در نظمیه بحسین آقا خیل بدگذشت زه را حوامای  
پریشان او را از استراحت باز میداشتند او تصور نمیکرد تا این حد بدترش  
او را فشار داده و سخت گیری کنند اما همینکه فهمید این پدر او است  
که او را به محبس نظمیه افکنده و با تهمام سرقت گرفتار ساخته و دوست  
عمیش را از او جدا کرده و او را بوصلت اجباری محبور میسازد فکر  
انتقام را در محبسه خود حاضر کرده و تصمیم قطعی نمود که بعد از استخلاص  
از محبس با خود با پدرش را ممدوم سازد

چهار ساعت قبل از ظهر وکیل حاجی برای محاکمه در اداره نظامیه  
حاضر شد و حسین آقارا نیز بپای میراستنطاق روند .

حسین آقا هیچکس به سوژه رای - ژال و جواب یا استنطاق خود  
قبلا حاضر نکرده بود و مصمم شد که رطب - ژال همه را از روی حقیقت  
و راسی جواب گوید در جواب پرسش مستنطق که جبهه فرار شما چه  
بوده ، حسین آقا تمام قضیه ( و ملت احمداری ) را من البدو الی الختم شرح  
داد و علاوه کرد که بواسطه اضطراب و ناجاری محبور فرار شده راجع  
مسئله سرقت که وکیل ادعای نمود حسین آقا پرسید چه مدرکی در  
دست دارید .

وکیل - سرقت مال پدر مدرک لازم ندارد مدرک هاست که شما  
شبهه مقداری جوهران و اشیاء قیمتی از صندوق پدرتان برداشته و بدون  
اطلاع احدی توسط رفیق خودتان بد کرده در وعی بنام حسن خان تحصیل  
کرده و روسیه رفته اید .

استنطاق وکیل و حسین آقا مدتی بطول انجامید و وکیل مشارالیه دلائل و اسناد صحیحی بر صحت ادعای خود در دست نداشت مفعلاً مذاکرات خود را بروی مغلطه و خلط مبحث گذاشته جلسه دوم استنطاق به بعد از ظهر محول گردید.

در جلسه ثانی وکیل عارض محض آنکه مدت حبس حسین آقا بطول میانجامد و از این راه استفاده دیگری از حاجی بنماید اسنادی اقامه کرد که اشیاء مسروقه را فراریان با خود برده و در کبف و چمدان حسن آقا که در باد کوبه میباشد مخفی است. مجدداً از طرف نظریه بمقامات لازم مراجعه و تلگراف لازم بباد کوبه مخبره شد که اشیاء و اسباب حسین آقا را که اکنون در منزل آقا بالا است از او دریافت و با اولین وسیله بر پشت بفرستند. واضح است که تا ورود چمدان و کشف حقیقت چند روزی وقت لازم بود و در این مدت حسین آقا حتماً در حبس میباشد زیرا کیفیتی نداشت که ضمانت داده از حبس خارج شود. شاید خواهش مایل نبود تا قبل از خاتمه قطعی استنطاق و اثبات بی گناهی از محبس آزاد گردد.

در این دو روزه وکیل حاجی محمد مهدی اطمینان میداد که بنا بمصالح و مقتضیات لازم است حسین آقا در نظمه باشد تا متنبه شده و قدر شما را بخوبی بداند حاجی نیز تا کمال بی صبری انتظار خاتمه استنطاق را داشت و قلباً نزد خود منفعل بود که چرا نسبت سرعت به پسر بیگناهی داده و اتهام دروغی باو بسته. لیکن از طرف دیگر نمیتوانست این

مسئله را آشکار نماید زیرا آنوقت خود بجای حسین آقا گرفتار حبس  
نظمیه میگردد - همینقدر دلخوش و مطمئن بود که دو روز دیگر  
پسرش خلاص خواهد گردید و بعد از استخلاص حسین آقا از نظمیه  
اورا يك جوان مطیع و آرامی خواهد دید که بدست و پای پدر افتاده و  
از حرکات سابقه خود عفو و اغماض میطلبد این بهترین انتقامی بود که  
يك پدر میتواند از پسر خود تحصیل کند !!

خوب است زحمت کشیده تفقدی از حال عبدالعلي خان بنائیم که  
دو روز قبل از باکو حرکت کرده مشارالیه در میان کشتی بر خلاف  
حسین آقا هیچ گونه اندیشه و ناراحتی خیال نداشت و اگر گاهی دچار  
فکر میشد برای این بود که مبادا سوء اتفاقی جهت دوست عزیزش رخ  
داده باشد و او نتواند مساعدت نماید . و حاضر شد که اگر در قضیه فرار  
استنطاقی پیش آید خود را محرك حسین آقا معرفی کرده و اورا بكلی بي  
تقصیر نشان دهد و غیر از این يك رشته افکار ، خیالات دیگری بخود راه  
نمیداد . بدون هیچ سانحه و سوء حادثه در تحت نظر و مراقبت کاندان  
کشتی بازرئی وارد شده و نزد حاکم انزلی معرفی گردیده همانطور مانند  
محبوس اولی بجانب رشت اعزام گردید .

شب بعد بحسین آقا خبر دادند که عبدالعلي خان را برشت آورده اند  
او اول باور نمیکرد لیکن بواسطه تواتر خبر که اکنون در نظمیه محبوس  
است حسین آقا خیلی تعجب کرد که چگونه خود را باین سرعت برشت  
رسانیده یا خود بخود بمخاطره افتاده است .

اگر ملاقات این دو نفر رفیق ممنوع نبود حسین آقا همین الان رفیقش را در آغوش گرفته و از وفاداری و ثبات قدم او شکر گذاری میکرد. اثاثیه سفری و چمدان عبدالعلی خان و حسین آقا بفاصله یک ساعت بعد از ورود محبوس دومی به نظمیہ رشت واصل گردید. رئیس نظمیہ عبدالعلی خان را در اطاق دیگری منزل داده و باو گفت که از این حبس موقتی ملول و دلتنگ نشود زیرا فردا نتیجه استنطاق معلوم خواهد شد. خبر ورود عبدالعلی خان به نظمیہ رشت که بحاجی محمد مهدی رسید حس کینه و انتقام او بحرکت آمده و راضی بود که يك قسمت از دارائی خود را داده و او را مجازات برساند اما افوس که نظم و ترتیب دوائر نه چنان بود که جریانات خود را بر طبق میل و هوس حاجی قرار دهند.

خلاصه فردا بر طبق اطلاع اداره نظمیہ وکیل عارض برای محاکمه و عبدالعلی خان هم در پشت میز استنطاق جلوس نمودند استنطاق عبدالعلی خان نیز شبیه مهمان استنطاق حسین آقا بود اول از مهمت سرقت شروع کرده و چون دلایل و اسناد صحیحی در دست نبود از اثبات ادعا عاجز ماند لیکن بزرگترین دلیلی که برای صحت ادعای خود اقامه کرد تحریک حسین آقا و فرار او و تغییر اسم بود بنا بر این ما يك قسمت از دوسیۀ استنطاقات آنها را اقتباس کرده و ذیلا درج مینمائیم.

مستنطق — برای چه شما اسم حسین آقا را در تذکرۀ عبور حسین خان قید نموده اید.



ع - محض آنکه کسی مطلع نشود و نداند که حسن خان همین حسین آقا بوده .

مستنطق - در صورتیکه شما سرقتی نکرده بودید برای چه بدون اطلاع همه کس فرار کردید و هیچ کس را از قصد خود آن خبر ندادید .  
ع - مسافرت ما ابداً مربوط با تهم سرقت نیست بلکه راجع به وصلت اجباری است و موضوع آن را اغلی از آقایان اهالی رشت با اطلاعند  
مستنطق - شما بچه مناسبت خود را علاقه مند به این وصلت نشان دادید .

ع - فرط دوستی و شدت محبت که فیابین من و حسین آقا علاقه داشت مرا حقاً وادار کرد که دو صدد استخلاص او . بر آیم .  
مستنطق - پس شما محرك فرار او شده اید .

ع - چه جای انکار که علاجی برای استخلاص او غیر از این نیافتم  
مستنطق - شما برای چه بدون اطلاع پدر و مادر او قصد تحريك و فرار را تقویت نمودید .

ع - البته اگر پدر و مادر و کسان او مطلع میشدند جلوگیری کردند در این صورت لازم بود این نیت از همه مستور بماند  
مستنطق - از وقتن بباد کوه چه نظریه داشتید ؟

ع - قصدم این بود که بنفای دور دست روسیه برویم چنانچه او را وادار به مسافرت تا تفلیس کردم موافقت نمود

مستنطق - پس شما بالصراحه اقرار میکنید که محرك فرار حسین آقا شما بوده اید .

ع - بلی انکار ندارم لیکن این مسئله ابتدا مربوط بقضیه اتهام نیست  
سایر استنطاقاتی هم که بعمل آمد تقریباً بهمین ترتیب بود استنطاق  
عبدالعلی خان خیلی مفصل بود تا حسین آقا بهمین جهت از تعقیب حسین آقا  
صرف نظر نموده و فقط بحبس و توقیف محترمانه او قناعت کردند . مدت  
حبس حسین آقا پانچ روز و از عبدالعلی خان به يك هفته طول کشید  
تا در طی این مدت اداره نظمیه باستنطاقات آنها مراجعه نموده رأی  
قطعی را صادر کرد . حسین آقا اجباراً ملتزم شد که بعدها باید نهایت اطاعت  
از پدر و مادر خود نموده و در صورت تخلف بمجازات شدید دچار خواهد  
شد . ورقه التزام را حسین آقا با نهایت بی قیدی و خون سردی امضاء  
کرده و با اداره نظمیه سپرد در چند روز حبس خود روز بروز حالت ضعف  
و انکسار بر او غلبه میکرد . مزاجش از سلامت منحرف و روی به  
نقاهاست و کسالت گذاشت و جز بقدر لزوم چیزی نمی گفت و از برای مزاج  
خود چیزی نمی طلبید گویا او تصمیم کرده که بواسطه عدم رعایت حفظ -  
الصحه خود را در محبس نظمیه هلاک کند . اگرچه در ایام اخیر حاجی  
محمد مهدی همه روزه از پنج الی شش دفعه جهت استخلاص پسر خود به  
نظمیه آمده و بوسائل مختلفه متوسل میشد لیکن اداره نظمیه رسماً بخاطر  
نشان او نموده بود که تا خاتمه استنطاق و صدور رای استخلاص حسین  
آقا غیر مقدور است

## فصل بیست و چهارم

اثبات بی گناهی - استخلاص از حبس

بعد از آن عهد و التزام حسین آقا را از حبس خارج کرده و با دو نفر آزان بخانه خودش فرستادند مادر و اقوام و يك عده کثیری از زنهای دیگر گاهم درب او را استقبال کرده بعضی اظهار مسرت از دیدار او نموده و بعضی دیگر که مادرش نیز از این جمله بود از ضعف بنیه و مزاج و بر آشفتنکی حالت او خیلی مشوش و هراسناک شدند

حسین آقا را باطاق مخصوص خودش بردند لیکن ابداتوجهی به هیچ کس نمی نمود گوئی در کابوس یایک بهت عمیقی دچار است - و ابدارای تقریب و تغییر هوا از اطاق خود قدمی بخارج و باحیاط منزل نمیگذشت تمام فکر اندیشه او اولاً متوجه حال رفیق شفیقش عبدالعلی خان بود ثانیاً به بی مهری پدر و مادر .

اما عبدالعلی خان هم پس از دو روز دیگر از حبس نظمیه با نادیه هشتاد تومان جریمه تقصیر خلاص شد بدین شرط که تا مدت شش ماه رشت را ترک کرده بطرف باکو یا طهران رهسپار شود - را رای قطعی به تبعید او صادر شده بود اصرار و تقاضای حاج محمد مهدی و وکیل او در صدور این رای دخالت عمده داشتند . بعد از نادیه جریمه عبدالعلی خان عزیمت بطهران را قبول کرد و ملتزم شد که تا ششماه دیگر برشت رجعت نکند و مشار الیه عجالتاً بطرف قزوین تحت الحفظ اعزام گردید . و ر

عکس - حسین آقا از بنیه و قوای عبدالعلی خان بواسطه پرورش روح انتقام چیزی کاسته نشده و مزاجش در کمال سلامت و صحت بود در همان روز عزیمت خود بقزوین بطریق غیر مستقیم سلامت حالات و طرز کنونی زنده کی حسین آقا را استعلام کرده همین که دانست حسین آقا و وز بروز علیل و ضعیف تر میشود خیلی اسباب تأثر و تأسف او فراهم گردید لیکن لا علاج و بالا جبار میبایستی بقزوین برود و از آنجا بجانب طهران رهسپار گردد

یکهفته از مدت تبعید عبدالعلی خان گذشت و حسین آقا نیز شکل ناگواری زندگی میکرد. هیچ کس را نمی پذیرفت و متعذر میشد که کسالت مزاجش ابدا اجازه نمیدهد که با احدی ملاقات کند. شایعه فرار و رجعت حسین آقا و عبدالعلی خان و (وصلت اجباری) هم از زبانها و افواه عمومی خارج شده هیچکس توجه خود را به پریشانی مسائل معطوف نمیداشت زیرا جریانات تازه عمومی این قضیه را کهنه و فرسوده ساخته بود.

حاجی محمد مهدی اگرچه از برهم خوردن و نومیدی وقوع وصلت خیلی خشمگین و متغیر بود لیکن بالعکس از تفوق به پسر و اینکه بالاخره او را دستگیر کرده و گوشمالی داده و اطمینان بر آنکه دیگر نظیر این حرکات از طرف حسین آقا بروز نخواهد کرد. و بعلاوه خوشحالی از مجازات و تبعید عبدالعلی خان خشم او را مبدل بسرور و خوشوقتی کرده و رو به سرافرازی مراجع او را در میان احساسات یأس و امید در حال اعتدال نگاه میداشتند

## فصل بیست و پنجم

مکتوب - مخصوص

ده راوژ بعد از تبعید عبدالعلی خان طرف عصر که آفتاب جهانتاب  
میرفت که سرزمین مغربیان را از انوارد لغروز خود روشن و منور سازد  
یکی از خیاط های معروف رشت که رخت و البسه حسین آقا را از چندین  
سال قبل میدوخت و گذشته از آشنائی روابط دوستی همپین او و حسین  
آقا و جود داشت درب خیاط بیرون را که حاجی بیکی از کاشته گان حفظ  
و لباسی آن را اخیراً سپرده بود کو بید بعد از افتتاح درب خیاط مزبور  
اظهار کرد که حسب الاحضار حسین آقا برای تعمیر و اصلاح لباس های  
او آمده ام. اگر چه این بیان و اظهار بکلی از حقیقت دور بود مع هذا  
مستحق حفظ مانع خیاط نشده او نیز چون بواسطه کثرت آمد و شد طریق  
خانه اندرونی را میدانست مستقیماً بحیاط دیگر رفته، محمود همان مستخدم  
کو چولو، و همان طفل خورد سالی که هنوز هم از آقای مهربان خود دست  
بر نداشته و کمر برای خدمت حسین آقا بسته و هر لحظه متوجه احوال  
او است حسین آقا را مطلع ساخت که خیاط شما اجازه ملاقات میخواهد  
اگر چه همچنانکه گفتیم حسن آقا کسی را نمی پذیرفت و خواست که این  
ملاقات را هم به تفره بگذراند لیکن خیاط منتظر اجازه نهانده و خود  
بی محابا بدرون اطاق وارد شد.

حسین آقا از این ورود بی اجازه چندان خوشش نیامد. مع هذا

خیاط را مخاطب ساخته گفت آیا فرمایشی دارید ؟

خیاط از این لهجه حسین آقا متعجب شده و بیشتر تعجب کرد وقتی که درست دقت نمود دید رنگ صورت حسین آقا بکلی تغییر کرده و انقلاب بر مزاجش استیلا یافته و روی به ضعف و انحطاط میبرد . اگر چه خیاط مزبور ( از وصلت اجباری ) و فرار و حبس حسین آقا کاملاً مسبوق و مستحضر بود مع هذا بنا بر خواهش حسین آقا که در ضمن این مدت تمهیدی با اجازه تمیدداد در امور خصوصی خودش مداخله کنند از این مقوله کلمه بر زبان نیاورد . و بهتر آن دید که فقط باحوال برسی قناعت نماید .

حسین آقا در جواب تفقد دوستانه او و ذکر علل افسردگی خود به کلمه ( ناخوشم ) اکتفا کرده و علاوه نمود که شما کار خارجی هم داشتید یا خیر ؟

خیاط باین پرسش جوابی نداده و گفت اگر محمود از این اطاق خارج شود محرمانه عرضی داشتم .

محمود هم منتظر اشاره حسین آقا نماند و تا کنون که در گوشه اطاق بپا ایستاده بود از در بیرون رفت . آنکاه خیاط دکمه های کت را باز کرده و از میان کیف بغلی خود يك پاکت سر بهر بدست حسین آقا داد — این چیست ؟

— بعد از خواندن مطلع خواهید شد . همینقدر محتاجم بگویم که این مکتوب توسط یکی از دوستان من با نهایت احتیاط از قزوین رسیده .

است و دیگر از مفاد و مندرجات آن خبر ندارم . اگر جوانی دارد خودتان بوسایل مختلفه خواهید فرستاد . زیرا وسیله ارسال جواب در دست من نیست و سپس از این ملاقات که موجب تاراحتی و تصدیع حسین آقا شده با کمال احترام معذرت خواسته و از اطاق بیرون آمده و پی کار خود رفت حسین آقا از طرز خط و عنوان پاکت نتوانست نویسنده آن را بشناسد زیرا بخط مجهولی نوشته شده بود لاچرم با کمال تعجب پاکت را مفتوح ساخت . و بمحض مشاهده اولین خط . بی اختیار اشک ملائمی در دیده کانش حلقه زد زیرا شناخت که نویسنده این مکتوب یکانه دوست با وفای او عبدالملی خان است . این مراسله را قبل از مطالعه مکرر بوسیده و نوئیده و آنوقت شروع بقرائت آن نمود . و ما مضمون آن را محض سبط اطلاع خوانندگان گرام ذیلادرج مینمائیم :

« دوست عزیزم البته سرکار مطلعی که من بحرم طرفداری و »  
 « حمایت یا تحریک شما برای فرار از وصلت اجباری دچار حبس و »  
 « شکنجه شده بالاخره منا به اصرار پدر نا مهربان سرکار و وکیل »  
 « مدافع او رای نظمیه به هشتاد تومان اخذ جریمه و ششماه تبعید من »  
 « قرار گرفت — آیا مبدائی که اکسوم چند وقت است که از زارت »  
 « جمال دل آرایت محروم مانده ام ؟ همینکه شنیدم شما قبل از من از »  
 « حبس خلاص خواهید شد يك شادی و مسرت مخصوصی مرادر آغوش »  
 « گرفت . بعد از استخلاص شما دوروز دیگر حکم تبعید من بی انصافانه »  
 « صادر شد . و باز هم بدو نختانه بواسطه مراقبت مامورین من نتوانستم »

آخرین دیدار خود را برای مدت ششماه مفارقت با شما تجدید نمایم .  
 « شنیدم کسالتی بر مزاجت مستولی شده و قوای نازنینت روی  
 بضیع و تحلیل گذارده است . بی اختیار دچار يك اندوه و تاسف  
 مخصوصی گردیدم — امیدوارم تا کنون کسالت از مزاج شریف  
 مرتفع شده باشد — من این مکتوب را از قزوین نوشته و با وسایل  
 مخصوص که مراعات کامل احتیاط در آن شده برای شما میفرستم و  
 تصور میکنم قبل از وصول این مکتوب شما من بطهران خواهم رسید  
 لیکن ضمیر پاک و قلب تابناک گواه است که هجرت و دوری جنابعالی  
 چه قدر بمن ناگوار است شما توصیه میکنم که غصه نخورید و از گردش  
 روزگار دلتنگ نباشید . »

« عزیزم مرا فراموش مکن و بدان که تو را بحد پرستش دوست  
 داشته و دارم . یادگار مهر و محبتی که از تو در قلب من باقی است  
 تا روز مرگ از وجودم زایل نخواهد شد . از آن پس هم عشق و محبت  
 تو را در لای کفن سفید خود پیچیده و مانند يك تحفه گرانبھائی  
 برای دنیای دیگر خواهم برد »

« عزیزم — اکنون میدانم که آزادی تو را سلب کرده و بی  
 ارحانه تو را در قفسی محبوس ساخته اند . اما گریه مکن و اندوه  
 بخود راه مده خداوند جزای بدکاران را خواهد داد . مفارقت ششماهه  
 من از شما بقدری مؤثر است که تصور میکنم قبل از انتضای مدت  
 تبعید خود را هلاک و معدوم سازم . آری برای من ممکن نیست شش



« ماه از زیارت و ملاقات محروم و بی نصیب باشم . پس اگر بتو خبر »  
 « رسید که قبل از این مدت من زندگی را وداع گفته ام مرا ببخشی »  
 « و حلال کنی و حقوق دوستی خود را از گردن من ساقط سازی . »  
 ( زباده سلامت وجودت را طالب و سرگذشت حالت را منتظر )

ارادت کیش [عبدالعلی]

در قرائت این مکتوب اشک چشم حسین آقا شدت کرده و قطرات  
 آن مانند باران بروی دست و پنجه و لباس او میریخت . این مکتوب بقدری  
 جلب دقت و توجه حسین آقا را نمود که بیک و دو دفعه از لذت خواندنش  
 سیر نشده بلکه چهار دفعه آن را قرائت کرد . یا شاید میخواست تمام عبارات  
 و جملات آن را در حافظه خود بسپرد .

آری این دوست عزیز و رفیق باوفایش بود که از راه دور بوسیله  
 قلم با او صحبت میکنند و مدتی است که این بلبل شوریده از کل ملاقات  
 و زیارت دوست عزیزش محروم بوده . باغبان بی انصاف آنها را از آغوش  
 یگدیگر جدا کرده و مسافت او تا دوست عزیزش پیشتر از پنجاه فرسخ  
 است . هیجان این افکار محرك گریه و زاری حسین آقا شده يك نظر به  
 آسمان نموده دید که تاریکی و ظلمت ساطع شب را گسترده و سکوت مخصوص  
 در فضای این خانه حکمفرما است .

## فصل بیست و ششم

تاثرات قلبی - يك تصميم مدهش - آخرين مکتوب - مرک فجع  
بعد از قرائت مکتوب آن را پیچیده و در لفافه خود گذارده و  
سپس با يك آهنك تالم انگیزی شروع باظهار بیانات ذیل کرده:

آه ای دوست عزیزم - ای رفیق با وفای من - ای کسی که در دنیای  
امروزه هیچکس و هیچ چیز را بقدر تو دوست ندارم . تو برای خاطر  
من دچار چه زحمت طاقت فرسا شدی - و چه فدا کارها کردی - آما  
من میتوانم از عهده تلافی و قدر دانی خدمات تو برآیم ؟ هرگز ، هرگز  
نمکن نیست ! آه ای عبدالعلي خان اگر تو بودی و میدیدی من چگونه تنها  
شده و مانند اشخاص معتزل و تارك دنیا بکنجی خزیده ام . افسوس که  
نمیدانی آزادی و راحت من بالمره از من سلب شده . فراق تو بسی ناگوارتر  
و سنگین تر از همه اینهاست . آه پدری انصاف و بی مروت من تو را از  
من دور ساخت . من دیگر بجه امیدی بسعادت آتیۀ خود امیدوار باشم  
در حالتی که خوش بختی و سعادت من در اثر جور و بی انصافی این پدر و  
مادر بکلی مضحک و باعمال شده آه ، هیچکس نیست که راز درونی مرا  
بشنود و بر احوال من دلسوزی و غمخواری کند !!

تو بمن توصیه میکنی که زنده بمانم و بوصلت اجباری ملزم شوم نه  
نه ، تو اشتباه کرده با تنها از حسن بیان و لطف مخصوصی است که نسبت  
بمن داشته !!

آه ای دوست عزیزم . اگر تو در زردم بودی تمام بد بختی های خود را فراموش میکردم . اگر تو در برم بودی تمام مصائب گذشته را از نظر دور میداختم . آه نو مایه تسلی قلب من بودی که جدا شدی ! ای بد بخت من که بکلی مأیوس و ناامید شده ام - هیچ دلخوشی وجود ندارد که مرا بسعادت آتیه نوید داده و از تأثرات قلب حزینم بکاهد . از پدر و مادر مأیوسم ، از دوستان دیگر هم نومید نه ، بلکه از محیط و روزگار هم مأیوس اما بك باس سنگین و هلاکت آور !

تنها اطمینان من بتو بود آهم که از نظرم دوری . آه حتی من از نوشتن مراسلات برای تو ممنوعم و هیچ وسیله در دست ندارم که بتوانم از تأثرات درونی خود ترا آگاه سازم .

نه عزیزم ، توننده باش و سعادت مند شو که لایق زندگانی و سعادت هستی ، تو حق حیات داری زیرا پدر و مادر و اقوام و عشیره و تمام فامیلت تو را دوست میدارند . تو مالك بك آزادي مطلقى هستی که من آرافاقدم برای تو موجبات خوشبختی از هر حیث مهیا است ، تو میتوانی از عمر و زندگی خود لذت برده و سعادت مند باشی ، اما بگذار من میرم ، بگذار معدوم شوم که مرگ را هزار بار بران زندگی ترجیح میدهم ، بگذار من خود را راحت سازم که مستحق حیات نیستم ! آه هیچکس نیست که از من دلجوئی کند حتی خداوند ، این خالق موجودات مرا بکلی فراموش کرده است .

در این جمله حسین آغا بقرار شده و مانند دیوانگان بی محابا بطرف

گنجبه و محفظه اطاق رفته يك صندوقچه كوچك و ظریفی را از میان كشو گنجبه بیرون آورده و با كلیدی كه در جیبش پنهان بود درب صندوقچه را باز کرده از میان پاره اشیاء و آلات يك قاب ساعت طلا كه از یادگار دوست عزیزش عبدالعلی خان است بیرون آورده و يك نگاه حسرت آمیزی بساعت مزبور کرده و بالاخره براونيك (۱) را نیز از صندوق بدر آورد و همچنان بطرف دیب اطاق رفته و از پشت بسته باچشان اشك آلود مشغول امتحان حربه مزبور شد. و سپس بیانات دلسوزش را مجدداً بشرح ذیل شروع کرد:

آه ای عبدالعلی خان - ای یار با وفا و محبوب بی همتای من، این یادکاری تو نیز فوق العاده ظریف و قشنگ است، اگر تو موفق نشدی كه كاملاً مرا مستخلص سازی اکنون این یادکاری باقیمت تو كه سمت نمائندی از تو دارد، بقیه خدمتی كه انجامش را در عهده داشتی ابغا و ادا خواهد كرد، این برونیک قشنگ و مملوس تو را از تعقیب اقداماتی كه برای نجات من در نظر داشتی بی نیاز خواهد ساخت این یادگار نازنینت چه اندازه ظریف و زیبا است ۱۴ پس مرا ببخش كه بدون اجازه و مبل قلبی تو با یادکاری تو سوء استعمال میکنم از من دلتنگ مشو و من همان تقاضای ترا در آخرین وداع خود با تو تجدید میکنم مرا فراموش مكن و نامم را از قلب نازنینت خارج مساز - خدا حافظ ای دوست و فادار عزیزم در اولین نسیمی كه بجانب دیار تو می وزند خواهش میکنم كه این بنگام مرا به تو ۱. براونيك از تحفه و یادگار عبدالعلی خان است كه بحسب این آقا بخشیده است

برسانند، زیرا وسایل مکاتبه و ارسال مراسلات، برای تو فعلاً مرا  
مقدور نیست.

بعد از ذکر این وصایای تأثر آور صندلی خود را در عقب میز کشیده  
صفحه کاغذی را برداشته و مشغول تحریر گردید لیکن هنوز چند سطر  
نوشته بود که مجدداً درب اطاق را باز کرده يك نظر بآسمان نموده و  
مشاهده کرد که ماه با شعاع دلفروزش زمین را منور ساخته سکوت هراس  
انگیزی فضا را احاطه نموده و معلوم است که بیشتر از دو ساعت از شب  
میگذرد و بعد از اطمینان کامل از اینکه بالمره تنها است مجدداً درب را  
از طرف داخلی اطاق بسته و بروی صندلی خود قرار گرفت و مشغول به  
نوشتن آن مکتوب شد تا تمام گردید. این آخرین مکتوبی بود که حسین آقا بدست  
خود تحریر کرده بعد از فراغت از خانم مکتوب آن را در پاکتی گذارده و  
عنوان آن را بشرح ذیل نوشت: آخرین مکتوب - بجناب حاجی محمد مهدی  
تاجر برسد. مکتوب عبدالعلی خان را که در بغل خود گذاشته بود  
بیرون آورده بعد از بوسیدن آن کبریائی روشن و در تحت کاغذ نگاهداشت  
تا بخوبی سوخته و بجز دوده سیاه آثاری از آن باقی نماند در حالتیکه می  
گفت: ای دوست عزیزم در این بی ادبی مرا معذور دار که خط ناز نیست  
را سوزانیدم اگر من اطمینانی بحیات و زندگانی آئینه خود میداشتم این  
بهترین مرقومه دل انگیزت را مانند یکی از نفیس ترین یادکارها عزیز  
و محترم میداشتم اما افسوس میخورم که پس از مرگ من شاید این خط  
بدست اشخاصی که صلاحیت ندارند افتاده و مجدداً باعث بر زحمت نشوند

پس مرا معذور دار. ای دوست عزیز یکبار دیگر شد حافظ !  
ما محض آنکه قارئین عظامرا در پاپان کتاب خود منتظر نگذاریم  
عیناً آخرین نوشته حسین آقا را بعبارانه درج می‌نمائیم : مکتوب مزبور  
حاکي شرح ذیل بود .

« بحاجی محمد مهدی ناجر - ای پدر سنگدل و بیرحم ، این آخرین  
دیدار من و تو است و از این پس از کراهت ملاقات من راحت خواهی  
شد گویا خیلی متأثر خواهید شد از اینکه مرا مشاهده کنید بایک جسد  
خون آلوده و پیشانی شکافته ، اما بر خود گریه و سوگواری کنید نه بر  
من ، آری ای پدر بیرحم ، تو مانع ترقی و تعالی من شدی ، مقدس ترین نعمتها  
و محبوب ترین چیزها در دنیا آزادی بود ، تو آزادی مرا از دستم گرفتی  
و نحواستی در آغوش یا در سایه آزادی زندگانی کم تو بی انصافانه مرا به  
تهمت سرقت گرفتار ساختی ، شما دوست عزیزم را از دستم ربودید و از  
نظرم دور ساختید ، آه ای پدر جنایتکار تو با استهزاء و سخریه های جگر  
خراش مرا آزرده نمودی و قلبم را مجروح ساختی ، جراحات قلب من تا  
دامت قیامت ترمیم ناپذیر است ، تو مرا بوصلتی مجبور و ملزم کردی که  
هرگز صلاحیت نداشت ، تو باعث شدی که راه چاره از شش جهة به من  
بیچاره مسدود گردد ، آری تو قاتل من هستی و خواهی بود ، اگر کلوله  
رولور باختیار و اراده من پیشانی مرا مجروح ساخت این تو بودی که  
موجب آن گردیدی »

« بر من غصه و اندوه نخور ، بر خود گریه و سوگواری کن ، من

خود کشتی کردم و خلاص شدم، روح جوان و ناکامم 'الی الابد' تورا لعنت و نفرین خواهد کرد، آه ای پدری انصاف اگر بدآوری خدای متعال معتقدی در روز حشر، در روز مجازات جنایتکاران، خداوند قاهر و قادر بین من و تو بعدل و انصاف حکم خواهد کرد.

« اما تو نیز زنده نخواهی ماند... یا از غصه یا از فوجاء خواهی مرد، میگیری اما مانند مقصرین و جنایتکاران، تو بر من رحم نکردی و خداوند هم رحمت خود را از تو سلب خواهد نمود، تو منتظر بودی با این وصلت تجارت کرده باشی، اما من هم چنانکه بشما مکرر گفتم از این معامله يك زبان مدهش عایدت شده و میشود، پس بمر که قابل حیات نیستی، همانطور که زندگی و آزادی مرا از دستم گرفتی آرزو میکنم که بیک مرگ فجیعی دچار شوی - اکنون گریه و زاری عجز و سوگواری بی ثمر است - همان به که از گناهان خود توبه کرده و روی بدرگاه خداوندی آورده منتظر مرگ بنشینی خدا حافظ حسین »

بعد از لحظه چند سطر ذیل را هم بر آن علاوه کرد

« اما در این دم واپسین باز مهر پدری و فرزندى مرا محرك شد که قدری از ثقل عذاب وجدانی تو بکاهم آن اینست تو تنها سبب این جنایت نشدی مادرم، آن مادر بی مهر و مروت با تو شربك جنایت است. من از او راضی نیستم و امیدوارم خدا هم از او راضی نشود. تمام امید و آرزوهای او در برابر جسد بیروح من قطع خواهد شد. اشک های چشم او که بروی صورت خونین من میریزند برای جبران و پوزش شتمات ها

و سرزنش هائی که نسبت بمن گفته کافی نیستند دیگر مطلبی ندارم «

« حسین »

بعد از فراغت از ان مکتوبه بایک جرئت و قوت قلب خارق العاده که از شدت یاس و نومیدی او حکایت میکرد بدون لرلر عقیده (برونیک) را بروی شقیقه خود گذارده و چخاق آنرا فشار داد صدای اطلاق فشنگ و افتادن این جوان ناکام يك مرك فجیع و خود کشی جانسوزی را نمایش داد.

ما دیگر محتاج نیستیم که بعد از ذکر ان عاقبت رقب انگیز به قضایای بعد سردازیم ز را فاصله چند دقیقه می بینیم که همین اطاق ماتمکده مملو از جمعت شده رئیس نظمیه و يك عده آران جسد خوبی را بخارج نقل میدهند.

و حاجي محمد مهدی بدبخت را می بینیم که موی رنخ خود را کندیده و با دو دست برفرق میگردد و میگوید: آری من گناهکارم. من باعث هلاک و اعدام فرزند عزیز خود شدم. آه خدا یا جنایت و گناه من آیا قابل عفو است؟ آه ای فرزند عزیزم، من از تو قدر دانی نکردم و تو را بجرکات بی رویه خود آزرده ساختم اما گناه و تقصیرم را عفو و اغماض کن. و بدان همین چند روزی که از عمر و حیاتم باقی است هکافات و ان مقام الهی را اگر بچشم خود به بینم در حال خود احساس خواهم کرد کاش اول پدر بیرت را بجزای گناهان معدوم ساخته و ساس خود را هلاک میکردی ای بیچاره و بدبخت من که شایسته بد رن مجازات و



عقوبات الهی هستم . صبح روز بعد جنازهٔ این جوان بد بخت را با یک تجلیل و احترام مخصوصی حرکت داده و در یکی از بقاع متبرکه دفن کردند .

جوانان در عزای او لباس ماتم پوشیدند . و طبق های کل برمنزار او نثار کردند یکماه بعد نیز حاجی محمد مهدی دنیا را وداع گفته رخت بسرای دیگر کشید تا محاکمه و مجازات شود

(خاتمه)

---

## اخطار

بعد از آنکه حار حسین آقازند کانی پدر و مادر این جوان نهایت رقت آور است که مؤلف محترم از شرح و تفصیل آن فعلا صرف نظر کرده است چنانچه قارئین محترم در خبر بد این رساله سبقت نمایند ما بطبع و نشر جلد نافی آن مبادرت مینمائیم

— حسین اقبال کتابچی —

---

در مطبعةٔ سعادت بطبع رسید

فهرستین محترم اول تصحیح فرموده بعد مطالعه کنند

| صفحه | سطر | غلط           | صحیح           |
|------|-----|---------------|----------------|
| ۴    | ۹   | فصایل         | خصایل          |
| ۴    | ۱۳  | متحدده        | متخذہ          |
| ۱۴   | ۸   | شنا کرده      | شناور گردیده   |
| ۲۳   | ۵   | مزخرفرات      | مزخرفات        |
| ۳۴   | ۱۹  | بشوم          | نشوم           |
| ۳۶   | ۱۱  | اریقی را      | رتبی را        |
| ۳۷   | ۶   | و بواسه       | و بواسطه       |
| ۳۷   | ۱۰  | مادرت بپذیر   | مادرت را بپذیر |
| ۳۸   | ۱۵  | بر هفاهت      | برسفاहत        |
| ۳۸   | ۱۸  | برای دین      | برای این       |
| ۳۸   | ۲۰  | و ماده        | و مادر         |
| ۴۹   | ۶   | عزیزم من مستم | عزیزم من هستم  |
| ۵۱   | ۳   | مخیل          | مخل            |
| ۵۶   | ۱۵  | تفرس          | تفحص           |
| ۶۴   | ۲   | عجب مهري      | عجب مهربانی    |
| ۶۶   | ۱۱  | محررم ماندم   | محرور ماندم    |
| ۶۷   | ۱۸  | قبیل تحصیلات  | قبیل تحمیلات   |
| ۶۸   | ۸   | نتایج سودی    | نتایج سوئی     |
| ۶۸   | ۱۱  | صحبت          | صحبت           |
| ۷۲   | ۱۷  | دراند         | دارید          |
| ۷۶   | ۲   | کوناه         | گونا           |

|                     |                 |    |     |
|---------------------|-----------------|----|-----|
| اینکه               | این يك كه       | ۲۰ | ۸۱  |
| تسامح               | تصامح           | ۱۲ | ۸۳  |
| خوش بختی شما میدانم | خوش بختی میدانم | ۱۰ | ۸۴  |
| اراده               | ازاده           | ۱۱ | ۱۰۰ |
| با عدم وسایل        | با وسایل        | ۱۲ | ۱۰۱ |
| جوان                | اجوان           | ۹  | ۱۰۲ |
| در اطاقها نیز       | در افها نیز     | ۱۶ | ۱۰۷ |
| اطراف کوچه ها       | اطراف و چه ها   | ۱۶ | ۱۰۹ |
| دو قسمت             | دو قست          | ۷  | ۱۱۴ |
| در پس پرده عفت      | در پس شده عفت   | ۶  | ۱۲۶ |
| تصوراتش             | صوراتش          | ۸  | ۱۳۰ |
| بدر آورده           | بدر آمده        | ۲  | ۱۳۱ |
| نشئه                | نشعه            | ۳  | ۱۴۵ |
| خست و تنك           | خشت و منك       | ۴  | ۱۴۷ |
| در صورتیکه          | در صوتیکه       | ۷  | ۱۴۷ |
| از فرط              | از فرت          | ۱۱ | ۱۵۶ |
| تحقیق               | تحیق            | ۱۶ | ۱۵۶ |
| و حقایق             | و حام یقین      | ۱۹ | ۱۶۰ |
| قونسولگری           | فرانسولگری      | ۵  | ۱۶۳ |
| مستحفظ              | مته حفظ         | ۱۲ | ۱۶۳ |
| نزد پدر رفته        | نزد پدر رفته    | ۳  | ۱۶۹ |



# تذکر

کتابخانه اقبال برای وصول بمقصود یعنی بزرگترین خدمت جامعه مخصوصاً جهت پیشرفت مقاصد حقّه مصالحین و محصلات و سهولت امر تدریس یکدوره کتب کلاسیکی با رعایت مواد پروگرام وزارت جلیله معارف طبع و بقیمت نازل بمشترکین عظام تقدیم مینماید و باولیای محترم مدارس از قیمت معمول تخفیف داده میشود - کتابهای اختصاصی کتابخانه مزبور که از هر حیث مرغوب و مطلوبست از نمره یک تا هر چه تعدادشود مرقوم و مندرج است و نیز کتابخانه مزبور اقسام تقاویم دیواری و بغلی و دفتری و غیره را بمناسب نیز قیمت تقدیم مشتریان محترم مینماید



CALL No.

191552

ACC. NO.

۲۳۵۲

AUTHOR

میرزا محمد خان جودی

TITLE

وصلت اجباری

۱۹۲۳

۲۳۵۲

۱۹۱۵۵۲

میرزا محمد خان جودی

وصلت اجباری

Date

No.

Date

No.



# MAULANA AZAD LIBRARY

## ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

